

سال چهاردهم - شماره ۱۰۲ - آو و ایلول ۵۷۵۶ - ژوئیه و اوت ۱۹۹۶ - مرداد و شهریور ۱۳۷۵



سلام ای اورشلیم! سلام!

بمناسبت سه هزارمین سال تولد اورشلیم
اورشلیم! جاودانه شهر جهان! پیر شهر جوان!
پایگاه معبد و قانون و عدل و داد!
سه هزارمین سال تولدت مبارک باد!

BEHROOZ ZINATI, D. D. S.
Orthodontics for Children & Adults

زینت بخش دندانهای شما ...

دکتر زینتی



دکتر بهروز زینتی ... ارتودنتیست

متخصص در ردیف کردن دندانها و زیبائی فک و صورت

نوجوانان - بزرگسالان

قبول اکثر بیمه ها

(818) 986 - 8669

Encino

مطب در انسینو

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91 436

مشاوره اولیه رایگان

(310) 652 - 2010

Beverly Hills

مطب در بورلی هیلز

240 S. La Cienega Blvd., Suite 404
Beverly Hills, CA 90211

مهران مهرداد

Mehran Mehrdad

Investment Executive

Complete Financial Services

STOCKS

BONDS (CORPORATIONS, MUNICIPALITIES, GOVERNMENT)

MUTUAL FUNDS

RETIREMENT PLANNING

COLLEGE EDUCATION PLANNING

ANNUITIES / INSURANCE

MANAGED ASSETS

سهام

اوراق قرضه (دولتی، شرکتی، ایالتی)

صندوقهای تعاونی پول

انواع حسابهای بازنشستگی

برنامه ریزی تامین شهریه دانشگاه

بیمه عمر و انیوتی

حسابهای جاری و سپرده تحت مدیریت

Baraban Securities, Inc
11611 San Vicente Blvd.
Brentwood, CA 90049

Tel: (310) 820 - 8222

(800) 991 - 7991

Fax: (310) 820 - 4469

Member SIPC, NASD

فدراسیون یهودیان ایرانی

با کمال احترام از شما دعوت مینماید در ضیافتی
که بمناسبت آغاز هفدهمین سال فعالیت
فدراسیون یهودیان ایرانی ترتیب داده شده

و همچنین تجلیل از

پروفسور شموئیل رهبر

زمان: یکشنبه ۲۸ جولای ۱۹۹۶

مکان: بورلی هیلتون هتل

پذیرائی: کوکتل - ساعت ۸ بعدازظهر

شام: ساعت ۹ بعدازظهر

لباس رسمی - غذای کاشر

لطفاً برای تهیه بلیط با دفتر فدراسیون

با شماره تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

تماس حاصل فرمائید.



*Iranian American
Jewish Federation*

6505 Wilshire Blvd., Suite 510
Los Angeles, CA 90040
Telephone : (213) 655 - 7730
Fax : (213) 655 - 1221

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

* شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است. * نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند. * مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است. * به استثنای نوشته هائی که «حق طبع محفوظ» اعلام شده، نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است. * شوفار مسئول مندرجات آگهی ها نیست.

صیون ابراهیمی - سردبیر

عزت اله دلجانی - مدیر امور مالی

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

شورای نویسندگان

دکترهوشنگ ابرامی	شکوه درویش
نینا استوار	فرزانه طالعی
ناصر اوهب	سام کرمانیان
گیتی بروخیم	گیتا کروبیان
دکتر باروخ بروخیم	ابراهیم ویکتوری
نوراله خرازی	پروانه یوسف زاده
خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد	

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
نصف صفحه	۱۵۰ دلار
یک سوم صفحه	۱۲۵ دلار
یک چهارم صفحه	۱۰۰ دلار

پیش گفتار

اگر ترا از یاد بیوم

سه هزار سال پیش، حضرت داود اورشلیم را پایتخت ابدی ملت یهود نامید و از آن زمان تاکنون این نام آورترین شهر جهان جای خاصی در قلب یکایک ما داشته است.

بی تردید، در کشاکش تنش هائی که بویژه در چند دهه اخیر گریبانگیر سرزمین مقدس ما بوده، بر سر اورشلیم بیشتر و بالاتر از هر نقطه دیگری در ارض موعود داد و فریاد براه افتاده، و اورشلیم طلانی ما، همچنان استوار و دوست داشتنی، با اندوخته ای از هزاران سال شادی و غم، برجا ایستاده است.

و اکنون که سه هزارمین سال پایانی اورشلیم در اسرائیل و بسیاری سرزمین های دیگر جشن گرفته میشود، جا دارد که ملت یهود به این تاج درخشان هویت خود و پایتخت ابدی ارض موعود خود، بعنوان سمبل همبستگی ابدی خلق یهود بنگرد. ترا هرگز از یاد نخواهیم برد، ای اورشلیم.

شوفار یا ... ؟

اکنون مدتی است که صورتحسابهای اشتراک سالیانه شوفار بدست شما رسیده است.

نهادهای اجتماعی، از کوچکترین واحد آن که خانواده است گرفته تا بزرگترین آن که دولتها هستند، هر یک در حد خود، بودجه ای دارند و توجهی به خرج و دخل خود. اگر خدای ناخواسته درآمد شما کفاف خرجتان را ندهد، با سروهمسرتان می نشینید، از یک جای خرجتان میزنید تا با دخلتان بخواند و میکوشید تا برای بهبودی زندگیتان دومی بر اولی به چربد. و اگر دولتی دچار کسر درآمد شود، کابینه نزد پارلمان که نماینده مردم است میرود، درآمد و هزینه های خود را اعلام میکند و راهنمایی می طلبد.

«شوفار خرج و دخل نمیکند و بر بودجه فدراسیون فشار میآورد». این اخطاری است که هئیت اجرائی فدراسیون به شورای نویسندگان ما میدهد. با یارانمان در شوفار به جلسه هئیت اجرائی فدراسیون دعوت میشویم تا راه حلی برای این مشکل بیابیم. در جلسه هئیت اجرائی می نشینیم و به پرسشهای اعضاء هئیت اجرائی



یاران شوفار

دوم آنکه از علاقمندان به شوفار بخواهیم که بنا به همت والای خود، در صورت امکان و تمایل، رقمی بیش از ۳۶ دلار پرداخت نمایند و در این راستا، تعدادی از خوانندگان خوب ما ارقام قابل توجهی را تعهد کرده‌اند که نام آنان از این پس در شوفار در ستون ویژه‌ای زیر عنوان «یاران شوفار» به چاپ خواهد رسید.

چرا آگهی شما در شوفار نیست؟

دیگر آنکه از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل بخواهیم تا آگهی‌های خود را به شوفار بدهند و نیز از خوانندگانمان بخواهیم تا چنانچه کسانی را می‌شناسند که در سایر رسانه‌ها آگهی دارند، از آنان بخواهند تا در شوفار نیز آگهی داشته باشند. هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که فروشگاه‌هایی که بطور دائمی و گسترده در سایر رسانه‌های غیر یهودی کاشر بودن و مورد قبول بودن اجناس خود را برای جامعه یهودی ایرانی تبلیغ می‌کنند، در رسانه‌ای که متعلق به جامعه آنهاست و پوشش گسترده‌ای در متن این جامعه دارد آگهی نداشته باشند. این کار یکنفر و دو نفر نیست، این رسالت یک‌یک علاقمندان به شوفار است که وقتی به اینگونه فروشگاه‌ها می‌روند، پشتیبانی آنانرا از رسانه‌های غیر یهودی و عدم توجه آنها به رسانه‌های یهودی به آنان گوشزد کنند.

با اجازه شما نمایشنامه کوتاهی را که در سال ۱۹۸۳ از من در شوفار زیر عنوان «شوفار یا شلوار» بچاپ رسیده، (و همانطور که ملاحظه می‌فرمائید متعلق است به زمانی که دلار ۶۰ تومان بود - یادش بخیر) در این شماره تجدید چاپ کرده ایم، باشد که یادآوری باشد برای تشویق شما عزیزان بخاطر پرداخت همان ۳۶ دلار ۱۳ سال پیش. ما ایمان و اطمینان داریم که اکثر شما عزیزان به ندای ما پاسخ مثبت خواهید داد. دستهای پرفوتو شما را می‌فشاریم و ...

دوستان داریم.

جواب می‌دهیم: «مگر نه که حدود ۵۰۰ شماره شوفار به نشانی خانواده‌های عضو جامعه ما پست می‌کنید؟ با یک حساب سرانگشتی، شما باید بتوانید نه فقط خرج خودتان را بدهید، بلکه منبع درآمدی باشید برای سایر هزینه‌های مهم و حیاتی فدراسیون. تازه درآمد آگهی‌ها هم هست». یکی از همکارانم که کنار من نشسته، یادداشتی جلویم می‌گذارد که «مگر هیچ کدام از ما یک سنت از شوفار چشمداشتی داریم که باید اینجا حساب پس بدهیم؟» زیر یادداشتش مینویسم، «همه افرادی که دور این میز نشسته‌اند داوطلب خدمت به جامعه خودشانند، بشما برنخورد» ... و گوشم به دیگر یارانم در کمیته اجرائی است که می‌پرسند و جواب می‌خواهند و نظر می‌دهند.

بعد از ساعتی گفتگو، به سوالها پاسخ داده میشود که نه، متأسفانه همه خوانندگانمان حق اشتراک خود را نمی‌پردازند و حق اشتراکهای دریافتی و درآمد آگهی‌ها را که جمع کنیم و از آن هزینه روز بروز فزاینده چاپ را کم کنیم و هزینه برچسب زدن و پست و خرج نشریه‌های برگشتی ناشی از تغییر نشانی‌ها را، خرجمان از دخلمان بالا می‌زنند. چه کنیم، من و یارانم درخواست می‌کنیم که بگذارید تا وقتی را که ما در زندگی روز مره مان به شوفار اختصاص داده ایم (و وقت کمی هم نیست) مصرف قلمزنی کنیم. با ما موافقت می‌کنند و با رای تمام اعضای حاضر، آقای عزت اله دلجانی بعنوان مدیر امور مالی شوفار برگزیده میشوند و ایشان از فردای همان روز، براساس توصیه‌های هئیت اجرائی، کوششهای خود را آغاز می‌کنند.

حق اشتراک خود را حتماً بپردازید

اولین توصیه آنستکه صورتحسابهای اشتراک سالیانه شوفار بلافاصله ارسال شده از همه خوانندگان بخواهیم تا لطف کنند و ارسال چک حق اشتراک خود را به بوته فراموشی نسیارند. این کار انجام گرفته. صورتحسابها برای شما ارسال شده و ما در انتظار آنیم که شما دوستداران شوفار محبت فرموده حق اشتراک سالانه خود را پرداخت بفرمائید.

در این شماره میخوانید

۵	پیشگفتار صیون ابراهیمی
۷	شعر فریدون مشیری
۹	بنیامین نتنیا هو
۱۲	گزارش کمیته نظارت بر انتخابات فدراسیون
۱۴	جامعه سخن گفت سام کرمانیان
۱۷	فدراسیون سازمانی با قدرت و صلاحیت کورش بنیان
۲۰	فدراسیون یهودیان ایرانی در خدمت مردم
۲۷	یادیاوند دکتر احمد کریمی حکاک
۳۳	دکتر رحیم کهن - روزنامه نگار
۳۶	بزرگداشت دو انسان نمونه گیتی بروخیم (سیمانطوب)
۴۱	بالا بودن فشار خون دکتر رامین ابراهیمی
۴۲	حراج از ما بهتران نواله خرازی (نوری)
۴۶	سوءاستفاده های بانکداران سویس پروانه یوسف زاده
۴۹	کتابها و نشریات جدید
۵۰	سلام ای اورشلیم! سلام دکتر هوشنگ ابرامی
۵۴	شوفار یا شلوار، نکته اینجاست صیون ابراهیمی
۶۰	دشمنان به ظاهر دوست فرزانه طالعی
۶۴	کلامی و پیامی ناصر اوهب
۶۸	گپی با مهین عمید (بخش دوم) گیتی بروخیم
۷۴	سیروسفری در دنیای ژن ها پرفسور شمونیل رهبر
۷۹	شهین «صراف» دردشتی - نقاش
۸۰	اسرار برجهای سالیانه و فال گیری ناصر مداحی
۸۴	نامه به سردبیر
۸۸	لطیفه های یهودی

روی جلد

این شماره از شوفار به سه هزارمین سال اورشلیم، سالیکه همه مومنان به اورشلیم، از هر مذهب و باوری، آنرا گرامی میدارند تخصیص داده شده است. توجه خوانندگان عزیزمان را به قطعه زیبایی «سلام ای اورشلیم! سلام» نوشته دکتر هوشنگ ابرامی - که بدین خاطر سروده شده جلب می کنیم.

می بینی، می خوانی،
اما نمی دانی

در خانه ات هستی و می بینی
در ژرف اقیانوس آرام
نسل فلان ماهی هزاران سال پیش از ما
نابود گردیده است

در خانه ات هستی و می خوانی
نور فلان سیاره، صدها سال نوری
تا بگذرد از کهکشان ما
پهنای این هفت آسمان را در نور دیده است.

در خانه ات هستی و از اینگونه بسیار
هر روز می بینی و می خوانی و می دانی

اما نمی دانی
اینک سه روز است

همسایه ات تنهای تنها در اتاقش
از این جهان بی ترحم چشم پوشیده است
همسایه بیمار، همسایه تنها
داروی قلبش را در استکان هم ریخته
در استکان هم ریخته،

نزدیک لب آورده، آه
اما ننوشیده است

آشفتگی هائی گواهی می دهد
تا با خبر سازد شما را یا شمایان را
بسیار کوشیده است.

همسایه امروز می گفت: - البته با افسوس -
- من سایه اش را گاه می دیدم
از پشت شیشه، مثل اینکه مشت بر دیوار می زد
و آن دیگری - افسرده - می افزود
من هم صدائی می شنیدم
از پشت در
بی شک

تنهائی اش را زار می زد.



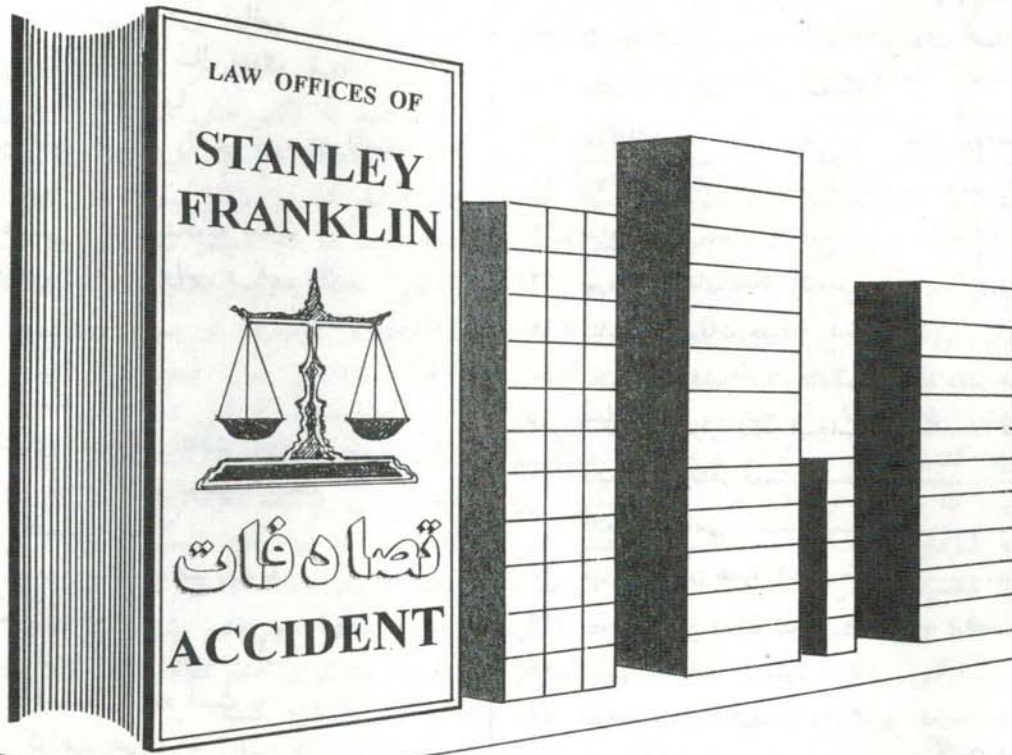
دفتر وکالت

استنلی فرانکلین

باهمکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411

بنیامین نتنیاہو

جوانی از تکاوران زبده ارتش اسرائیل

که به نخست وزیری رسید



بنیامین نتنیاہو در مراسم فارغ التحصیلی
جزو گروه تکاوران زبده ارتش اسرائیل



نتنیاہو هنگام ایراد سخنرانی پیروزی

به نفس خارق العاده ای برخوردار است، بی آنکه حتی یک بار به مقام وزارت برگزیده شده باشد، نه فقط رقیبان خود در حزب لیکود را پشت سر گذاشت، بلکه بر رقیبی چون شیمعون پرز که تقریباً در مقام وزیری کلیه وزارتخانه های اسرائیل خدمت کرده بود و برنده جایزه صلح نوبل نیز بود، غلبه کرد و برکسی نخست وزیری تکیه زد.

مادرش، سلا، وکیل است و پدرش، بن سیون، تاریخ نگاری است که حاصل پژوهشهای تمام عمرش درباره یهودیان در زمان تفتیش عقاید در اسپانیا در کتابی اخیراً به چاپ رسید و از سوی منتقدان با تائید فراوان روبرو شد. مردی که

و سرانجام، در انتخابات اخیر اسرائیل، بار دیگر حزب لیکود به رهبری بنیامین نتنیاہو، که مردم اسرائیل او را به اختصار «بی بی» صدا میزنند، قدرت را به دست گرفت.

سه سال پیش وقتی در یک مناظره تلویزیونی درکنار رقیبان انتخاباتی خود ایستاد و گفت، «چه کسی در میان این جمع بهتر از من میتواند حزب لیکود را به حکومت برساند؟» رقیبانش او را به قدرت طلبی و حتی خود بزرگ بینی ناپلئونی متهم کردند. وقتی پدر بزرگ بی بی در سال ۱۹۲۰ از لیتوانی به فلسطین آن زمان مهاجرت کرد، نام خود را به نتنیاہو، به معنی خداداد تغییر داد. بنیامین نتنیاہو که از اعتماد

فرزندانش بسیار تحت تأثیر افکار راست گرایانه او هستند. وی عضو نهضت زو جابوتینسکی است که معتقدند بن گوریون باندازه کافی ملی گرا نبود.

در ۱۴ سالگی با خانواده خود به امریکا آمد، چون پدرش در پنسیلوانیا بعنوان استاد دانشگاه تدریس میکرد. دوران دبیرستان خود را در فیلادلفیا به اتمام رساند ولی بلافاصله پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی به اسرائیل بازگشت تا خدمت وظیفه خود را انجام دهد، و در اینجا بود که پس از پنج سال خدمت در «سایرت مکتال» که واحد زبده تکاوران ارتش اسرائیل است، با درجه ممتاز فارغ التحصیل شد. در طول خدمت در این واحد، در سال ۱۹۷۲، بی بی جزو گروه کوماندهای زبده ای بود که به یک هواپیمای گروگان گرفته شده در فرودگاه بن گوریون یورش برده و پیروزمندانه گروگانگیرها را کشته یا دستگیر نمودند.

برادر بزرگتر او، جوناتان نیز در همین واحد خدمت کرده و فرماندهی گروه کوماندهای را بعهده داشت که در سال ۱۹۷۶ به انتبه رفته و حین آزاد کردن گروگانهای هواپیمای ربوده شده در این فرودگاه، جان باخت. شهادت قهرمانانه جوناتان، چنان تاثیر عمیقی بر خانواده نتنیاها برجا گذاشته که تاکنون سه کتاب درباره او منتشر نموده اند و نیز مرکزی بنام «انستیتوی جوناتان» تاسیس نموده اند که منحصر به مطالعه تروریسم است.

بنیامین نتنیاها پس از پایان خدمت وظیفه خود به امریکا بازگشته و لیسانس خود را در رشته مهندسی آرشیکتکت و فوق لیسانس خود را در مدیریت مالی از دانشگاه معتبر ام. آی. تی. میگیرد و در بوستن بکار مشغول میشود. ولی پس از مرگ برادرش، در سال ۱۹۷۸ به اسرائیل بازگشته آرمانهای «انستیتوی جوناتان» را دنبال میکند ولی بدلیل فشار مالی بعنوان مدیر بازاریابی یک شرکت تولید کننده مبلمان بکار مشغول میشود و در سال ۱۹۸۲ با سمت معاونت موشه آرن سفیر اسرائیل در امریکا، به واشنگتن میروید.

نتنیاها در می یابد که در جهان امروز مهمترین وسیله شناخته شدن و شناساندن مواضع فکری اش، وسائل ارتباط جمعی است و از همین رو، با بهره گیری از تسلط بیش از حدش به زبان انگلیسی و نیز هوش سرشارش، به شبکه های مطبوعاتی و بویژه تلویزیونی راه یافته و مرتباً مهمان برنامه هائی چون «نایت لاین» میگردد و این ارتباط را در طول سالهای ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸ در سمت سفیر اسرائیل در سازمان ملل و پس از آن تا سال ۱۹۹۲ بعنوان معاون وزیر در کابینه لیکود حفظ میکند.

همانند کلینتون، نتنیاها مردی جذاب است و جوان با موهای خاکستری و پیروزی او نشانه ای است از انتقال قدرت از نسل گذشته به نسل جوان. وی اولین نخست وزیر اسرائیل است که بعد از جنگ استقلال در ۱۹۴۸ بدینا آمده. وی در زمانی که در جنگ ۱۹۶۷ به فرماندهی موشه دایان و اسحق رابین به پیروزی رسید، ۱۷ ساله بود.

پس از قتل اسحق رابین و سقوط محبوبیت حزب لیکود در میان اسرائیلیان، نتنیاها به آرامی و با مهارت موضع حزب خود را به سمت طرفداری مشروط از صلح با فلسطینیان تغئیر داد و اعلام داشت که حاضر است با عرفات ملاقات نماید. همزمان، با بهره گیری از نگرانی ملت اسرائیل درباره امنیت در قبال عملیات تروریستی، نسبت به توجه کامل و ایستادگی در برابر اعراب با قدرت کامل، پافشاری نمود.

با توجه به این موضع واقع گرایانه و در عین حال بسیار محکم حزب لیکود و همچنین تبحر سیاسی غیرقابل پیش بینی بنیامین نتنیاها، کشورهای تندرو منطقه که تصور میکردند با به قدرت رسیدن حزب لیکود، مذاکرات صلح به بن بست خواهد رسید، اکنون خود را رو در رو با قدرتی بمراتب مستحکم تر و در عین سیاستمداری باهوش و پرتوان می بینند که بر روند صلح صحه گذاشته و در عین حال در مقابل تروریسم مایل به گذشت نیست.

فدراسیون یهودیان ایرانی

آغاز کار «گروه پشتیبانی ایرانیان امریکا»

را به آگاهی می‌رساند

گروه مزبور که از افراد حرفه ای آموزش دیده تشکیل شده، علاوه بر تامین کمک و دادن اطلاعات حرفه ای لازم، درباره مشکلات زیر به مراجعین کمک خواهد کرد:

- | | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| * روابط فردی | * افسردگی |
| * امور خانوادگی | * اضطراب و هیجان |
| * مشکلات قبل از ازدواج | * عوارض ناشی از فشار |
| * مشکلات بعد از ازدواج | * مشکلات تغذیه |
| * تعلیم و تربیت در خانواده | * اعتیاد به الکل و مواد مخدر |
| * صدمات ناشی از مسائل روانی و اجتماعی | * آزمایش و مشاوره درباره HIV و AIDS |
| * خشونت در خانواده | * معرفی به پزشک |

برای کمک به «گروه پشتیبانی» به متخصصین زیر نیازمندیم:

- | | |
|----------------|-----------------------------------|
| ۲ نفر روانکاو | ۲ نفر مددکار اجتماعی |
| ۳ نفر روانشناس | ۸ نفر دانشجوی روانشناسی (کارآموز) |

دانشجویان روانشناسی ساعات کارآموزی خود را تحت نظر دکتر روانشناس میگذرانند. ضمناً به متخصصین حق الزحمه پرداخت میگردد.

لطفاً برای کسب اطلاعات بیشتر با مهران بنایان

۶۶۶۴ - ۳۸۵ (۲۱۳) شماره داخلی ۴۴ تماس بگیرید

گزارش کمیته نظارت بر انتخابات فدراسیون یهودیان ایرانی درباره نتایج انتخابات فدراسیون

طبق دستور اساسنامه فدراسیون یهودیان ایرانی، پیش از به پایان رسیدن دوره اخیر هیئت امنای فدراسیون، از سوی هیئت امناء هیئتی برای نظارت بر انتخابات دوره جدید برگزیده شد. اعضای این هیئت عبارت بودند از آقایان الیاهو قدسیان، پرفسور شموئیل رهبر، نجات گبای و ابراهیم شمولیان. از آنجا که پرفسور شموئیل رهبر پس از انتخاب هیئت نظار، خود کاندید عضویت در هیئت امناء شده بودند، از این سمت کناره گیری نمودند. علاوه براین طی اطلاعیه‌هایی که از آغاز انتخابات منتشر گردید، از کلیه سازمانهای یهودی ایرانی علاقمند نیز درخواست شد تا در صورت تمایل نمایندگانی در هیئت نظار داشته باشند. اکنون که انتخابات فدراسیون به انجام رسیده، گزارش هیئت مزبور درباره چگونگی و نتایج انتخابات از نظر خوانندگان گرامی شوفار میگذرد:

پیرو مأموریتی که از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی به کمیته نظارت بر انتخابات داده شده بود، در بدو امر صندوق پستی جداگانه‌ای در شهر الحمرا بشماره ۲۱۶۰ گرفته شد که کلید این صندوق فقط در اختیار اعضای هیئت نظارت قرار داشت. طبق فهرست پستی فدراسیون که متضمن ۵۵۸۰ نشانی است کلیه پاکتهای محتوی نزدیک به ۱۰۰۰ برگ اوراق رای گیری و پاکت های برگشت که تحت نظارت و کنترل هیئت نظار چاپ شده بود، بوسیله پست ارسال گردید. علاوه براین، با انتشار اطلاعیه‌های پیاپی در رادیو، تلویزیون و دیگر رسانه‌های گروهی و همچنین از طریق کنیساها، از واجدین شرایط درخواست شد تا چنانچه نام آنان در فهرست پستی فدراسیون نیست، اسم و نشانی و مدرک شناسائی خود را ارسال دارند تا پس از احراز هویت، اوراق رای برای آنان فرستاده شود. از این طریق نیز تعدادی درخواست بدست ما رسید که نسبت به آن ترتیب اثر داده شد. لازم بتذکر است که اوراق رای بطریقی چاپ شده بود که غیر قابل فتوکپی کردن بود و روی کلیه پاکت های مربوط به بازگردانیدن اوراق رای گیری نشانی صندوق پستی فوق الذکر بچاپ رسیده بود. اولین جلسه رسمی هیئت نظار در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۹۶ و آخرین جلسه در تاریخ ۷ مه ۱۹۹۶ تشکیل شد و در آخرین جلسه که نتیجه شمارش آراء رسیده معلوم شده بود صورت جلسه نهائی تنظیم و امضاء شد.

به منظور تسریع در شمارش آراء با تائید هیئت نظار، داوطلبانی برای کمک به شمارش آراء با هیئت نظار همکاری داشتند که عبارت بودند از: خانم مهین الیاسیان، خانم عزت یونسی، آقای صیون صفارادی و آقای دان نعیم.

در پاکت های رسیده تعداد ۱۰۷۷۵ رأی جمعا دریافت گردید که از این تعداد ۶ برگ رای سفید بود و همراه با اوراق رای ارسالی ده نامه متضمن توضیح یا توصیه فرستاده شده بود و نیز یک برگ چک نیز یکی از رای دهندگان فرستاده بودند که کلیه آنها ضمیمه گزارش و صورت جلسه میباشد. تعدادی از پاکت ها که مهر تاریخ پستی آن بعد از ۳۰ آوریل بود مردود شناخته شد.

اسامی انتخاب شدگان بعنوان عضو هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی و تعداد آراء هر یک به شرح

ذیل میباشد.

رای ۱۳۰۶	نفر اول - جناب راو داوید شوفط
رای ۲۸۲	نفر دوم - آقای الیاس اسفندی
رای ۱۹۱	نفر سوم - پروفیسور شموئیل رهبر
رای ۰۹۹	نفر چهارم - آقای دکتر باروخ بروخیم
رای ۹۳۰	نفر پنجم - آقای حمید نهائی
رای ۸۹۱	نفر ششم - آقای سام کرمانیان
رای ۸۶۳	نفر هفتم - آقای صیون ابراهیمی
رای ۸۵۸	نفر هشتم - خانم آلاله کامران
رای ۷۷۷	نفر نهم - آقای سلیمان رستگار
رای ۷۶۱	نفر دهم - آقای دکتر سالار نیکو
رای ۷۲۷	نفر یازدهم - آقای دکتر جمشید الیست
رای ۷۲۳	نفر دوازدهم - آقای عبدالله اعتماسی
رای ۵۵۶	نفر سیزدهم - آقای نوراله نوروش
رای ۵۲۲	نفر چهاردهم - خانم ایران پورات
رای ۵۱۷	نفر پانزدهم - آقای دکتر روح اله کهنیم

کمیته نظارت بر انتخابات

الياهو قدسیان - نجات گبای - ابراهیم شموئلیان

وام سریع برای امور کسبی و صنعتی

NEED A BUSINESS LOAN FAST ?

با همکاری متخصصان بانکی با تجربه و آشنا به موسسات وام بزرگ با سابقه کم نظیر

اس . دی . ک . اند اسوشیتز

Well connected Banker/Broker. Able to arrange business loans quickly.

With impeccable time tested results

R. M. A. & ASSOCIATES - (310) 440 - 4099

جامعه سخن گفت

«خدایا تو مرا از کزند دوستانم مصون

بدار من خود از عهده دشمنان برخواهم آمد».

حضرت داود

تکمیل گردید و از کلیه افراد جامعه که از ۱۸ سال به بالا بودند دعوت شد که چنانچه نامشان در فهرست پستی فدراسیون نیست، برای دریافت اوراق رأی خود را معرفی نمایند.

در موعد معین در اواخر ماه مارس تعداد قریب به ۱۰۰۰۰۰ ورقه رأی گیری تحت نظارت مستقیم کمیته نظارت بر انتخابات که مرکب از معتمدین جامعه و نمایندگان سازمانهای علاقه مند بود به چاپ رسید و طبق فهرست پستی فدراسیون، با پست توزیع شد. ده هزار ورقه رأی ارسالی (یعنی ده هزار رأی دهنده به ثبت رسیده یا Registered Voters) برابر است با نزدیک به ۷۰ درصد کل جمعیت واجد شرایط در جامعه ما که رقمی است بمراتب بالاتر از رقم مشابه در انتخابات ریاست جمهوری امریکا.

علیرغم ادعاهائی که در مور بی تفاوتی جامعه میشود، قریب به ۱۸۰۰ رأی (روی اوراقی که با چاپ مخصوص غیر قابل تکثیر تهیه شده بود) در پاکتهای مخصوص انتخابات به نشانی از قبل چاپ شده صندوق پستی که فقط در اختیار کمیته نظارت بود مسترد گردید. و این درصد آراء دریافتی نیز بیش از نصاب اغلب انتخاباتی بود که در این مملکت انجام میگردد.

در نتیجه این انتخابات پانزده نفر خدمتگزار، پیر و جوان، زن و مرد، پرسابقه و کم سابقه از پزشک و وکیل و محقق گرفته تا پروفیسور و رهبر مذهبی، که در واقع در جمع مجموعه

در شماره گذشته، در مقاله ای زیر عنوان «جامعه ما در آستانه قرن بیست و یکم»، گفتیم که انتخابات مردمی فدراسیون یهودیان ایرانی به انجام رسیده و در این شماره نیز اسامی منتخبین مردم ما برای آگاهی همگان درج شده است.

نفس برگزاری این انتخابات، نحوه انجام آن و نتایج حاصله، از چندین لحاظ حائز اهمیت است و چه بسا آیندگان آنرا به عنوان نقطه عطفی در تاریخ جامعه یهودیان ایرانی محسوب نمایند چرا که برای اولین بار در تاریخ کهنسال این جامعه ۲۵۰۰ ساله انتخاباتی به این فراگیری و با این وسعت در کمال آزادی انجام گرفت که در ضمن از چنان نظم و ترتیبی برخوردار بود که جایی برای هیچ گونه طعنه و گله و شکایت معقولی باقی نمیگذاشت.

فدراسیون به مدت شش ماه قبل از آغاز انتخابات، با استفاده از کلیه امکاناتی که در دسترس داشت، جامعه را از طریق نشریات، رادیو و تلویزیون نسبت به انتخابات، چگونگی انجام آن، شرایط کاندیداها و انتخاب کنندگان و سایر موارد مربوطه آگاه نمود. از کلیه افراد جامعه ما دعوت شد که چنانچه مایل به خدمت هستند خود را نامزد انتخابات نمایند. تنها شرایط نامزد شدن این بود که فرد یهودی ایرانی تبار مقیم کالیفرنیا بوده و ۲۶ ساله به بالا باشد. و بدین ترتیب نام هر فرد علاقه مندی که دارای این شرایط بود بروی فهرست کاندیداها آمد. در طول همان مدت شش ماه، همزمان کلیه فهرست های پستی فدراسیون

افرادی که بخاطر غرائض یا منافع شخصی فدراسیون ما را «فدراسیون برخی از یهودیان ایرانی» معرفی خواهند نمود و به خاطر پیشبرد منافع خود سعی در کوبیدن آن خواهند کرد و در این راه چیزی که برایشان مطرح نیست منافع جامعه است.

فدراسیون وسیله ای است که برای دفاع از حقوق و منافع مردم ما بوجود آمده. با انجام این انتخابات، این وسیله در کمال امانت و آزادی به جامعه ما تحویل داده شد و جامعه نیز با درایت کامل اداره این وسیله را به دست نمایندگان منتخب خود سپرد. امیدواریم در آینده این رابطه بین جامعه و فدراسیون برای کلیه افرادی که به خاطر کسب معروفیت تظاهر به دوستی با جامعه میکنند کاملاً روشن باشد و ضمن آرزوی شکیبائی و موفقیت برای نمایندگان جامعه، از خداوند آرزو میکنیم که همه ما را از گزند این گروه از «دوستانمان» در امان بدارد.

فراگیری از اقشار مختلف جامعه ما هستند، به نمایندگی مردم ما در آمدند. به عبارت دیگر جامعه به ندای فدراسیون پاسخ داد و برای فدراسیون در عمل تعیین تکلیف کرد. و فدراسیون نیز، آنگونه که وظیفه هر نهاد برخاسته از خواسته های مردم است، بدین امر گردن نهاد.

قدم بعدی در انجام وظیفه فدراسیون این خواهد بود که به حکم مسئولیتی که جامعه به ارگان مرکزی خود محول نموده، با حفظ اصول دموکراسی و احترام به عقاید و آزادی بیان کلیه اعضای هیئت امنا (که شامل نمایندگان کلیه سازمانهای فعال در متن فدراسیون نیز میباشند) به نام جامعه و از طرف آن وظایف خود را در حفظ منافع و پیشبرد اهداف جامعه به نحو احسن دنبال نماید، و این وظیفه دشواری را که منتخبین و خدمتگزاران منتخب جامعه ما با جان و دل خریده اند به انجام برسانند. تلاشهای این خدمتگزاران جامعه در شرایطی آغاز میشود که هنوز هم بدون شک هستند در میان جامعه ما



دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 858-1234

استادیار دانشکده دندانپزشکی U.C.L.A.

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at Rexford)
Beverly Hills, CA 90210

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

کیتیرینگ کاشر بهادر

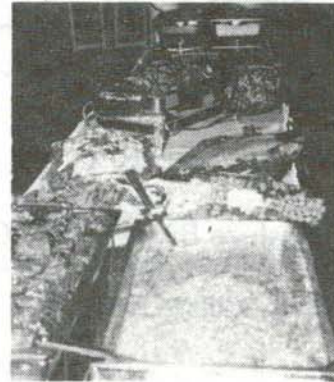


اعتبار کیتیرینگ های لوس آنجلسی
اورنج کانتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیتیرینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیتیرینگ بهادر
زیر نظر مستقیم ربای
Rabbi Yehuda Bukspan
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵ - ۶۰۹ - (۸۱۸)

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

فدراسیون یهودیان ایرانی

سازمانی با قدرت و صلاحیت

متن سخنرانی

دکتر کورش بنایان

وکیل دادگستری و رئیس هیئت مدیره سازمان بنی بریت - گروه فریبز مطلوب

در کنیسیای فدراسیون یهودیان ایرانی

شبات شالوم - سپاسگزارم از فدراسیون یهودیان ایرانی و کمیته کنیسیای فدراسیون بخاطر دعوتشان از من برای سخنرانی در حضور شما. چندی پیش فکر می کردم که چطور شد ما چشم بهم زدیم و ۱۸ سال از انقلاب ایران گذشت. اصلاً باورتان میشود که اکثر ما حدود ۱۸ سال است که در این شهر و در این مملکت زندگی می کنیم؟ حتماً یادتان هست که مشکلات این جامعه در روزها و سالهای اول بسیار گسترده و پیچیده بود. خیلی از ما فکر می کردیم که این مشکلات با گذشت زمان ساده تر و یا کمتر خواهد شد - ولی متأسفانه اینطور نبوده.

در روزهای اول ما باید فکر میکردیم که چطور می توانیم این کوچ اجباری را برای جامعه راحت تر کنیم. توده مردم ما با مشکلات پناهندگی، زبان یا کاری روبرو بودند. ولی خوشبختانه این مشکلات تا بحال تقریباً حل شده. اکثر مردم بر مشکل زبان به نحوی غلبه کردند و آشنائی هم که مایل و قادرند، به کار مشغولند و کمتر کسانی هستند که کارت سبز نداشته باشند و یا تبعه امریکا نباشند. از این لحاظ بطور کلی جامعه ما مشکلی ندارد - ولی با گذشت زمان

مشکلات پیچیده تر و بیشتر شدند. جوانهای ما که در این محیط بزرگ شده اند، از یک فرهنگ و آداب و رسوم دیگری برخوردارند و این باعث اختلافات و درگیریهای بسیار زیاد بین پدرمادرها و فرزندانشان شده است. خطر جذب شدن جوانها در ادیان و یا جوامع دیگر خیلی گسترده تر شده، ازدواج های خارج از دین بیش از حد معمول رواج پیدا کرده و طلاق بین جوانان ما تقریباً برابر شده با میزان طلاق در امریکا که نزدیک به ۵۰ درصد است.

انشعابات دینی بین یهودیان امریکا یعنی ارتدکس، کنسرواتیو و رفرم، باعث کش مکش های زیاد در سطح جامعه و خانواده ها شده است. بدون شک مشکلاتی که این جامعه با طول زمان با آن روبرو خواهد بود پیچیده تر و مشکل تر از اینهم خواهد بود و اگر ما بعنوان یک جامعه همبسته با هم در راه پیش بینی و حل این مشکلات قدم برداریم تا چند سال دیگر جامعه یهودی ایرانی باقی نخواهد ماند.

در روزهای اول انقلاب مهمترین رسالت رهبری جامعه حفظ جان و آزادی خانواده ها وسایر افراد جامعه بود که در ایران گرفتار بودند.

خوشبختانه با تلاش بسیار زیاد گروهی از رهبران لایق و دلسوز جامعه، فدراسیونی تشکیل شد و آنها فوراً با مقامات سیاسی مهم، از قبیل رئیس جمهور امریکا و مقامات اسرائیلی تماس حاصل کردند و موفق شدند که توجه رژیم ایران را به این امر جلب کنند که دولت ایران مسئول حفظ جان و مال یهودیان ایرانی است. خدا را شکر فدراسیون در این کار خیلی موفق بود و بعد در طی سالهای گذشته فدراسیون کمک کرد که تعداد قابل توجهی از یهودیان ایرانی از ایران خارج شده به کشور مورد علاقه خود کوچ کنند. ولی آیا کار ما با ایران تمام شده؟ به هیچ وجه. دیروز با آقای سام کرمانیان صحبت می کردم ایشان بمن اطلاع دادند که اخیراً دولت ایران قانونی وضع کرده که در آن برای جاسوسی تعریف بسیار گسترده ای داده شده، باین معنی که هرگونه تبادل اطلاعات اعم از اطلاعات فرهنگی، اجتماعی یا صنعتی را نیز برابر کرده با جاسوسی امنیتی و برای آن مجازات اعدام پیش بینی شده. خوب در نظر بگیرید اگر دولت فعلی ایرانی مایل باشد فردی را به هر دلیل گرفتار کند، کفایت که فقط نشان بدهد که آن فرد با اسرائیل یا امریکا تماس تلفنی داشته و حکم جلب یا حتی اعدام آن شخص را صادر کند.

در این جامعه تنها سازمانی که قدرت و صلاحیت دخالت در این نوع امور را دارد، فدراسیون است و من مطمئنم که در طی هفته ها و ماه های آینده فدراسیون اقدامات لازمه را در این زمینه خواهد کرد و امیدوارم که حداقل در شرایط حاضر از این قانون جدید سوءاستفاده ای نشود.

فدراسیون در حال حاضر برای مقامات دولتی امریکا، اسرائیل، آلمان، ژاپن، انگلستان و سایر کشورهای مهم ارگانی است مهم، شناخته شده و مورد تائید و این دولتها مسائلی را که مربوط به جامعه یهودی ایرانی است رأساً با فدراسیون در میان گذاشته و با مشورت با فدراسیون اقدام می کنند.

خوشبختانه اکثر سازمانهای ایرانی که در

کالیفرنیا فعال هستند وابستگی و یا همبستگی خود را با فدراسیون اعلام کرده اند و زیر چتر فدراسیون مشغول به فعالیتهای اجتماعی هستند. ولی متأسفانه هنوز تعدادی از سازمانها هستند که تک روی را مبنای کار خود قرار داده اند و به نظر من با وجود اینکه در کوتاه مدت ممکن است برای جامعه موثر باشند، عدم همبستگی آنان با فدراسیون در دراز مدت اثرات منفی خواهد داشت. چرا؟

در مرحله اول هیچکدام از این سازمانها اصول دموکراسی را رعایت نمی کنند - یعنی یک یا چند نفر در رأس نشسته اند و بدون داشتن هیچ نوع انتخابات و یا صلاحیت کاری برای جامعه تعیین تکلیف می کنند. این افراد برای اینکه هویت سازمانی و یا شخصی خود را در معرض دید همگان قرار دهند، دست به حمله های بیجا و بدون مبنا میزنند.

همانطور که همه ما شاهد بودیم فدراسیون بطور آزادانه از همه افراد جامعه دعوت کرد که در انتخابات شرکت کنند و سپس براساس رأی توده مردم، نمایندگان خود را انتخاب کرد و هیچکس منکر این نمی تواند باشد که فدراسیون به نمایندگی مردم این جامعه قدم بر میدارد.

و اما چرا لازم است که کلیه سازمانهای مسئولی که در متن جامعه فعالند در سطح فدراسیون هماهنگ شوند؟

اولین دلیل اینست که بدون مرکزیت و بدون هماهنگ کردن کارها، فعالیتهای این سازمانها تکراری خواهد بود و سرمایه مردم و جامعه بیهوده بهدر خواهد رفت.

دوم اینکه این یک جامعه یک میلیون نفری نیست. جامعه کوچکی است که در آن در آمد اشخاص و سازمانها محدود است. اگر ما طبق یک برنامه ریزی کلی پیش نرویم کارها پراکنده و بی نتیجه خواهد ماند.

و دلیل آخر اینکه هرچه این فدراسیون قوی تر باشد، برای فرد فرد ما بهتر است.

به این خاطر باید به همه افراد جامعه گوشزد کرد که اگر سازمانی وابسته به فدراسیون نیست و در هماهنگی کردن کارها با فدراسیون همکاری ندارد، افراد جامعه نباید از آن سازمان حمایت یا پشتیبانی کنند. بعنوان مثال، سازمان بنی بریت گروه فریبرز مطلوب با وجود اینکه جزئی از سازمان جهانی بنی بریت است که بیش از ۵۰۰٫۰۰۰ عضو در ۳۵ کشور دارد و از قدرت بسیار زیادی برخوردار است - همیشه وابستگی خود را به فدراسیون یهودیان ایرانی حفظ کرده. سازمان بنی بریت پیشبرد کار و تعلیم و تربیت طبقه جوان برای رهبری آینده جامعه و باز کردن گره مشکلات و کارهای جوانان این جامعه را در رأس اهداف خود قرار داده است. همانطور که عرض کردم مسائلی را که جوانهای ما با آن روبرو هستند برخی از دشوارترین و حادثترین مشکلات این جامعه است. با وجود باندها و کنگ ها و مواد مخدر و مسائل دیگر که همه ما از آن اطلاع داریم، ما باید جوانهای جامعه را دریابیم. این جوانها باید گرد هم آئی داشته باشند.

هفته پیش من به نمایندگی از طرف هیئت مدیره سازمان بنی بریت در جشن جوانان گروه سنی بین ۲۸ - ۱۸ سال شرکت کردم. این جوانها آنقدر قشنگ و با ذوق و شوق کارهای این جشن را انجام داده بودند، و اینقدر تفاهم و علاقه بین آنها بود که من واقعا "حیرت زده شده بودم. و بار دیگر باین فکر افتادم که جوانان ما چطور باید با هم آشنا شوند؟ این جوانها باید مکانی برای دیدار با یکدیگر و تبادل نظر داشته باشند. ما باید بتوانیم با ارائه سمینارها و برنامه های مختلف برای جوانها و پدرمادرها گره ای از مشکلات آنها باز کنیم.

چندی پیش گروه فریبرز مطلوب اعلام کرد ما کوشش خواهیم کرد که برای جوانهای یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا که قادر به پایان تحصیلات (به خاطر کمبود بودجه مالی) نیستند تامین بودجه کنیم. خوشبختانه تا بحال موفق شده ایم به چند نفری کمک کنیم و شاید شما باور نکنید که ما

چندین درخواست را بخاطر کمبود بودجه مالی مجبور شدیم در چند ماه گذشته رد کنیم.

بودجه این کارها باید از طرف این جامعه تامین بشود و ما باید با هم تصمیم بگیریم که چه کارهایی در جامعه ارجحیت دارد و با توجه به توان مالی محدود این جامعه وجوهی را که مردم در اختیار سازمان ها میگذارند، در حله اول این وجوه باید به چه مصرفی برسد. اگر سازمانها هر کدام برای خود قدم بردارند مثل یک بدنی خواهد بود که سر به یک طرف، پای راست به یک طرف و پای چپ به طرفی دیگر می رود و این بدن هیچوقت به مقصد نخواهد رسید.

فدراسیون در این جامعه باید رل مغز جامعه را بازی کند - البته با کمک همه سازمانهای وابسته و افراد جامعه. من بعنوان یک فرد عادی جامعه و نه از طرف هیچ سازمان بخصوصی به فدراسیون پیشنهاد می کنم و از شما درخواست می کنم که یک بررسی کلی انجام بدهد که این جامعه درسال چقدر به سازمانهای مختلف یهودی ایرانی کمک مالی میکند و این کمکها به چه مصرفی میرسد. و بعد به کمک سازمانهای وابسته مطالعه ای انجام بگیرد که نیازهای جامعه را در حال حاضر، در کوتاه مدت و در دراز مدت بررسی و پیش بینی کند. به این صورت ما می توانیم بعنوان یک جامعه همبسته با هم و در کنار هم تصمیم بگیریم که چند درصد از بودجه مالی این جامعه باید برای امور فرهنگی خرج شود، چند درصد برای مصارف خارجی، چند درصد برای جوانان و قس علیهذا.

تا زمانی که همه ما و همه سازمانها دست بدست هم ندهیم و با هم گامهای درست و موثر برای جامعه برداریم نمی توانیم مطمئن باشیم که ۲۰ سال دیگر اگر بچه ها و نوه های ما مایل به ازدواج و یا زندگی در جامعه یهودی ایرانی باشند، دیگر جامعه ای باقی مانده باشد.

با تشکر و سپاس از اینکه وقتتان را در اختیار من گذاشتید.



فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization
of
JEWISH FEDERATION
COUNCIL
OF GREATER LOS
ANGELES

در خدمت مردم

شورای داوری و حل اختلاف



آقای ابراهیم یاحید، علاوه بر فعالیت‌هایی که بطور خلاصه در زیر آمده، در برگزاری تورهای فدراسیون یهودیان ایرانی به اسرائیل فعالیت مداوم دارند. در این عکس ایشان را در اورشلیم با تصویری از دیوار ندبه ملاحظه میفرمائید.

ابراهیم یاحید از نوجوانی تا به امروز، در خدمت صادقانه به مردم خود بوده است. در زمان جنگ بین المللی دوم، در صف مبارزان علیه ارتش هیتلری، لباس سربازی تن کرده و بعدها در زمانی

در این شماره یکی از خدمتگزاران قدیمی جامعه یهودیان ایرانی، آقای مهندس ابراهیم یاحید را به خوانندگان شوفار معرفی مینمائیم.

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا
جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

فرهنگی کورش کبیر، سازمان دانشجویان یهود و قرن
قیمت همکاری بسیار نزدیک داشت.

آقای ابراهیم یاحید پس از پا گذاشتن به
لوس آنجلس، بار دیگر فعالیتهای مردمی خود را
دنبال نمودند. ایشان از اعضای هیئت موسس
فدراسیون یهودیان ایرانی در لوس آنجلس بوده و نیز
در مجتمع فرهنگی و نیز آکادمی نصح ایسرائل،
عضو هیئت مدیره میباشند. در هیئت امنای
فدراسیون یهودیان ایرانی عضو هستند و در شورای
داوری و حل اختلاف، با سمت دبیر، در حل و فصل
دهها پرونده اختلاف میان همکیشان ما، همکاری
موثری داشته و دارند. ایشان همچنین تنها
نماینده ایرانی و عضو هیئت مدیره قرن قیمت در
لوس آنجلس میباشند.

برای آقای یاحید که سالهای بسیاری از عمر
خود را وقف خدمت به همکیشان خود نموده اند
آرزوی نیکروزی مینمائیم. باشد که دل بستگی
افرادی چون آقای یاحید به ملت خود، سرمشقی
باشد برای همه آنانی که ب مردم خود عشق میورزند.

که آژانس یهود، عده زیادی از کودکان یتیم یهودی
لهستانی را که پدران و مادران خود را در
اردوگاههای مرگ از دست داده بودند به تهران آورد
و از آنجا روانه اسرائیل نمود آقای یاحید در این
کوشش بزرگ انسانی سهمی بسزا داشت. این
کودکان و نوجوانان بعداً به آنان لقب «بچه های
تهران» داده شد و پس از استقلال اسرائیل بیشتر
آنان مصدر مشاغل مهمی در سیستم دولتی اسرائیل
گردیدند.

پس از کشتار یهودیان در عراق، آندسته از
همکیشان عراقی ما که جان سالم از این مصیبت
بدر بردند نیز با همت آژانس یهود و همکاری
پیوسته بسیاری از خدمتگزاران جامعه مانند
شادروان موسی طوب (پاستور) آقای مئیر عزری
آقای یاحید آقای صیون رکنی و هم سنگرانشان
موقتاً در ایران اسکان داده شدند و بتدریج به
اسرائیل کوچ داده شدند.

ابراهیم یاحید همچنین در کنار بزرگمردانی
چون روانشاد موسی کرمانیان و یارانش با سازمان

شرکت اینتونت - تامین کننده اینترنت

با قبول اشتراک ۳ ماهه، یک ماه تخفیف داده میشود «ای میل» و «پرسنال وب پیج»
فقط برای مدتی محدود از ۹/۹۵ دلار تا ۱۴/۹۵ دلار در ماه
با ما با تلفن و نشانی زیر تماس حاصل فرمائید

intoNET, Inc.

WE ARE THE COMPLETE *INTERNET SOLUTION PROVIDER*

**FREE ONE MONTH UNLIMITED ACCESS WITH 3 MONTHS SIGN UP INCLUDING
E MAIL AND PERSONAL WEB PAGE, ONE TIME SPECIAL OFFER STARTING
AT \$9.95 UP TO \$14.95 UNLIMITED ACCESS PER MONTH.**

**ISDN / WEB DESIGN / WEB HOSTING / VIRTUAL DOMAIN
DEDICATED LINED / FIREWALL**

PLACE YOUR WEB ADDRESS ON YOUR BUSINESS CARDS, ADVERTISE ON THE INTERNET.
IF YOU'RE A STARTER WE'LL HELP YOU SET UP, OUR MODEMS ARE ON 1/5 RATIO.

400 S. Beverly Drive, Suite 102
Beverly Hills, CA 90212.

TEL: (310) 226-8674
FAX: (310) 2256-8675

اخبار صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران

گزارشگر: گیتی بروخیم

البته ما انتظار نداریم همه به همین ترتیب عمل کنند، صندوق شما حتی اگر حاوی ده دلار هم باشد کارساز و موثر خواهد بود و دعای خیر همه ما و نیازمندانی که بآن دسترسی می یابند شاملتان خواهد شد.

تقاضا میکنیم صندوقچه ها را هر چه زودتر پر کرده به یکی از افراد یا موسسات زیر برسانید تا هرچه زودتر تحویل صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران داده شود:

— دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی

— آقای الیاس اسفندی در داون تاون

— کنیسای فدراسیون یهودیان ایرانی

— آقای منصور پوراتحاد (سایه فیلم)

در دو ماهی که گذشت به مشکلات مالی بیش از دوازده خانواده رسیدگی و کمک شد. مجدداً تذکر میدهیم که رکود اقتصادی صدمه های فراوانی به بعضی خانواده ها وارد کرده است و تعجب نکنید اگر بگوئیم هستند خانواده هایی که برای شام شب لنگ مانده اند. ما نماینده های مورد اعتماد خود، خانم مهین الیاسیان و خانم مهشید کاشانی را سرزده به منازل این افراد می فرستیم و بسیاری مواقع این دو خانم نیکوکار هنگام شرح وضع این نیازمندان، اشگ برچشم آورده اند و همه زحمتکشان صندوق اضطراری هم اندوهگین شده اند. به شکرانه سلامتی خود، همسر، فرزندان و عزیزانتان، به شکرانه روزی سهل و آسانتان که امیدواریم ابدی باشد، برای آرامش روح رفتگانتان، و خلاصه بخاطر همه نعمتهایی که خداوند بشما ارزانی داشته اعانه ای هم برای نیازمندان به آدرس فدراسیون یهودیان ایرانی و در وجه:

I. J. F. EMERGENCY FUND

ارسال دارید. بقول پدر بزرگ و مادر بزرگ های قدیم، امیدواریم هرگز دست در جیب خالی نکنید.

در ماهی که گذشت عده ای از هم کیشان خیر و نوع پرست، صندوق های اعانه دریافتی خود را پر کرده به طریقی به فدراسیون رساندند. از آنجا که تعداد فرستندگان رو به افزایش است از ذکر نامشان معذوریم ولی اجازه بدهید ابتداء از جانب یک یک زحمتکشان صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران از همیاری و کمک شما سپاسگزاری کنم و بعد مراتب سپاس نیازمندانی را به عرضتان برسانم که اگر بخاطر حمایت نیکوکارانی چون شما نبود، فریادرسی نداشتند و گاه برای غذای کافی و داروی بموقع هم لنگ می ماندند. اگر در حقانیت این گفته کمترین شکی دارید به گروه ما پیوندید و از نزدیک نامه های رسیده نیازمندان را مطالعه کنید. هنگام باز کردن صندوق ها چند نکته بنظر آمد که بجاست ذکر شود.

متأسفانه تعداد کمی از صندوق ها بیش از یک سوم حجمشان پر نشده بود، البته سکه سنگین است ولی سنگینی وزن صندوقچه یا صداقا باکس دلیل پر بودن آن نیست، از آنجا که برای تهیه این صداقا باکس ها مخارجی صورت گرفته سپاسگزارتان خواهیم بود اگر صندوقچه را بیشتر پر کنید.

بد نیست یاد آور شویم که این صداقا باکس ها فقط سکه خوار نیستند و اگر صاحب صندوقچه، اسکناس هم بخوردش دهد با اشتهای فراوان میپذیرد و ممنون میشود! البته ما هم که صندوق را باز میکنیم و شمارش سکه ها و بعد ردیف کردنشان در لوله های کاغذی باعث خستگیمان میشود به دیدن چند اسکناس لابلای سکه ها انرژی تازه میگیریم. هفته پیش پدر و دختری دو صندوقچه برای ما فرستادند. مجموعاً هزار دلار از این دو صداقا باکس بدست آمد، شادی ما را پایانی نبود، خداوند هزاران برابر عوضشان دهد.

سمینار گنگ و فرقه های افراطی

گزارشگر: دکتر روبن ملامد

از دست دادن کشور، دوستان، خاطرات، شغل، مقام، ثروت و ریشه های فرهنگی باعث شده است که والدین نتوانند آنطور که باید و شاید با فرزندانشان روابط عاطفی و دوستانه برقرار کنند. من توصیه میکنم که حتماً با فرزندانتان به گفتگو و مبادله افکار بپردازید، تحمل داشته باشید، بر احساساتتان غلبه کنید و قبول کنید که در اینجا پدر سالاری و خیلی دیگر از قدرت هائی که در کشور خودمان داشته ایم دیگر نداریم. بچه کتک خورده دلسرد شده و سرخورده کجا پناه میبرد؟ به همین افرادی که افعی وار منتظر شکار خود هستند.

پس از خانم قدسیان خان بلاخ، روانشناس و متخصص گنگ و فرقه های افراطی چنین اظهار داشت:

من همیشه فکر میکنم چطور ممکن است شخصی بنام جیمی جونز در حدود ۱۵ سال پیش، توانسته باشد بیش از ۹۰۰ نفر را چنان مجذوب خود کند که بدستور او همگی خودکشی کنند؟ چطور یک مادر میتواند بدست خود فرزندش را مسموم کند؟ چطور پیروان دیوید کورش در تگزاس حاضر میشوند حرف های او را که ادعا میکند ماشیح است و با خدا در ارتباط است قبول کنند؟ چطور مردم تحصیلکرده آلمان حاضر میشوند پیرو و معتقد به شخصی بنام آدولف هیتلر بشوند که اینهمه جنایت مرتکب شده است؟

چند سال پیش یک جوان ۱۶ ساله نزد من آمد و اقرار کرد که وارد دسته گنگ مدرسه خود شده و برای ورود به دسته گنگ ها باید یک عمل غیر قانونی خطرناک انجام میداده. جوان مزبور

همانطور که در شماره قبل اعلام شده بود روز یکشنبه ۱۹ مه ۱۹۹۶ بدعوت فدراسیون یهودیان ایرانی سمیناری درباره گنگ و فرقه های افراطی در کنیسای نصح ایسرائل تشکیل گردید. ذیلاً مختصری از سخنرانی های ایراد شده در این سمینار و نتیجه گیری هائی که بعمل آمد از نظر خوانندگان گرامی شوفار میگذرد. ابتدا خانم نورا قدسیان، روان شناس فرد و خانواده، چنین آغاز سخن نمودند:

عوامل و فشارهای روحی و عصبی که اثرات منفی بر روی افراد میگذارد باعث از هم پاشیدگی خانواده ها میگردد. مادام که ما در کشور خودمان زندگی میکردیم، غالب تصمیم گیری ها در خانواده انجام میشد. روابط والدین با فرزندان اعتقادات و روشهای مذهبی و روابط اجتماعی کلاً از طرف اولیاء خانواده تعیین میشد. اما اکنون، بطور ناگهانی در یک نسل تغییر و تحولات فراوانی در روابط والدین با فرزندان رخ داده است. نقش پدر و مادر و بزرگترها بکلی در متن خانواده دچار دگرذیسی شده و این امر باعث بروز خشم و فشار روحی در خانواده ها شده است. اختلاف نظرهای فاحش بین افراد خانواده و فاصله شدید بین والدین و فرزندان باعث شده است تا فرزندان، به هر مأمون و ملجاء که آنها را راضی کرده این شکاف را پر کند پناه ببرند و افرادی که آنها را جذب میکنند بیشتر فرقه های افراطی یا Cult ها و افراد ناباب هستند. در بعضی موارد این افراد فرزندان معصوم ما را تا مرحله سقوط و یا اعتیاد میکشانند.

ادامه داد، «من وقتی خواستم وارد دسته گنگ بشوم معتاد به مواد مخدر بودم. روزی، در حالیکه کاملاً نشئه بودم، از داخل یک اتومبیل در حال رانندگی، بنا بدستور رئیس گنگ، به افراد گنگ رقیب تیراندازی کردم و نمدانم چند نفر از آنها را بقتل رسانیدم حالا پشیمانم». پس از بررسی وضع خانوادگی این جوان متوجه شدم که او در خانواده ای با سابقه تبهکاری یا جنایت به دنیا نیامده و بسیار باهوش است و علت پیوستن او به دسته گنگ ها جدائی والدینش از یکدیگر بوده است. این پدر و مادر باید در زمانی که از هم جدا میشدند نیز با فرزندشان باب تماس و گفتگو را باز نگه میداشتند و این اهمال باعث شده بود تا این جوان به دسته گنگ ها به پیوندد. چرا؟ چون در چنین شرایطی وی یک خانواده جدید، یک حمایت کننده جدید، تعدادی دوستان جدید پیدا کرده و از تنهائی در آمده و احساس قدرت هم میکند.

دسته دیگری که فرزندان ما را مجذوب خود کرده از ما جدا میکنند کلیسای ساین تولوجی است. در این کلیسا به مردم وعده پول، آرامش، مقام و آینده درخشان میدهند. یکی از راههائی که این دستجات یا فرقه های مذهبی افراد را شستشوی مغزی میدهند اینستکه از جذابیت جنس مخالف سوء استفاده میکنند. مثلاً یک زن دانشجوی زیبا سر صحبت را با یک پسر جوان باز میکند. ابتداء راجع به صلح جهانی یا مسائل روز صحبت میکند و پس از آنکه او را جذب خود نمود، او را به یکی از جلسات خود دعوت میکند و بتدریج او را درگیر مینماید.

یکی دیگر از وسائلی که این دستجات مذهبی استفاده میکنند پخش برشورها یا دفترچه هائی است راجع به مسائل درسی و سپس جوانان را به دستجات خودشان دعوت میکنند.

یکی از بزرگترین گروههائی که شکار این دستجات میشوند جوانان اسرائیلی مقیم امریکا هستند. این افراد که از کشور جنگ زده خود وارد امریکا شده اند، بدنبال صلح هستند، تنها هستند،

خانواده ندارند و احتیاج مادی دارند - لذا بهترین کاندید برای فرقه های مذهبی هستند.

اگر فرزندان شما مسائلی از این قبیل دارند، اگر آنها با شما اختلافات شدید دارند، و حرف همدیگر را نمی فهمید، حتماً به یک متخصص مراجعه کنید.

اگر مشاهده کردید فرزند شما دیر بخانه میآید، با شما سر جنگ دارد، به اطاقش میرود در را می بندد، دوستان مشکوک دارد و با شما حاضر نیست گفت و شنود داشته باشد، حتماً توجه کامل به عملیاتش بکنید و در صورت توانائی او را نزد کارشناس ببرید.

در خاتمه میخواهم تأکید کنم که این شستشوی مغزی فقط در مورد جوانان انجام نمیشود. بسیاری از فرقه های افراطی افراد تحصیلکرده، از قبیل پزشکی، وکیل و غیره را توانسته اند شستشوی مغزی بدهند. نمونه آنها سردسته فرقه ای بود که در اورگان ۵۱ رولزرویس داشت یا یک سر دسته دیگری که در هندوستان هزارها پیرو دارد و تحت تاثیر مواد مخدر افراد را وامیدارد تا با هم رابطه جنسی برقرار کنند.

نکاتی دانستنی درباره تشکیلات گنگ ها

- * گنگ ها دسته جاتی تبه کار هستند با تشکیلات بسیار وسیع و منظم.
- * منابع در آمد گنگ ها از فروش مواد مخدر، باج گیری، زورگویی، دزدیدن اتومبیل و کارت اعتباری تامین میگردد.
- * دستجات گنگ از حدود ۵۰ سال پیش در امریکا وجود داشته است.
- * گنگ ها در دو دسته طبقه بندی میشوند - خطرناک و معمولی. دسته جات خطرناک عبارتند از: گنگ های مکزیک، سیاه، لاتینی، کره ای.
- * هر دسته گنگ لباس و کلاههای مخصوص بخود دارند و دارای رمز بین خود میباشند که

معمولا" روی دیوارها بصورت Graffiti مینویسند.

- * گنگ ها دارای اعضاء پیوسته و اعضاء وابسته میباشند.
- * برخی از گنگ ها دارای ۵۰۰ عضو اصلی و ۳۰۰ عضو وابسته هستند.
- * جوانان ایرانی معمولا" با گنگ های مکزیکی در رابطه هستند.
- * برای عضویت در گنگ ابتدا باید یک جنایت انجام داد سپس از کلیه افراد مسئول رأی گیری میشود. پس از ورود به دستجات گنگ حق خروج از آن وجود ندارد و اگر کسی از گنگ خارج شد یا از دستورات روسای آن سرپیچی کرد محکوم به اعدام میشود و اگر مخفی شود یا از شهر فرار کند، خانواده او را ابتدا تهدید و سپس میکشند.
- * گنگ ها دارای اساسنامه و آئین نامه و سلسله مراتب نظامی میباشند که از ستوان شروع و به ژنرال خاتمه مییابد.
- * اسم و مشخصات تمام اعضاء گنگ

مستعار است.

- * برخی از گنگ ها نژاد پرست هستند.
- * برخی از گنگ ها در زندان ها دارای تشکیلات قوی هستند و غالب زندانبانان که کشته میشوند بوسیله افراد این گروه ها است.
- * گنگ های بزرگ همیشه فهرست افراد عضو گنگ رقیب را بین اعضاء خود پخش میکنند و آنها موظف هستند افراد رقیب را بهر شکل شده بکشند.
- * اعضاء گنگ ها رقبای خود را حتی شکنجه میدهند. اعضاء هر گنگ معمولا" معتاد هستند و تحت تأثیر مواد مخدر همه کاری انجام میدهند.

در پایان جلسه آقای دکتر روبن ملامد رئیس روابط عمومی فدراسیون یهودیان ایرانی از آقای خنان بلاخ و خانم نورا قدسیان که بطور افتخاری این برنامه را اجراء کردند تشکر کردند و همچنین از شرکت کنندگان در سمینار سپاسگزاری نمودند.

قابل توجه صاحبان املاک

اعم از تجارتي - مسكونی یا زمین باير

چنانچه در سالهای اخیر املاکی با قیمت گران خریداری کرده اید و بابت آنها مالیات یا Property Tax گزاف براساس قیمت خریداری شده میپردازید توجه داشته باشید که در کالیفرنیا قوانینی وجود دارد که میتوان مالیات ملک را با توجه به قیمت روز بازار تعدیل نمود.

لطفا" با دفتر خدماتی من تماس بگیرید

شهین معنوی

(310) 471 - 0235

RAMIN EBRAHIMI, M.D.

دکتر رامین ابراهیمی

متخصص بیماریهای داخلی با فوق تخصص در امراض قلب و عروق

دارای بورد تخصصی

آسیستان پروفیسور دانشگاه یو.سی.ا. ارواین U.C.I

رئیس بخش کاتتریزم و آنژیوپلاستی دانشگاه U.C.I

فارغ التحصیل از دانشگاههای یو.سی.ا. ال.ای.، جرج واشنگتن ،
یو.سی.ا. بوستون و مرکز پزشکی سیدرز ساینای

تشخیص و درمان بیماریهای قلب و عروق با جدید ترین تکنیک های پزشکی:

**کاربردهای اتمی قلب ، اکوکاردیوگرافی ، آنژیوگرافی
اولتراساند عروق قلب ، پیس میکر**

باز کردن عروق قلب از طریق:

بادکنک Balloon ، لوله های فلزی Stent ، مته تراش عروق Rotablator
پاک کردن چربی و رسوبات عروق قلب Atherectomy ، لیزر تراپی Laser

دانشگاه U.C.I.

(714) 456-6545

بورلی هیلز

(310) 858-6838

بنیاد جامعه دانشوران ایران

انتشار نخستین جلد

«پادیاوند»

پژوهشنامه تاریخ و فرهنگ یهود ایران



بمناسبت انتشار نخستین جلد «پادیاوند»، جلسه ای برای معرفی و نقد این اثر پرارزش علمی و فرهنگی و تاریخی روز یکشنبه ۵ ماه مه ۱۹۹۶ از ساعت ۳ تا ۷ بعدازظهر تشکیل گردید.

بمنظور آشنائی خوانندگان شوفار با این بنیاد، گوشه هائی از پیشگفتار اولین جلد پادیاوند در زیر نقل میگردد:

«در سال ۱۹۹۱ میلادی، گروهی از یهودیان ایرانی مقیم لوس آنجلس برای نیل به آرمانهای مختلفی، که از آن جمله تفاهم بیشتر با نسل جوانتر بود، به ایجاد بنیاد دانشوران دست یازید. این گروه از آغاز فعالیت، با آگاهی از کمبود اطلاعات علمی پیرامون تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران، درصدد پی ریزی و طرح برنامه ای برای رفع این نقص فرهنگی برآمد.

خوشبختانه دریافت طرح پیشنهادی پرفسور نتصر آرمانهای دانشوران را عملی ساخت. بنیاد دانشوران برای کشف راز این صندوق کهنه سر به مَهر میراث ۲۷۰۰ ساله زندگی یهودیان ایران اعلام آمادگی نمود و کلیه امکانات مادی و معنوی خود را بکار بست.

سردبیری این نشریه با پرفسور امنون نتصر میباشد - فردی که تمام توان فکری و باروری علمی خویش را در راه پژوهش و گسترش تاریخ و فرهنگ یهودیان ایرانی به کار برده است».

گردهمائی پنجم ماه مه با حضور تعداد

زیادی از فرهنگ دوستان و یاران و پشتیبانان جامعه دانشوران ایران تشکیل گردیده بود. در آغاز جلسه خانم ناهید پیرنظر (اوبرمن) به مهمانان خیر مقدم گفته مختصری درباره اهداف و فعالیتهای

بنیاد را شرح دادند. سپس آقای دکتر شیرزاد ابراهیمیان یکی از بنیان‌گذاران جامعه دانشوران از راهی که بنیاد پیموده و اولین ثمره آن که پادیاوند است سخن گفتند.

سخنران بعدی آقای پرفسور امنون نتصر رئیس بخش مطالعات آسیائی و افریقائی دانشگاه عبری اورشلیم و سردبیر پژوهشنامه پادیاوند، چگونگی تلاشهای پیگیری که از سوی ایشان و یارانشان برای دستیابی به اولین جلد پژوهشنامه انجام گرفته و نیز آنچه که در آینده انجام خواهد گرفت را برای حاضران توضیح دادند.

سخنرانان بعدی این جلسه عبارت بودند از پرفسور حسین ضیائی، رئیس بخش ایرانشناسی دانشگاه یو. سی. ال. ا.، پرفسور احمد کریمی حکاک، رئیس بخش ایرانشناسی دانشگاه واشنگتن، آقای همایون همتی، خانم معتمد امینی، دکتر اردشیر بابک نیا و دکتر سایمون بوستانفر. در فاصله سخنرانی‌ها خانم دکتر ژاله پیرنظر استاد زبان و ادبیات معاصر فارسی در دانشگاه برکلی «مرغ سحر» اثر روانشاد استاد مرتضی خان نی داود را با پیانو اجراء نمودند و سپس بخشی از اشعار ساقی نامه عمرانی شاعر یهودی با صدای آرزیتا زنده دل همراه با پیانوی امیلی میشکانیان و فلوت دبی قدسیان اجراء شد. و نیز آقای نجات اله موسیقی بخشی از شیراهای عروسیهای یهودیان ایرانی را خواندند.

پرفسور نتصر همراه با دکتر شیرزاد ابراهیمیان، دکتر تابان و مهندس رحمت اله یروشلمی در برنامه یکشنبه شب ۱۲ ماه مه ۱۹۹۶ صدای همصدائی از رادیوی صدای ایران نیز شرکت نموده و با صیون ابراهیمی - سردبیر شوفار و برنامه ساز این برنامه رادیویی به گفتگو نشستند که این برنامه نیز با استقبال بسیار زیاد هموطنان ما روبرو شد.

شوفار علاقمند است بتدریج سخنرانی‌های جالب انجام شده در این گردهمائی را به چاپ برساند و در این راستا، در این شماره سخنرانی استاد احمد کریمی حکاک، رئیس بخش ایرانشناسی

دانشگاه واشنگتن از نظر شما میگذرد.

با سلام به حضار محترم، و سپاسگزاری از دوست نازنینم ناهید، و کسب اجازه از استاد امنون نتصر، از همکار ارجمندم دکتر حسین ضیائی، از سرکار خانم پروین معتمد، و دیگر دست اندرکاران این مجلس، آنچه من خواهم گفت جز تعریف و تمجید از طرح «پادیاوند» نخواهد بود. و اگر در خلال این سخنان مجال ارزیابی مختصری هم دست داد، باز خودم را در مقام بهره گیرنده ای خوشبخت از این کتاب - یعنی جلد یکم پادیاوند، قرار خواهم داد و یکی دو کلمه درباره آن خواهم گفت.

دیروز در جمع خصوصی تری پادیاوند را «سفر پیدایش» هویت یهودیان ایران و «سفر خروج» ایشان از گمنامی تاریخی دو هزار و هفتصد ساله شان خواندم. عرض تبریک و تمجید من هم از این طرح - که به چند شخصیت حقیقی یا حقوقی ابراز خواهم کرد - همین مقوله هویت و ثبت نام در تاریخ را در بر می گیرد. در این میان، شاید کمترین میزان تبریک را بتوان از آن دکتر نتصر دانست. ایشان به هر حال پژوهشگری والامقام هستند و چنانکه خود گفتند، دیر یا زود رشحات فکری و آثار قلم خود را بر صفحه کاغذ رقم می زدند، و ما و نسل ما را از آن بهره مند می ساختند. تبریک بزرگتر و مهمتر را به جامعه دانشوران باید گفت که در مقام یک نهاد آموزشی، به نمایندگی از یک هویت قومی، بزرگی کار این پژوهشگر را درک و کار او را تسهیل کردند، و بدین ترتیب فرایند ظهور و تجلی این اثر را تسریع کردند، تا ما بتوانیم جلد نخست آن را امروز در برابرمان بینیم، و انشاءاله همه شما بتوانید فردا یا پس فردا آن را در دستان مشتاقان بگیرید و بخوانید، و تا سالیان دراز همچنان از مجلدات پی در پی این اثر بهره خواهید گرفت.

تبریک بعدی، و شاید باز هم بزرگتر از آن، به قاطبه یهودیان ایران تعلق می گیرد، و من به عنوان یک نایهود ایرانی حقیقتاً احساس افتخار می کنم از این که به این کنج و کنار ناشناخته

تاریخ وطنم نیز بر اثر کوشش پژوهشگری کوشا، در این سطح از پژوهش دانشگاهی - و به دلیل همت جامعه ای با توان مادی و معنوی کافی - پرتوی روشنگر افکنده می شود. باز دیروز در آن جمع خلوت تر گفتم که پادیاوند، که عنوان فرعی «پژوهشنامهٔ یهود ایرانی» است - به واقع شناسنامهٔ یهودیان ایرانی نیز هست، بدین معنا که تاریخ این اقلیت قومی را با تمام رنج و شکنجش و با تمام فراز و نشیبش - و در عین حال با احساس اسفی که بر دل ما می گذارد، در برمی گیرد. آری، پادیاوند سند هویت کسانی است که در کنار نیاکان من ۲۷۰۰ سال بر نجد ایران گام نهادند، بر پهنای آن کار کردند و عرق ریختند، در خاک آن زاده شدند و در گذشتند و به تاریخ پیوستند.

و سرانجام، تبریک آخری و بزرگترین تبریکات به جهان پژوهش و دانش بشری اختصاص می یابد که با انتشار پادیاوند به اندازهٔ یک کتاب غنی تر شده است، ولی نه به اندازهٔ یک کتاب دیگر در یک مقولهٔ شناخته شده، بلکه به اندازهٔ کتابی عزیز و مهم در مقوله ای که می بایست کتابهای بسیار دیگری پیش از این در آن مقوله به رشتهٔ تحریر در آید. یهودیان جهان، از آنجا که در سنت این قوم بر فرهنگ ورزی تاکید شده، بسیاری از بزرگان جهان را که بر سیر تاریخ اثر گذاشته اند، در دامان خود پرورده اند. یهودیان ایران، اما، داستانهای ناگفته و شخصیت های گمنام مانده زیاد دارند، و انتشار پادیاوند قدمی است بزرگ در راه افزودن بر دانش بشر در این بخش از میراث خود. و تا آنجا که دانستگی و شناخت موجب ازدیاد تفاهم در میان افراد بشر می گردد، به دلیل انتشار این اثر می توان امیدوار بود که احتمال وقوع فجایعی نظیر آنچه در قرن ما بر بشریت گذشت، هر چند اندکی، کاهش یابد.

دنبالهٔ سخن من در حقیقت لف و نشر تبریکاتی است که عرض و ابراز کردم. پژوهشگری همتی کرده، و جامعهٔ دانشوران به همت او یاری رسانده، و ناشری آگاه و مسئول نیز به ایشان

پیوسته، و اینها با هم کتابی را پیش روی ما گذاشته و ما را رهین منت خود کرده اند. و اما از «همت» تا «منت» - از همتی که در کار تألیف پادیاوند صرف و در تاروپود آن تنیده شده تا منتی که این همت بر من و مای پژوهشگر یا بهره گیرنده از امر پژوهش نهاده - من می خواهم دایره ای ترسیم کنم که در گردش قومی خود از مفاهیم چندی خواهد گذشت: مفهوم هویت قومی و احساس تعلق به آن، مفهوم وفاداری و سرسپردگی به تعلقات و بستگی هایی که هر کس در خود حس می کند، و بالاخره مفهوم سیاسی که گاه احساس تعلق به جمعی یا جامعه ای مشخص در ما ایجاد می کند. در خلال این کار بررسی مجملی هم - چنانکه گفتم - از پادیاوند (جلد یکم) ارائه خواهم کرد، با تاکید بر این که طرح پادیاوند کاری است که نیاز به همت بیشتری دارد، و ناگزیر منت بیشتری را بر همهٔ ما خواهد نهاد. و معنای نهایی سخن این که کسانی که می توانند در بُعد معنوی به پادیاوند یاری رسانند باید چنین کنند، و کسانی هم که از این گونه یاری رساندن محرومند دست کم باید حمایت مالی خود را پشتوانهٔ ادامهٔ این کار سازند.

همانطور که در آغاز گفتم، به نظر من طرح پادیاوند می تواند شناسنامهٔ یهودیان ایرانی باشد. این شناسنامه یهودیان ایرانی را با پدران و نیاکان خود آشنا خواهد کرد، سهل است ایرانیان یهودی را با دیگر یهودیان فارسی زبان، و با یهودیان سخن گوینده به یکی از زبانهای ایرانی، و با همهٔ کسانی که به نحوی در خود احساس پیوستگی با این قوم می کنند آشنا خواهد کرد. و این آشنایی موجب انس بیشتر خواهد بود میان اکنونیان و گذشتگان، و این انس مهر و محبت را خواهد افزود، و عشق به هویت خودتان را در شما تقویت خواهد کرد. ببینید، آنگاه که حافظ می گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیر آزاد است،

به واقع می توان گفت سخنی دو پهلو گفته است.

هیچکس از تعلق آزاد نیست، و اگر به راستی بتوان کسی را سراغ کرد که یکسره از تعلقات انسانی رها باشد، من مطمئن نیستم که چنین موجودی زیبا یا دانا یا توانا بوده باشد. می خواهم بگویم تعلق در هر حال وجود دارد، و برای آدمیان عادی آنچه در این مقوله مهم و تعیین کننده است گزینش نوع تعلق و دل بستگی است.

اجازه بدهید نمونه وار خاطره ای از دوران نوجوانی خودم را برایتان نقل کنم، شاید مطلب را اندکی روشنتر کند. سی و چند سالی شاید بگذرد از روزهایی که من به عنوان یک نوجوان ایرانی به گوشه ای تاریک از تاریخ زادگاهم مشهد آگاه شدم - و به راستی در خود احساس شرمی عظیم کردم. منظورم آگاهی یافتن خودم است از قتل عام یهودیان مشهد به دست گروهی جانیان کور و متعصب. شاید بدانید که در عاشورای سال ۱۸۳۹ بر یهودیان مشهد چه گذشت، و چه خونها راه افتاد، و همه اش به دنبال شایعه ای پوچ که ای بسا عامداً و از روی تعصب مذهبی در آن شهر پراکنده بودند. خود این رویداد را، به صورت روایتی مختصر در پادیاوند خواهید خواند، اما نکته در اینجا است: آگاه شدن من از این قضیه از کند و کاو در معنای کلمه «جدیدالاسلام» که برای بعضی یهودیان به کار می رفت - و شاید هنوز هم می رود - حاصل شد، نه از راه مطالعه تاریخ شهر و دیار خودم. باری، بسیاری از یهودیان مشهد، پس از آنکه به ظاهر اسلام آوردند و به جدید الاسلام معروف شدند باز - برای چندمین بار در تاریخ؟ - تن به پراکندگی سپردند، به هرات و سمرقند و دیگر شهرهای دور و نزدیک جهان کوچیدند، که گویا امروزه روز در اورشلیم نیز محله ای دارند، و هویتی از آن خویش. این کار آنان - چه این گروه که «جدید الاسلام» شدن را پذیرفتند و چه آنها که نپذیرفتند، چه آنها که رفتند و چه آنها که ماندند - نوعی گزینش بود که با استفاده از اصل اسلامی تقیه بقای آنان را - گیرم به صورتی ناخواسته - تضمین کرد.

آثاری مانند پادیاوند امکان ادامه تعلق شما را به هویتی که هم از هنگام زادن از آن شما است تقویت می کند، و این همان تعلق و دل بستگی طبیعی است که هر کس می خواهد حتی الامکان نگاه دارد و تداوم بخشد. و اما محتوای تعلق - گفتم که - مهر و محبت و عشق است، و عشق بی شناخت معنایی ندارد و داعیه ای بیش نیست. من اگر هزار بار ادعا کنم که فرزندم یا همسرم یا دوستم را دوست می دارم، اگر چیزی درباره او ندانم سخنی جز بر گزاف نگفته ام، ولی هرگاه در پاسخ به این پرسش ها که آن عزیز من چه خلق و خوئی دارد، چه کارها کرده یا می خواهد بکند، چه آرزوها و حسرت ها و بیم و امیدها دارد، بتوانم شناخت خود را از او به شما ثابت کنم، آنگاه شما خواهید پذیرفت که من به راستی او را عزیز می دارم. به عبارت آسان تر، عشق بی شناخت پوسته ای است بی مغز و تعلق بی محتوا. شما یهودیان ایران اگر خودتان را یهودی ایرانی می دانید، خود این احساس تعلق باید به معنای آن باشد که گذشته خود را بشناسید. سعادت می که در این میان با انتشار پادیاوند نصیب شما شده این است که کسانی را در میان خود یافته اید که می توانند این گذشته را در اختیار شما بگذارند، و چنانکه گفتم شما را رهین منت خود سازند.

و اما احساس تعلق، و عشق و شیفتگی و دل بستگی طبیعی ناشی از آن، تنها به شناخت ظاهری هم محدود نمی گردد. باز از حافظ شاهی بیآورم، آنجا که می گوید:

لطیفه ای است نهانی که عشق از آن خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است
جمال شخص نه خط است و زلف و عارض و خال
هزار نکته در این کار و بار دلداری است

فرض کنید که بخواهیم این احساس شیفتگی و دل بستگی را در روابط شخصی پی بگیریم. دو فرد آدمی به هم عاشق می شوند. شاید چنین احساسی

از نوعی مجذوبیت ظاهری آغاز گردد، ولی جذابیت ظاهر - می دانیم که - پایدار نیست. جای این غریزه را در تداوم یک رابطه انسانی خصلت ها و کیفیت های دیگری باید بگیرد. و در اینجا مفهوم تعهد پدیدار می گردد، و مثلاً "دو فرد با هم عهد ازدواج می بندند. بعد از آن تعهداتی سر بر می کند در قالب مفاهیمی مانند وفا و وفاداری. حال این وضع را در قضیه حاضر دنبال کنیم: شما اگر احساس تعلق می کنید به جامعه یهود ایرانی، یا به جامعه یهود جهانی، یا به جامعه تحقیق و تتبع و فرهنگ ورزی، باید این سرسپردگی و تعهد خود را عملاً نشان بدهید یا باید وفادار بمانید به تعلق قومی یا مذهبی یا حرفه ای خودتان. مضافاً براینکه در مورد یهودیان ایرانی مقیم خارج از ایران به دلیل رویدادهای سیاسی دو دهه گذشته، مفهوم این تعهد بعد دیگری هم پیدا کرده و آن وظیفه انتقال این احساس تعلق و تعهد به نسل آینده است. پادیاوند در این امر هم می تواند سخت کارساز و مشکل گشا باشد.

حال می رسیم به نقطه دیگری از دایره ای که در کار ترسیم کنیم. آنگاه که کسی یا کسانی حس وفاداری ما را می انگیزند، یا تقویت می کنند، آنگاه که کسی یا کسانی وفای به عهد را برای ما آسان می کنند، احساس سپاس و ابراز احساس سپاس پاسخی است که گویی بی اختیار در برابر این احسان از خود نشان می دهیم. عبارت «بار منت» و اصطلاح «زیر بار منت کسی رفتن» در همین جا مصداق می یابد. منتی که من بر خود حس می کنم ناشی از غرور من است از تعلق داشتن به فرهنگی که کُنج و کنار دیگری از کُنج و کنارهای تاریک آن را در زیر نورافکن پادیاوند می بینم و به مشاهده آن می نشینم. البته این احساس من فقط متعلق به یهودیان ایرانی نیست، متعلق به همه ایرانیان است، و متعلق به همه کسانی است که می توانند این اثر را بخوانند، و متعلق به همه کسانی است که برکار پژوهش و دانش ارج می گذارند.

دین دیگری که من، در مقام یک پژوهشگر، در مورد پادیاوند جلد یکم در خود احساس می کنم مربوط است به بحث و بررسی و نقد و ارزیابی این اثر. در این باره سخن بسیار می توان گفت، و بی تردید در ماه های آینده و در سال های آتی ارزیابیهای مبسوطی از این کتاب به عمل خواهد آمد. به نظر من پادیاوند شاخص دوران گذار یهود ایرانی است از حالت اسکان تاریخی در نجد ایران به حالت پراکندگی دیگری که آنان را در کنار و در برابر یهودیان سرزمین های دور و نزدیک دیگر قرار داده است. کتاب به دو زبان تدوین شده، و این بدان معناست که یهود ایرانی در رفت و آمد است، رفت و آمدی تاریخی میان زبان سرزمینی که دوهزار و هفتصد سال در آن زیسته و سرزمینی که ای بسا فرزندان او در آن خواهند زیست. در سطح و کیفیت تحقیق، پادیاوند احساس تردیدی را از خود می نمایاند که خاص دوران گذار است. بعضی از مقالات و تحقیقات آن گویی برای فایده عام نوشته شده و جنبه عام دارد، گروهی دیگر مختصر و محدود است به دانشگاهیان. در عین حال، این نکته را هم نگفته نباید گذاشت که استاد نتصر به خوبی براین مشکل فائق آمده و همواره امانتداری و دقت در کار تحقیق، و ارائه منابع و مآخذ را، چنانکه از ایشان انتظار می رود، ملحوظ داشته اند. کتاب هنوز دچار کمبود فهرست است و برای درست خواندن واژه های عبری مکتوب به خط فارسی ابزار و راهنمایی ندارد. کتاب هنوز از نظر قالب بیرونی میان روش دانشنامه ای و روش مجموعه مقالات در نوسان است، و مشکلاتی از این دست که بی گمان در مجلدات آینده برطرف خواهد شد.

اینهمه، اما، هرگز حتی اندکی هم از قدر و ارج این اثر بزرگ نخواهد کاست. و من خود تا همین جا هم از ثمرات پژوهشهای مندرج در این کتاب برخوردار شده ام. یکی از مقولات تاریخی - یا در حقیقت اساطیری - که سالهاست من با آن دست در گریبان بوده ام، توازن چشمگیری است که

امر تحقیق درباره یهودیان ایران نیست، ولی آخرین کلام تا به امروز هست.

پایداری پادیاوند، پادیاوندی (به معنای پیروزی) طرح پادیاوند به همت همگان حاضران در این مجلس بستگی دارد. می دانیم که ذخیره دانش تدوین کننده آن سرشار است، معلوم است که همت بانیان و بنیانگذاران این کار هم پشتوانه این تداوم خواهد بود. چنانکه در آغاز گفتم هم ایشان و هم جامعه دانشوران و هم انتشارات مزدا همت کرده اند و کار را تا به اینجا پیش برده اند. پرسش مهم این است که آن کسان که خود را رهین منت اینان می دانند، ولی از مشارکت معنوی در این کار محرومند - یا حتی کسانی هم که توان حمایت معنوی را نیز دارند - آیا این شناسنامه، این گذرنامه، و این پژوهشنامه ارجمند را یاری خواهند کرد، و بار منتی را که همت این دوستان بر دوششان نهاده به سرمنزل مقصود خواهند رساند یا نه. سپاسگزارم.

میان تاریخ اساطیری قوم یهود و تاریخ ایرانی پیش از اسلام به چشم می خورد. در بسیاری از متون فارسی می بینم که آدم و کیومرث با هم یکی انگاشته شده اند، سلیمان و جمشید خصلتهای مشترکی یافته اند، و خضر و اسکندر سرشت و سرنوشت مشابهی داشته اند. در پادیاوند بحث در این توازن ها را مفصل تر و سیستماتیک تر از سایر منابع و مآخذ تحقیقی یافتیم. نیز در مقام یک شاگرد ادبیات شاید به من حق بدهید که کشش خاصی به بخش های ادبی پادیاوند در خود حس کنم. من نیز مانند دوست و همکار عزیزم دکتر حسین ضیائی، بسیاری از نامها و بخش بزرگی از حال و روزگار و آثار شاعران یهود فارسی سرا را در پادیاوند مبسوط تر از سایر منابع تحقیقی یافتیم، و نیز نمونه اشعار ایشان را، و بحث در پژوهشهایی که در آینده باید در سرگذشت ایشان انجام بگیرد. برای من پادیاوند جایی بود که در آن برای نخستین بار نام های بعضی از شاعران و ادیبان یهود ایرانی به چشم می خورد. بی تردید پادیاوند کلام آخر در



امریکن اینترنشنال بانک

American International Bank

با تسهیلات گوناگون بانکی در خدمت جامعه ایرانی

* وامهای تجاری، ملکی، سرمایه جاری و ماشین آلات * وامهای ساختمانی * اعتبارات اسنادی
* وام کسب های کوچک * وام اتومبیل * خدمات بانکی شخصی * خدمات بانکی تجاری

کادر حرفه ای ما در خدمت شما است

برای کسب اطلاعات بیشتر به زبان فارسی با تلفن های زیر تماس حاصل فرمائید

Member
FDIC

(818) 774 - 2688 (818) 774 - 2690

Tarzana Regional Office

18321 Ventura Blvd., Tarzana, CA. 91356





دکتر رحیم کهن

سر دبیر

هفته نامه اسرائیل

روزنامه نگاری که پنجاه سال پیش

در ایران برای بهروزی جامعه خود

پا خاست

چه زمانی این نشریه آغاز بکار کرده است و درست در وسط صفحه اول روزنامه، در کادری مشخص، این خبر بچشم میخورد:

«از مشهد خبر میرسد که روز چهارشنبه هفته گذشته طبق نقشه ای که قبلاً طرح شده بود غوغائی در شهر ایجاد گردید و عده ای بمنازل یهودیها ریخته برخی از آنها را مجروح کردند. شهربانی مشهد هم با نهایت خونسردی باین جریان می نگرست.

پس از شکست فاشیزم و افکار ضد یهود و هنگامیکه مسئله ریشه کن شدن کلیه افکار فاشیستی در جهان مطرح است، چنین عملی در کشور ما که ادعای دموکراسی آن گوش دنیائی را کر کرده است بهیچوجه بصلاح ملت ایران نیست. (شماره ۷۰۰ روزنامه رهبر)

آخرین خبر از مشهد حاکی است در نتیجه تحریکاتی که هنوز علت آن بر ما مجهول است دسته ای از اجامر و اوپاش روز چهارشنبه هفته گذشت بمنازل کلیمیا واقع در عیدگاه حمله نموده چند خانه را با نفت و بنزین که همراه آورده بودند

مجموعه شماره های نشریه «اسرائیل» که در سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۷ در تهران چاپ و منتشر شده را در دفتر فدراسیون بدستم میدهند.

جلد بزرگ مجله را باز میکنم و تصویر مرد جوانی را می بینم با شرح حال مختصری از او و این یادداشت در گوشه بالائی تصویر: «اهداء به پاسداران تاریخ ۲۵۰۰ ساله یهودیان ایران. ماهنامه شوفار، ارگان فدراسیون یهودیان ایرانی». با امضای دکتر رحیم کهن.

بارها درباره این نشریه که نیم قرن پیش در تهران به چاپ میرسیده چیزهایی شنیده بودم و بسیار شائق بودم تا آنرا ورقی بزیم و ببینم در آن زمانها چگونه قلم بدستان ما - آنهم در شرایطی که بابت هرکلمه حرفی که می نوشتی می بایست حساب پس میدادی و جوانب مختلف کارت را می سنجیدی - چه میکرده اند.

ورق میزنم. شماره اول. پنجم اردیبهشت ۱۳۲۵ (۲۶ آوریل ۱۹۴۶). پیش از آنکه سخن سردبیر - دکتر رحیم کهن را بخوانم، دو چیز جلب توجهم را میکند. در بالای صفحه تبریکی است به نخست وزیر قوام السلطنه که بیادم میآورد که در

آتش زده در نتیجه ۱۲ نفر مجروح شده اند. متصدیان مربوطه آنطور که لازم بوده است از این حادثه جلوگیری ننموده اند. افراد کلیمی بعلت بروز این واقعه بتلگرافخانه متحصن شده خواسته اند جریان امر را بجناب آقای نخست وزیر اطلاع دهند ولی از مخابره تلگراف آنها خودداری شده است».

و زیر خبر، چنین آمده است:

«ما با کمال تاسف این اخبار را درج و توجه جناب آقای نخست وزیر و رئیس محترم اداره کل شهربانی را بنتایج وخیم این قبیل امور جلب نموده و تقاضای رسیدگی و تعقیب قضیه را داریم».

«ایسرائل» از زمانی خبر میدهد که موج یهودی ستیزی ناشی از حکومت هیتلری در میان متعصبان غیر یهودی هموطن ما چنان رسوخ کرده که آزار دادن مردم ما، بویژه در مناطقی که افراد قشری بیشتر بودند، ابعاد گسترده ای داشت. «ایسرائل» در شرایطی بفریاد میآید که مردم ما چندان جرأت اعتراض به اینگونه ستیزه جوئیها را ندارند. در چنین شرایطی نشریه ای یهودی به نخست وزیر و دستگاه شهربانش هشدار میدهد.

موی بر تنم راست میشود و به شهامت سردبیر آفرین میگویم. آغازی پرخروش و سرشار از عشق به یهودی و ملت یهود.

در سرمقاله که نشان دهنده مشی و آرمانهای دست اندرکاران نشریه است میخوانم «تجربیات تلخ گذشته بما ثابت کرده که مادام که عده ای از خود گذشته و با ایمان متفقا" برای بیداری جامعه کوشش و فداکاری نکنند و با استفاده از قدرت جمعی ملت، اصلاحات اجتماعی را هدف قرار ندهند، تصور هرگونه بهبود در اوضاع اجتماعی و سیاسی جامعه جز آرزوهای خوش و تخیلات پوچ چیزی نیست ...» و می بینیم که پنداری جامعه ما درست پنجاه سال پیش در ایران همان مسئله را داشته که امروز در امریکا دارد!

باید از چنبر اولین صفحه بگذرم، ورق میزنم. خبر از دادگاه نورنبرگ است و یورش آزادی خواهان یهودی در فلسطین به نیروهای استعمارگر

انگلیسی که بدنبال آن ۱۲۰۰ نفر یهودی بازداشت میشوند. از جشن توزیع لباس در دبیرستان اتحاد میان نیازمندان، نوشته ای درباره «ساباتای»، ماشیح دروغی در قرن ۱۷ میلادی، خبرهایی از جهان یهود، تفسیرهایی درباره روابط ایران و شوروی، وظایف اجتماعی جوانان، بخش ویژه بانوان و دهها مطلب جالب توجه دیگر.

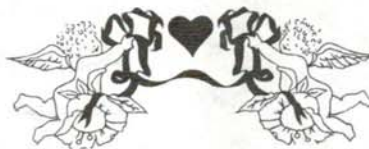
و بدین ترتیب این طفل نوپا، براه می افتد و درست یکهفته بعد دومین شماره «ایسرائل» منتشر میشود و این روند ادامه می یابد تا دسامبر ۱۹۴۷. در شماره دوم، موضوع حمله به یهودیان مشهد دنبال میشود. مهندس گبای (که بعداً نام خود را به دانش راد تغییر داد) در شماره اول مطلبی دارد زیر عنوان «ملت باید بیدار باشد» و نوشته دوم که در شماره دوم زیر عنوان «راه مبارزه ما» که در آن نفاق افکنی های حاصل از رسوخ افکار ضدیهودی بداخل توده های ملت ایران تحلیل شده و بحث جالبی را ارائه داده است. در مقاله ای دیگر بی تفاوتی ناشی از احتیاط بیش از حد مردم ما تحت عنوان «آیا یهودیان باید در سیاست دخالت نمایند؟» زیر سؤال برده شده با این آغاز که، «گاهگاهی از گوشه و کنار شنیده اید که میگویند: ایسرائل نباید در سیاست دخالت کند، یا ما را چکار با سیاست و از این قبیل جملات». و این سرآغاز بحثی است جالب که حال و هوای زمانی مکانی آن روزگاران را بخوبی بازگو می کند. از شماره سوم به بعد، قلمزنان «ایسرائل» را می بینی که برکار خود تسلط کافی یافته در مسیر آرمانهای مردم خود قلمفرسانی می کنند و جامعه ما را آگاه نگهدارند از آنچه که در ایران و دیگر نقاط جهان بر یهودیان می گذرد. همایون حکمتی مقاله ای دارد زیر عنوان، «ما ایرانی هستیم و در این خانه حقی داریم» که در آن به سوابق تاریخی یهودیان ایرانی اشاره کرده و تبعیضاتی را که علیه یهودیان در ایران اعمال میگردد بباد انتقاد گرفته است. چشم هم چشمی ها، دنباله رویهای بیجا از مُد به بحث گذاشته میشود (و مرا دوباره بفکر

از جواب تشخیص دهید» بقلم سلیمان حثیم ... «باز هم بر علیه یهودیان ایران تحریر میکنند» ...
 به دکتر رحیم کهن و یارانش در «ایسرائل» که با آرمان دفاع از حقوق مردم ما، در شرایط بعد از جنگ جهانی دوم در سرزمینمان اینگونه با پشتکار و عشق به یهودیت و یهودیان هموطنش پا بمیدان گذاشته و به رسالت انسانی خود پایدار مانده اند در دل درود می فرستیم. دکتر کهن در این دیار هم در راه خدمت بمردم از پای ننشسته و سالهاست با برپا نمودن «کانون سالمندان یهودی ایرانی» در خدمت سالمندان غربت گزیده ما بوده اند.

و با این قول به خوانندگان شوفار، این نوشته را به آخر می برم که با دکتر کهن به گفتگو خواهیم نشست و مصاحبه ای با ایشان خواهیم داشت درباره خاطراتشان از سالهای دور و نیز از مجموعه ارزنده ای که در اختیار ما گذاشته اند در آینده بخش هائی را در شوفار نقل خواهیم کرد.

لوس آنجلس نشینان امروزی می اندازد. نقدی نوشته میشود بر تئاتری که از سوی همکیشان ما زیر عنوان «خانواده فنا شده» اجراء شده. مسئله فلسطین، نیاز به وجود یک دولت یهودی، وضع یهودیان آزاد شده از بازداشتگاههای هیتلری ...

این گشت و گذار رهایم نمیکند و اینگونه نگاه اجمالی به مطالب انداختن آزارم میدهد، چرا که باید نشست و سرفرصت همه این نوشته ها را خواند. از اینهمه مطلب سرسری نمیشود گذشت. باید خواند و بیشتر این نوشته ها را به تفسیری دوباره نشست. نگاهی تندتر به شماره های بعدی میاندازم، «یهودیان و مسلمانان فرزندان ابراهیم هستند. این دو برادر از یک خانواده بوجود آمده اند» ... «چند کلمه به نویسنده کیهان - تذکر است نه دفاع» (در پاسخ مقاله «حقوق یهود در فلسطین» مندرج در کیهان) ... مقاله ای خطاب به رئیس دولت (قوام السلطنه) تحت عنوان «حقوق یهودیان ایران طبق موازین دموکراسی و باستاند منشور ملل متفق باید تامین شود» ... «جواب را



ELEGANT INVITATION **الکانت**

SAMIRA **بمدیریت سمیرا**



* بهترین و زیباترین کارتهای عروسی، نامزدی،
 برمیصوا و بت میصوا با ارزان ترین قیمت تا ۴۰ درصد تخفیف
 * نوشتن پست کارت و کارتهای مخصوص نوشتن،
 با دست یا با کامپیوتر و کیبا و هرگونه کار چاپی

By Appointment: (310) 652 - 6550

تهیه از: گیتی بروخیم (سیمانطوب)

بزرگداشتی غرور آفرین

از یک مادر شایسته

و یک انسان نمونه



خانم پروانه سهیمی رفیع - مادر نمونه

خانم میشود، با یک تراژدی بسیار غم انگیز مواجه میگردد، بخصوص آنکه هواپیما و سرنشینان آن هرگز پیدا نشدند و این مسئله پروانه و کلیهٔ اعضاء خانواده را دچار نوعی ناباوری و شوک روحی گرداند. پس از سالها انتظار برای عزیز از دست رفته، پروانه که قبل از هر چیز یک مادر مسئول و فداکار است تصمیم بر آن میگیرد که اجازه ندهد غم درونش به فرزندانش سرایت کند و چنان مادر نمونه ای میشود که بجز انجام وظیفهٔ مادری جای خالی محبتهای پدر را هم پر میکند. در کشاکش این جان فشانیها پروانه تحصیلات دبیرستانی خود را هم پایان میرساند و ضمناً "بهترین امکانات تحصیل را چه در ایران و چه در آمریکا برای دخترانش فراهم میکند بطوریکه آنژلا از دانشگاه یوسی. ال. ا. در رشتهٔ ارتباطات جمعی فارغ التحصیل شده و در ضمن گرفتن فوق لیسانس خود، در سمت استادیار مشغول تدریس در دانشگاه یو. اس. سی میشود. ضمناً چند سالی هم سردبیری یک مجلهٔ امریکائی را عهده دار میشود. آنژلا ازدواج کرده و دارای یک فرزند است. استلا دختر دیگر پروانه خانم تحصیلات لیسانس و فوق لیسانس خود را در رشتهٔ روانشناسی در دانشگاه نورتریج پایان رسانده و امروز بعنوان مشاور در دو کلینیک بکار مشغول است. پروانه خانم ده سالی است بانک مشغول کار است و توأماً "دورهٔ کالج را هم میگذراند و ضمناً در کنار همسر دوم خود آقای رفیعی زندگی آرامی را سپری میکند».

وظیفهٔ معرفی آقای منصور پوراتحاد، انسان

چهارشنبه هشتم ماه مه، سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا بمناسبت روز مادر، مجلس باشکوهی در باغ زیبای سرکار خانم حوری و آقای سیروس کروبیان از نیکوکاران صدیق جامعه ترتیب داده بود. بجز انتخاب مادر نمونهٔ سال، خانمهای فعال و مبتکر سازمان، ابتکار جالبی بخرج داده بودند و آن برگزاری مراسم بزرگداشت برای یکی از مردان بسیار خیر و نیکوکار جامعهٔ ما «آقای منصور پوراتحاد» بود. طبق روال همیشگی، خانمهای نیکوکار عضو سازمان، برنامهٔ آن روز را با نظم و ترتیب، زیبایی و گرمی فراوان ترتیب داده بودند. سرکار خانم مهری سینائی رئیس سازمان بخاطر ابتلا، به سرما خوردگی و گرفتگی صدا پشت میکروفن قرار نگرفتند گرچه دائماً در حال فعالیت و کمک بودند، در عوض عضو دیگر سازمان خانم الیزا حلاوی به مهمانان خوش آمد گفتند. خانم شهلا نیک روش نیز پس از خوش آمدی کوتاه، اعلام برنامه کردند.

معرفی مادر نمونه بعهدهٔ خانم نازی میرهارونی بود که با تسلط فراوان خانم «پروانهٔ سهیمی رفیعی» را به نحو احسن به حضار شناساندند که خلاصهٔ آن بیوگرافی از نظرستان میگردد: «پروانه خانم در سال ۱۳۲۷ در تهران متولد میشود. در ۱۵ سالگی ازدواج کرده و در ۱۷ سالگی دارای فرزند اولش آنژلا میشود. دو سال بعد فرزند دومش استلا بدنیا میآید. این خانوادهٔ موفق و متحد بر اثر یک سانحهٔ هواپیمائی که باعث مفقود شدن آقای بروخیم شوهر اول پروانه

نمونه و نیکوکار را، خانم لوئیز گلشن از اعضا بسیار فعال سازمان بانوان بعهدہ گرفته بودند. لوئیز خانم با صدای محکم و رسای خود و با متنی پراحساس مدعوین را با قسمتهائی از زندگینامه آقای پوراتحاد آشنا کردند. خانم گلشن با تکیه بر تم خودمانی «منصور عکاس خوب شهر ما»، یعنی چهره ای کاملاً آشنا برای یکایک مردم جامعه، از زیر و بم زندگی منصور خان سخن میراند. او منصور را مرد مهربان و دلسوزی میداند که قادر نیست دست مادری را تھی، پشت پدری را خمیده و یا چشم کودکی را گریان ببیند. منصور با چهره مهربان و قلب رئوفش همیشه نگران زندگی این و آن است و شادی خود را در شادی دیگران میداند. آرام و قرار خود را از دست می دهد اگر نداند که همسایه ای، دوستی، سازمانی، کنیسانی، کلیسایی یا مسجدی به کمک احتیاج دارد. مرام او دین و مذهب نمی شناسد، سیاه و سفید نمی شناسد، چرا که او عاشق کمک به دیگران است.

منصور خان پوراتحاد در چهارم اوت ۱۹۲۹ در شهر کرمانشاه بدنیا میآید. تحصیلات خود را در مدرسه آلیانس کرمانشاه آغاز کرده، قبل از پایان دوره دبیرستان برای کمک به خانواده خود، مجبور میشود تحصیل را رها کرده بعنوان کمک پزشک در شیروخورشید سرخ مشغول بکار میشود. در ۱۹ سالگی به خدمت نظام می رود و در ۲۴ سالگی با همسر خوبش زوحا خانم ازدواج میکند. ثمره این ازدواج که تا امروز ۴۲ سال از آن میگذرد چهار فرزند برومند است با تحصیلات ممتاز دانشگاهی که منصور خان با افتخار از آنها صحبت میکند. فرزند ارشدش دکتر سیامک پوراتحاد (دکتر پور اتحاد در سخنرانی کوتاه ولی صادقانه و موثری از کمک های سازمان زنان تشکر میکند که در سال های اول انقلاب، دوری از خانواده و اشکال در رسیدن کمک مالی از جانب خانواده او را از لحاظ مالی مورد حمایت قرار می دهند.)، مهندس سیاوش پوراتحاد، سیهل



پور اتحاد که بکار آزاد مشغول است و سیمون پوراتحاد، فارغ التحصیل دانشکده حقوق و وکیل آینده شهر ما.

خانم گلشن به همکاری دوستانه منصور خان با شریک خویش آقای ریاحی در سایه فیلم نیز اشاره کرده میفزاید: «منصور عکاس سه نسل محسوب میشود. او با لذت از عروس و دامادهائیکه در جشن عروسی آنها شرکت کرده صحبت میکند و اکنون خوشحال است که در عروسی فرزندان و نوه های آنها هم شرکت دارد. جالب اینکه من خود نیز یکی از همان عروس ها بوده ام که اکنون بعد از گذشت ۳۳ سال در اینجا به معرفی او مشغولم، دنیای کوچکی است». لوتیز خانم درباره خدمات و کمک های بی ریای منصور خان هم به تفصیل صحبت کرده سخن خود را این چنین پایان می برد: «عکاس خوب و مهربان شهر ما، تو از دل توده مردم برخاستی و بردل آنها نیز نشسته ای، قدر تو و زحمات تو را می دانیم و دستهای پر از مهر و ایثار تو را می فشاریم. از خداوند بزرگ می خواهیم که قلب رئوف و مهربان تو و خانواده تو هرگز شکسته نشود».

به نمایندگی از جانب نشریه شوفا، معرفی منصور خان همکار خوب ما و انسان صدیق و نمونه بعهدۀ من واگذار شده بود. با احترامی که برای این همکار خویمان قائل هستیم هیئت تحریریه برآن شدند که این معرفی نامه بطور کامل از نظر خوانندگانمان بگذرد:

در بخش پنجم "رساله پدران" در میشنا چنین آمده است: «انسان ها بر چهار گروه اند. گروه اول آنان اند که میگویند "مال من متعلق به من و مال تو از آن تو است". این گویا گروه اکثریت را تشکیل می دهد، گرچه بعضی ها براین عقیده اند که این طرز فکر اخلاقی نیست و باعث ایجاد جامعه سالمی نمی شود. گروه دوم افراد نادان اند که میگویند: "مال من از آن تو مال تو از آن من است". گروه سوم را معدود قدیسان تشکیل می دهند که میگویند: "مال من از آن تو

و مال تو هم از آن خودت" و گروه چهارم شیران اند که میگویند: "مال من از آن من و مال تو هم از آن من است". منصور خان پوراتحاد برادر، هم وطن، هم کیش و همکار عزیز من از نادمردانی است که گروه سوم را تشکیل می دهند. گرچه هرگز ثروت عظیمی نداشته است و برای بدست آوردن آنچه که دارد عرق جبین ریخته است اما همیشه آنچه را که داشته در طبق اخلاص قرار داده و هر وقت و هر کجا دستش رسیده دست نیازمندی را گرفته است. او نه فقط مال خود را با نیازمندان تقسیم کرده است بلکه لحظه ای برای تشویق و تهییج مردم اجتماع به کمک و مساعدت نیازمندان از پا ننشسته است. علاوه بر همه این فعالیت های نیکوکارانه، تمام سازمانهای خیریه یهودی را به صورتی که برایش مقدور بوده حمایت کرده و هم چنین هنر خود یعنی هنر عکاسی و تهیه فیلم را کاملاً برایگان به این سازمانها عرضه کرده است. هر بار مجلس بزرگداشتی برای یک خدمتگزار یا انسان نمونه برگزار شده، عده ای به هیجان آمده اند، عده ای مخالفت کرده اند و گروهی هم بی تفاوت مانده اند. برنامه قابل تحسین سازمان بانوان یهود در بزرگداشت از منصور خان پوراتحاد، از نادر بزرگداشتها می باشد که همه اقشار جامعه متحد و یک صدا به تأیید از آن برخاسته اند، چرا که این انسان والا، این خدمتگزار بی انتظار و از خود گذشته را، فرد فرد جامعه و کلیه سازمانها از آن خود میدانند. حمایت کل جامعه از یک انسان راستین همبستگی و اتحادی زیبا در سطح جامعه و در مجلس امروز ایجاد کرده است که هیجان برانگیز است. راز اینهمه محبوبیت در این است که منصور خان نیکی را بخاطر نفس نیکی انجام داده است نه به امید کسب نام و مقام یا حُب ریاست.

منصور پوراتحاد این هم کیش و برادر فداکار و نیکوکار به جامعه ما درس بزرگی می آموزد و آن این است که: ای خواهر و ای برادر عزیز برای کمک و خدمت به مردم لازم نیست

ثروت آنچنانی یا مقام علمی استثنائی داشت، کافی است وجدان آگاه و بیدار داشته باشی و «هم نوعت را چون خودت دوست بداری» و منصور خان این یهودی روشن، عصارهٔ دین یهود یعنی همین فرمان هم نوعت را مانند خودت دوست بدار را با گوش جان شنیده و به نحو احسن اجراء کرده است. در مذهب یهود چنین آمده کسی که جان یک فرد را نجات می دهد، جهانی را نجات بخشیده است. بجز کمکهای مادی و معنوی، در موقعیتهای بحرانی که به دلایل مختلف جان انسانی در خطر بوده است، منصور خان خود را به آب و آتش زده و خطر را به جان خریده تا جان آن هم نوع را نجات بخشد - پس او را به حق باید یک قهرمان بی باک و از جان گذشته لقب داد.

منصور خان در کنار فعالیت های اجتماعی، همسری پر محبت و بقول فرزندانش پدري ایده ال بوده است. به اتفاق همسر فدارکارش روحا خانم چهار فرزند با فرهنگ و نمونه تحویل اجتماع داده و همیشه حاضر و ناظر و مشوق امور تحصیلی آنها بوده است. در هر شرایطی بهترین و بالاترین امکانات تحصیل را برای آنها فراهم کرده است. او برای اینکه از وضع تحصیل فرزندانش با خبر باشد آنقدر به مدرسهٔ اتفاق سر میزد که بسیاری مواقع در غیاب معلمین بعنوان جانشین معلم از او کمک می گرفتند. پیدا است که این مرد نازنین انسان مسئولی است که نه فقط مسئولیتهای انسانی بلکه مسئولیت همسری، پدري و شغلی خود را هم در حد کمال انجام می دهد. در اینجا بجا است از روحا خانم همسر خوب منصور خان هم سپاسگزاری کنیم چون اگر موافقت و حمایت همسر نباشد هیچ مرد یا زنی نمیتواند با دل و جان به اجتماع خدمت کند.

زمانیکه صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران تصمیم گرفت صندوق های اعانه یا صداقا باکس تهیه و به منازل بفرستد از منصورخان خواستیم بعنوان آرم صندوق از دستی عکس بگیرد که در حال گرفتن دست ناتوانی است. منصور خان

عکس زیبایی آماده کرد از دست پرقدرتی که در حال گرفتن و بلند کردن دست ضعیف کودکی بود. منصور خان مدل مناسبی پیدا نکرده بود در نتیجه از دست خودش در حال بلند کردن دست یک کودک عکس گرفته بود و ما این ماجرا را به فال نیک گرفتیم که دست پرقدرت منصور خان این قهرمان بیباک ولی حساس، دست توانائی که همیشه آمادهٔ گرفتن دست ناتوان است به لطف خداوند الهام بخش خانواده هائی خواهد بود که صندوق را دریافت میکنند و شاید برای دستگیری از نیازمندان اعانه ای در صندوق بیندازند. انتخابی از این صحیح تر ممکن نبود، خداوند همیشه بر توان دستهایش بیفزاید تا پیوسته دستگیر نیازمندان و یاری دهندهٔ اجتماع خود باشد و بتواند همیشه بعنوان سرمشق اتحاد و هم بستگی الهام بخش ما مردم بی اتحاد بشمار آید».

در پایان برنامه کلیهٔ سازمانهای یهودی ایرانی لوحه های سیاسی به منصور خان تقدیم کردند از جمله: سازمان بانوان یهود ایران مقیم کالیفرنیا، فدراسیون یهودیان ایرانی - صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران، خانم پورات از سوی سازمان بانوان نیکوکار یهودی ایرانی، سازمان مگییت، سازمان هداسا، سازمان نصح ایسرائل، مدرسهٔ تورت حییم، سازمان ارتص، جامعهٔ دانشوران و سازمان ارت. ضمناً سرکار خانم ملیحه کشفی از جانب سازمان بانوان یک لوحهٔ افتخار هم تقدیم مادر نمونهٔ سال کردند.

خانم پروانه رفیعی با سخنان بسیار سنجیده و پرتوان خود صحبت بسیار جالبی داشتند و در پایان از برگزار کنندگان برنامه تشکر نمودند. و منصور خان پوراتحاد هم با سخنان بسیارگرم و خودمانی خود صحبت و تشکری داشت از اعضاء سازمان بانوان که بردل ها نشست.

روز زیبایی بود، مادر شایسته ای معرفی شد که الهام بخش همهٔ مادران باشد و انسان نمونه ای به جامعه معرفی شد که حس اتحاد و هم بستگی را بین همهٔ مردم ما برانگیخت.

 *Malka*
HADASSAH
THE NEW GENERATION OF PERSIAN WOMEN



Hey C'mon ya'll young talented Artists,
Listen Up.
If you can take a fiddle and make a diddle.
If you can tap a foot or play a flute.
If you can act, sing or dance.
You may have a chance.
Come and join us for a special talent search.
We are seeking children between the age of 7-14
with any and all special talent.
Please contact the following people:

Sima Toubia (310) 394-3421 - Soheila Soleimani (310) 276-5708

گروه ملکا هداسا

در تدارک یک شوی جالب و متفاوت با شرکت کودکان و نوجوانان
با استعداد از ۷ تا ۱۴ ساله میباشد.
اگر فرزندان شما تجربه نوازندگی، خوانندگی، رقص، دکلمه، نقاشی
یا هر هنر دیگری دارند، لطفاً با ما تماس بگیرید
سهیلا سلیمانی ۵۷۰۸ - ۲۷۶ (۳۱۰) سیمایا ۳۴۲۱ - ۳۹۴ (۳۱۰)



بالا بودن فشار خون

فشار خون: همه ما فشار خون داریم و بدن ما به فشار خون نیاز دارد. در حقیقت بدون میزان معینی از فشار خون در عروق، خون در بدن جریان پیدا نمی‌کند و بدون گردش خون ارگان‌های حیاتی بدن نمیتوانند به اکسیژن و مواد غذایی لازم برای ادامه حیات دسترسی پیدا کنند. فشار خون همواره یکنواخت باقی نمی‌ماند و براساس نیازهای بدن انسان، لحظه به لحظه تغییر می‌کند. بعنوان مثال فشار خون هنگام ورزش یا هیجان بالا رفته و هنگام استراحت یا خوابیدن کاهش می‌یابد. این نوسانات کاملاً طبیعی است.

عضله قلب حالت یک پمپ را دارد که خون را از طریق رگها به قسمت‌های مختلف بدن میرساند و این پمپ شدن خون به جدار رگها فشار وارد می‌آورد. به این فشار، فشار خون می‌گویند. وقتی قلب بصورت پمپ خون را بداخل رگها می‌فرستد، فشار بالا میرود و هنگامیکه استراحت می‌کند فشار پائین می‌آید. این دو عمل قلب باعث ایجاد دو نوع فشار می‌شود. اول فشار خون بالا یا «سیستولیک» و دوم فشار خون پائین یا «دیاستولیک». اندازه گیری این فشارها براساس میلیمتر جیوه می‌باشد.

بالا بودن فشار خون: در افراد بالغ فشار سیستولیک بالاتر از ۱۴۰ و فشار دیاستولیک بالاتر از ۹۰ فشار خون بالا خوانده می‌شود.

علل بالا بودن فشار خون: در نزدیک به ۹۰ درصد موارد برای فشار خون بالا، علت مشخصی شناخته نشده است. معهداً عوامل مشخصی باعث ازدیاد فشار خون میگردد. این عوامل عبارتند از، ارث، جنس، سن، نژاد، چاقی و حساسیت به سدیم (مثل نمک). مصرف بیش از اندازهٔ الکل و قرص‌های ضد آبستنی را نیز به ازدیاد فشار خون مرتبط میدانند. در حدود ده درصد موارد در ازدیاد فشار خون، اختلالات عروق، کلیه‌ها، قلب، و اختلالات هورمونی را موثر میدانند.

علائم افزایش فشار خون: فشار خون بالا میتواند باعث سردرد، درد قفسهٔ سینه، تغییرات در بینایی و عوارض دیگر گردد. معهداً در اکثر افرادی که فشار خون بالا دارند هیچگونه علائمی مشاهده نمی‌شود و بهمین دلیل به این بیماری «قاتل خاموش» نیز گفته می‌شود.

چرا فشار خون بالا باید معالجه شود؟ عدم معالجهٔ فشار خون بالا میتواند به بسیاری از اعضای بدن لطمه بزند - مثل قلب (حملهٔ قلبی)، مغز (سکتهٔ مغزی)، کلیه‌ها (نارسائی کلیه)، چشم (خون ریزی و نابینائی). طول عمر افرادی که فشار خون بالا دارند از افرادی که فشار خون آنان طبیعی است کمتر میباشد. در این گونه افراد معمولی‌ترین علت مرگ بیماریهای قلبی است.

طرز معالجهٔ فشار خون بالا: در مورد بسیاری از افراد مبتلا به فشار خون نه چندان زیاد، ورزش، تقلیل وزن و رژیم غذایی معقول ممکن است این بیماری را کنترل نماید. اما افرادی که فشار خون آنان بیش از حد معمول بالا است ممکن است علاوه برموارد بالا نیاز به دارو درمانی نیز داشته باشند.

حراج از ما بهتران

«ژاکلین کندی تو و همسرت هزار روز در کاخ سفید سلطنت کردید و بهر چه دست زدید تغییر ماهیت داد و ارزش مادی و معنوی آن بوضع سکرآوری بالا رفت چون بوی عطر موفقیت و اکسیر شادی و خوشبختی و محبوبیت شما دو نفر تاروپود آنها را اشباع کرده بود»



ژاکلین کندی، تو و همسرت این سی چهل ساله نه تنها در زندگی خبر آفرین بودید بلکه در مرگ و پس از مرگ هم خبرساز بودید و دنیا و ما حاشیه نشین ها با تو و قبیله تو گاه خندیدیم و گاه گریستیم و انگشت حیرت و حسرت بدنندگان گزیدیم و هنوز هم این ماجرا ادامه دارد.

در چند روز آخر ماه آوریل امسال فرزندان تو حراجی ترتیب دادند و بیش از ۵ هزار قلم از اثاثیه و مُبل و لوازم شخصی و جواهرات اصلی و بدلی تو و همسرت جک کندی را در سالن حراج معروف ساتبی تبدیل به احسن کردند و معادل ۳۵ میلیون دلار عاید آنان شد.

البته ما بخیل نیستیم ولی وقتی بُته مُرده هائی مثل ما حراج گاراژ (GARAGE SALE) راه می اندازند اغلب بیش از ۳۵ دلار گیر نمی آید ولی حراج گاراژ تو افسانه ای از آب در آمد و به آسانی میتوان آنرا حراج قرن خواند.

اینجا صحبت از دلار در میان نیست و این ۳۵ میلیون دلار نوش جان فرزندانانت باشد آنچه

عبرت انگیز و تکان دهنده است عشق و علاقه باورنکردنی و دیوانه وار مردم در بچنگ آوردن و ابتیاع اشیاء و اثاثیه هائی است که زمانی بتو و همسر و فرزندان تعلق داشته و نفس شما به آنها خورده و با وجودتان تماس داشته. از یک بابت این حراج اثاثیه، در حقیقت حراج شهرت و معروفیت و محبوبیت تو و قبیلۀ کندی بود وگرنه گردن شکسته خرپولی برای یک گردن بند مروارید بدلی ۲۰۰ دلاری دویست هزار دلار نمی سلفید و به همسرش هدیه نمیداد.

تو یکی دو بار این گردن بند را بکار برده بودی و دانه های مروارید بدلی و قلبی آن با پوست لطیف تو تماس گرفته و مروارید اصلی شده بودند. مرحبا.

شاید برای هواداران تو و عاشقان قبیلۀ کندی عطر و رایحه شهرت و محبوبیت و معروفیت تو، شوهر تو و فرزندان تو در انساج و الیاف این اقلام و این خرده پاش های نفوذ کرده و آنان را غسل داده و مثل بعضی از اشیاء مذهبی مقدس و قابل احترام کرده بودند. البته بین خودمان باشد، خیلی از این ۵ هزار شیئی خرت و پرت بودند و زندگی آنها را جواب کرده بودولی چون دست تو به آنها خورده بود، چون پرزیدنت کندی بروی آنها نشسته بود و چون فرزندان تو در کودکی مالک بعضی از آنها بودند ارزششان صد برابر شده بود و نمیشد آنها را اشیاء عادی و پیش پا افتاده خواند.

در محوطه سالن لوکس و اعیانی و خنک کمپانی حراج ساتبی، پولداران و کلکسیونرها و از ما بهتران گوئی هیپنوتیزم شده بودند و پول ارزش خودش را از دست داده و آشغال به آنتیک تبدیل گشته بود. یک چهار پایه زوار در رفته و پارچه از هم دریده و لکه دار و رنگ و رو رفته که صد دلار قیمت بروی آن گذارده بودند بیش از ۳۰۰ هزار دلار فروش رفت. ژاکلین، این پول های یامفت از کجا می آید؟ ما معمولی ها باید یک پول دستی هم به خاکروبه بر بدهیم که چهار پایه زهوار در رفته ما را با خودش ببرد و سر به نیست کند ولی مردم

برای خرید چهار پایه تو از چهار گوشه دنیا به نیویورک هجوم آوردند و وقتی برای این شیئی رنگ و رو رفته ۳۰۰ هزار دلار پرداختند رنگ از صورت ما پدید!

این را میگویند شهرت. این را میگویند محبوبیت و معروفیت. حال بیا با هم بعضی از این اقلام و قیمت های سرسام آور آنها را مرور کنیم و عبرت بگیریم.

آرنولد شوارتزنگر که بیست، بیست و پنج سال پیش با جیب خالی و ... برهنه با یک مُشت عضلات ورزیده از کشور اطریش با خاطری ریش و دلی پُر از تشویش به این سرزمین پا نهاد و مشهور شد برای یک دستگاه چوگان های گلف ۷۰۰ تا ۸۰۰ دلاری متعلق به شوهر تو بیش از ۷۰۰ هزار دلار پرداخت و همه دستخوش گفتند.

یک طراح مُد معروف که گویا راه گم کرده و بجای تیمارستان سر از سالن حراجی در آورده بود برای یک متر خیاطی (آری یک متر خیاطی بی قابلیت) که بتو تعلق داشت ۴۸ هزار دلار چک نوشت چون بقول بعضی ها میخواهد با این متر خیاطی عمق حماقت خودش را اندازه بگیرد!

ژاکلین از باریتعالی بپرس چرا گاه ثروت و حماقت در یک فرد جمع میشوند؟ معادل ۵۰ هزار دلار برای یک متر خیاطی؟ انصاف هم خوب چیزی است. شرم و حیائی هم گفته اند.

یک فنک معمولی که حرف اول اسم تو بروی آن حک شده بود معادل ۸۰ هزار دلار فروش رفت و آتش بجان زد و شعله غبظه را در درون ما تماشاچیان پای تلویزیون نشسته برافروخت.

یک نمک دان - فلفل دان ده بیست دلاری ۱۸ هزار دلار ببار آورد و نمک بزخم ما پاشید. یک شیرینی خوری که شاید صد دلار هم نمی ارزید هزاران دلار فروش رفت و کام فرزندان ترا شیرین کرد و ما هم سماق مکیدیم. یک عروسک (اسب چوبی) که فرزندان تو در کودکی سوار آن شده بودند و ده دلار هم زورکی می ارزید خریداران چهار اسبه برای بدست آوردن آن روی دست هم رفتند و وقتی

۸۵ هزار دلار خریداری شد خیلی ها رم کردند! حقا" که باید پالان به پشت این خریدار حمار صفت بست و سواری گرفت و شب ها او را در طویله جای داد و به او یونجه خوراند.

ما موش دوانی نمیکنیم ولی وقتی یک مجسمه کوچک چینی (موشی سوار بر یک چوب بلال) که شاید ۱۱ دلار می ارزید به ۱۱ هزار دلار فروش رفت جیرجیر همه بلند شد!

زیر سیگاری ۴۰۰ دلاری ۲۷ هزار و چهارصد دلار خریدار پیدا کرد و ما از ذوق سیگاری روشن کردیم و برقص در آمدیم. ۶ عدد نعلبکی که شاید صد دلار می ارزید، صدها هزار دلار فروش رفت و ما هم سرمست شدیم و به افتخار آن خریدار بی مِخ بطری شیواس ریگال را باز کردیم و به سلامتی او و همه احمق های دنیا گیلای زدیم.

در سال ۱۹۶۲ بذله گوی معروف (میلتن برل) جعبه لوکس جای سیگار برگ (از چوب گردو ساخته شده) را که ۸۰۰ دلار خریده بود به شوهر تو هدیه داد و او گاهگاه چند سیگار برگ را در آن جای داد و بتدریج دود کرد ولی وقتی این جعبه سیگار به ۵۷۴ هزار دلار فروش رفت دود از مغز همه بلند شد!

ژاکلین اگر راستش را بخواهی تنها قلمی که در بین این ۵ هزار قلم حراج شد و ارزش تاریخی داشت میز آبنوسی بود که در سال ۱۹۶۳ قرار داد منع انفجارات اتمی بروی آن امضاء شد و گویا موزه معروفی آنرا به قیمتی گزاف (معادل یک میلیون و نیم دلار) بکف آورد. باقی اقلام فقط و فقط بصر اینک بتو و فامیل تو تعلق داشتند این قیمت های سرسام آور را ببار آوردند.

سه بالش (کوسن) مندرس و رنگ و رو رفته که متصدیان حراجی با ترس و لرز ۵۰ دلار برچسب به آن الصاق کرده بودند ۲۵ هزار دلار فروش رفت و خواب از سرما پرید. من خیال میکنم خریدار این بالش ها باید فردی نازک طبع و عاشق پیشه و شاعر منش باشد و بعید نیست او

شب ها آنها را زیر سرگذاشته و بوی اودکلن و روغن بریانتین موهای سر تو و همسرت را حریصانه استنشاق کند و بعد دستگاه گیرنده درونی خود را میزان نموده به زمزمه های عاشقانه دوران کاخ سفید تو و خنده ها و رقص ها و پایکوبی ها و کنسرت ها و جشن های آن دوره طلانی هزار روزه (که تاروپور بالش ها را اشباع کرده اند) گوش فرا دارد و عرش را سیر کند.

ژاکلین، تو و همسرت دانسته یا ندانسته هزار روز در کاخ سفید و در سراسر دنیا بر قلب میلیون ها حکومت کردید و بهر چه دست زدید تغییر ماهیت داد و ارزش مادی و معنوی آن بنحو سکرآوری افزایش یافت. ولی سرنوشت بی مهتری کرد و مصیبت روی آورد و خیلی زود پرونده خانواده کنندی در کاخ سفید بسته شد و تو آواره شدی و سی سال دوام آوردی و بعد چشم از دنیا فروبسته به همسر شهید خود پیوستی. وقتی خبر حراج ۵ هزار قلم از اثاثیه و اموال منقول و خرده پاش های تو در سراسر دنیا پخش شد مال شناسان به تلاش افتادند و خاطره جشن ها و گردهمائی ها و کنسرت ها و ماجراهای تاریخی کاخ سفید را در آن هزار روز بیاد آوردند و عطر خوش دوره سلطنت تو وشوهرت را از هزاران فرسنگ استشمام کردند و سراسیمه راه افتادند و در این حراج چهار روزه شرکت کردند و دیوانه وار دست بخرید زدند. آنهائی هم که نتوانستند یا نخواستند در سالن حراج آفتابی شوند با تلفن تماس گرفتند و ترا روسپید کردند. نه برای سی چهل میلیون دلاری که عاید وراثت تو شد بلکه برای عمق عشق و علاقه و محبت آنان به تو و قبیله تو و آنچه بتو و همسرت تعلق داشت.

ژاکلین راحت بخواب. تو و شوهر شهید تو پرزیدنت کنندی هم در زندگی خبر آفرین بودید و هم درمرگ و هم بعد از مرگ. عشق سوزان مردم به شما چه در زندگی چه در مرگ هرگز تقلیل نیافت چون (در مثل مناقشه نیست) بقول ما ایرانیان، فیل زنده و مرده اش صد تومان می ارزد

دکتر بیژن دانشگر

جراح و متخصص بیماری های زنان، زایمان و نازایی

دارای برد تخصصی از آمریکا - عضو کالج جراحان زنان و زایمان

Bijan Daneshgar, M.D. - F.A.C.O.G.
Obstetrics, Gynecology & Infertility



- * Obstetrics Care
- * Infertility
- * Contraception Counseling
- * Determining Baby's Sex Before Birth
- * Artificial Insemination
- * Ultra Sound and Fetal Monitor
- * Tubal Ligation
- * Papsmear and Cancer Screening
- * Menopause and Hormonal Imbalance
- * Laser, cryo and Hot Cauterly

مامایی و زایمان بدون درد

نازایی

جلوگیری از حاملگی

تعیین جنسیت نوزاد قبل از تولد

تلقیح مصنوعی

التراسوند و مانیتور جنین

بستن لوله های رحم

چک آپ سالیانه زنان

یائسگی و اختلالات هورمونی

جراحی زنان با اشعه لیزر و برق

مطب در دو منطقه بورلی هیلز و انسینو

250 N. Robertson, Suite 506
Beverly Hills, CA 90211
(310) 246-9000

16661 Ventura Blvd., Suite 611
Encino, CA 91436
(818) 905-6111

بیمارستان های وابسته

Ceder Sinai, Northridge, Tarzana and Valley Presbyterian

نوشته: والتر راسل مید
برگردان: پروانه یوسف زاده

سوءاستفاده های کلان در جریان هالوکاست

جوانمردی بانکداران سویس! هیهات!

دروغ های ردیلانه برای بالا کشیدن سپرده های یهودیان

یهودیان آلمانی در بانکهای سویس دهان بدهان گشت.

آیا آنها از هالوکاست و نابودی یهودیان بهره مالی برده اند؟ آیا به رئیس کنفرانس جهانی یهود که در صدد تحقیق برآمده بود دروغ گفتند؟ چرا از پس دادن این دارائی های کلان به بستگان محتاج و درمانده صاحبان حساب خودداری میکردند و منکر وجود حسابها می شدند؟

اکنون، پس از سالها انکار مجمع بانکداران سویس اقرار میکنند که در شصت سال گذشته در حدود سی و چهار میلیون دلار یا بیشتر!! سپرده های یهودیان آلمانی کشته شده در جنگ جهانی دوم بوسیله هیتلر را نگهداشته اند! این رقم محققا "بسیار کمتر از میزان واقعی است و در طول این مدت، سوءاستفاده های سرشاری از این سرمایه های عظیم، بدون هیچ بهره و نزولی برده اند و بر ثروت خود افزوده اند. طی یک مقاله تحقیقی اخیرا" صورت سپرده های بعضی از صاحبان حساب در یک موسسه مالی سویس، مبلغ ۲۹ میلیون دلار اعلام شد. برآوردهای دیگر مجموع سپرده های مخفی شده را میلیاردها دلار میدانند.

از طرف دیگر، نازیهای که دارائی های یهودیان را غارت و غصب کردند و آنها را به این

نیویورک: اگر خانواده فن تراپ(۱) یهودی بودند، هرگز نمی توانستند در حال سرود خواندن، سلانه سلانه از مرز سوئیس بگذرند و به راحتی وارد آن کشور شوند، زیرا گارد مرزی سویس بموجب قراردادی با آدولف هیتلر، مانع ورود یهودیان به آن کشور می شد. سال پیش گاسپار ویلیگر رئیس جمهور سویس بالاخره اعتراف کرد که جلوی یهودیان آلمانی را که از کشتار هیتلر به سویس فرار میکردند در مرز گرفته و آنان را به آلمان باز میگرداندند، جانی که مرگ در انتظارشان بود. قرارداد مزبور ظاهرا" برای حفظ امنیت کشور و جلوگیری از اشغال آن بوسیله هیتلر بود ولی اکنون با رسیدگی به اسناد و مدارک و بایگانی های بانک ها پرده از جنایات بی رحمانه و رذالت های بس ناجوانمردانه دولتمردان سویس برداشته شده است. یهودیان آلمانی، برای حفظ اموال خود از دسترسی غاصبان هیتلری، حسابهای مخرمانه در بانکهای سویس باز نموده و اموال و دارائی های خود را با اعتماد به امانت داری و حسن نیت مرسوم در بانکداری به این حسابها سپرده بودند. ده ها سال پس از پایان گرفتن جنگ شایعاتی در کشورهای اسرائیل، اروپای شرقی و امریکا درباره سرمایه های

بانکها سپردند، در همه سالهای پس از جنگ بدون هیچ مانعی آنها را پس گرفته اند. در ضمن رسیدگی به حسابهای این بانکها بود که شبکه همکاری سوئیس و آلمان نازی هویدا گشت و این همکاری تا آخرین روزهای جنگ ادامه داشت و سران نازی منجمله هرمان گورینگ از عوامل آن بوده اند.

چندی قبل آلفونس داماتو سناتور نیویورک و ادگار برانفمن، رئیس شورای جهانی یهود اعلام نمودند که بانکهای سوئیس موافقت کرده اند تسهیلاتی برای بازماندگان هالوکاست و خانواده های آنان جهت پس گرفتن این دارائی ها فراهم آورند و حسابهای که در زمان جنگ و دوران هالوکاست باز شده و مدت شصت سال دست نخورده باقی مانده تحت رسیدگی قرار میگیرد تا آنان بتوانند آنچه در حسابهای محرمانه و یا شماره دار سپرده شده بود مطالبه نمایند.

هرچند معلوم نیست که کوشش و تلاش ادگار برانفمن منجر به پس دادن آنچه را بانکها بلعیده اند شود ولی حداقل نکات مبهم و تاریک اعمال مزورانه بانک ها که برخلاف اصول امانت داری بوده است روشن شده و اکنون جنبش های بین المللی بر علیه حقه بازها و نادرستی های آنان نسج گرفته است.

مافیاهای روسی، اربابان مواد مخدر کلمبیا، جنایتکاران و قاچاقچیان امریکا و دیکتاتور های گوناگون، پیوسته قوانین بین المللی را بنفع خود نادیده گرفته و با دستکاری در قوانین، میلیاردها دلار ثروت های ربوده شده را در بانکهای مختلف دور از دسترس، و بدون پرداخت مالیات پنهان کرده اند و تاکنون جامعه بین المللی چشمان خود را بسته و بی اعتنا بوده است. دزدان بالفطرت جهان سومی همچون فردیناند مارکوس رئیس جمهور سابق فیلیپین، ژان کلود دوآلیه از هایتی و آدمکش بدنامی چون موبوتو سه سه سیکو از زئیر میلیون ها و حتی میلیاردها دلار در بانکهای معتبر و خوشنام! ذخیره کرده اند ولی هنگامی که

رژیمشان سرنگون شد مردمان غارت شده و فقیر این ممالک قادر به گرفتن دیناری از این پولها نبوده اند.

این روش به هیچ حسابی درست در نمیآید زیرا پیوسته براین باور بوده ایم که بانک ها، تکیه گاه محکم و قابل اعتماد مردم برای حفاظت عاقلانه و محتاطانه از دارائی و سرمایه آنها هستند و هم چنین رعایت قوانین و مقررات که باید محترم شمرده شوند.

اکنون این حقیقت روشن شده است که آن بانکها، مرامی چون کشور پاراگوئه در دوران حکومت دیکتاتور در گذشته، آلفرد استروئسمز دارند. در زمان او، هر اتومبیلی در آن کشور که اسناد مالکیت پاراگوئه را نداشت پس از ۲۴ ساعت خود بخود و قانوناً متعلق به یک شهروند پاراگوئه می شد!! در نتیجه آن کشور مبدل به بازار داغ انواع اتومبیل های دزدی از کشور های همسایه چون آرژانتین و برزیل شد.

هرچند در پاراگوئه اکنون این روش منع شده است ولی تعداد قابل ملاحظه ای از بانکهای جهان بر طبق این روش کار میکنند. یهودیان اروپائی بدلیل وحشت از هیتلر و کردار غاصبانۀ نازیها، مقداری از ثروت خود را در بانک های سوئیس بحسابهای محرمانه واریز کردند. در سراسر جهان دولت هائی هستند که ملت خود را تحت فشار و خفقان می گذارند. رازداری بانکها، مساعدتی است برای حفاظت اموال آنان از دستبرد غاصبین دیکتاتور.

دلیل دیگر برای اشخاص صاحب حساب محرمانه، حفظ ثروت شخصی شان از مالیات های کمرشکن و بی حساب است که اینهم در نفس خود چندان ایرادی ندارد. در بسیاری از کشورها مبارزه بین دولت و مالیات دهندۀ بصورت یک مسابقۀ دائمی در آمده که هر دو طرف از هر طریق صواب یا ناصواب برای پیشرفت مقاصد خود استفاده میکنند. مالیات هائی که بوسیله حکومت های خودکامه و فاسد وضع میشود قانونی تلقی

نمی شود و افراد نیز اخلاقاً خود را موظف به پرداخت سهمی به مامورین فاسد و کاغذ باز دولتی نمی دانند.

از انواع صاحبان حساب محرمانه، یکی هم موسساتی نظیر سیا CIA می باشند که حساب مخصوص برای فعالیت های مختلفی که باید در پرده و پوشش باشد دارند.

تمام این عوامل به بانکداری محرمانه حالت قانونی می بخشد ولی بنظر میرسد که زمان اینگونه حسابها سپری شده است. تجار و بازرگانان درستکار، حقیقتاً احتیاجی به حساب محرمانه بانکی ندارند. با جهانی شدن بازار سرمایه گذاری و سرمایه داری و منسوخ شدن اکثر سخت گیری های اقتصادی، سرمایه گذاران و صاحبان امور اقتصادی می توانند با سرمایه گذاری عاقلانه و حساب شده، از راههای صحیح و از کانال های درست و مطمئن بانکها ثروت خود را محفوظ بدارند.

از طرف دیگر، دلایل قوی نشان میدهد که بانکداری بین المللی باید کاملاً تحت قوانین و زیر بررسی دقیق انجام شود. با بوجود آمدن روش بانکهای خارج از محدوده و دادوستدهای مغایر با عرف بازرگانی که بحد انفجار رسیده است، بروز یک فاجعه سهمگین مالی زیاد غیرمترقبه نخواهد بود و اینجاست که نظارت دقیق بانک های بین المللی کاملاً لازم میشود.

از طرف دیگر مخارج حساب های محرمانه بانکی رو به افزایش است. گروههای بین المللی تعلیم دیده و کار آزموده در نقاطی چون روسیه، و کلمبیا درصدد رسوخ و کنترل موسسات مالی کاملاً قانونی و صحیح العمل هستند. گانگسترهای "یاکوزا" در ژاپن عامل بزرگترین فاجعه بانکی بعد از جنگ جهانی دوم که در آن کشور بوقوع پیوست بودند. مافیاهای مواد مخدر و امثال آنان در پناه این حساب های محرمانه ثروت بی حساب خود را محفوظ میدارند، که روزگاری فقط برای مقاصد درست و صحیح بوجود آمده بود.

حال، جامعه بین المللی برهبری ایالات متحده، آرام آرام و با کوشش بسیار سعی براین دارد تا براین روش های نادرست و سودهای رذیلانه چنگ ببیناند. سوییسی ها اول از همه متوجه وخامت اضاع شدند و خطر را احساس کردند. پس از درخواست دولت فیلیپین برای بازپس گرفتن سپرده های فردیناند مارکوس، آنها مجبور شدند قوانین بانکداری محرمانه خود را اصلاح نمایند. اکنون دیگر سویس جای امنی برای پنهان کردن پول نیست مخصوصاً از اداره مالیات بر درآمد امریکا.

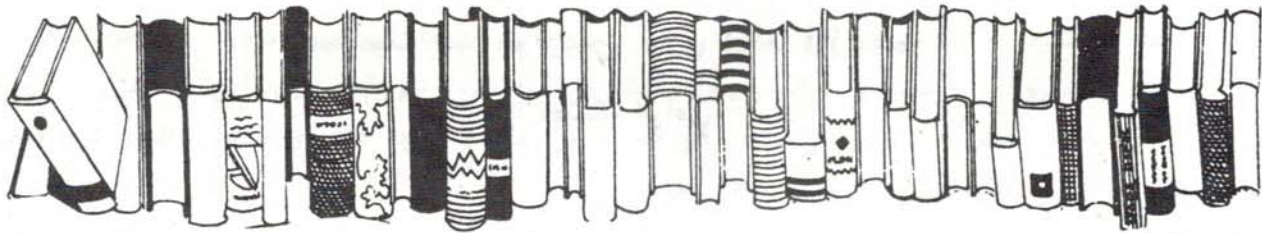
سقوط افتضاح آمیز بانک پاکستانی کردیت اند کامرس اینترنشنال (که اکثر صاحبان حساب را دچار زیان های عظیمی نمود و موجب رسوائی دست اندرکاران و مدیران آن گشت و دردهائی نیز برای ناظرین مالی ببار آورد). اکنون مقامات قانونی و بانکداری امریکا بیش از پیش و با دقت بیشتری روش و عملکرد بانک های خارجی (۲) را زیر نظر دارند و آنان نیز خطر را احساس کرده تا حدودی دست و پای خود را جمع نموده و با احتیاط بیشتر کار میکنند.

باید توجه داشت که اقتصاد جهانی در نهایت امر احتیاج به قوانین جهانی دارد و این امر که اشخاص مهمی چون سناتور آلفونس داماتو و آقای ادگار برانفمن و اداره مالیات بر درآمد امریکا در یک جبهه فعالیت می کنند نیز ثابت میکند که ادامه این وضع دیری نخواهد پائید و زمان بانکداری جهانی منطبق بر قوانین صحیح بزودی فرا خواهد رسید.

۱ - فن تراپ خانواده اطریشی ثروتمندی با فرزندان متعدد که در اثر اشغال اطریش بوسیله نازیها در حال خواندن سرود و با تظاهر به کنسرت دادن، راهی مرز شده و به سوئیس فرار کردند. فیلم «آوای موسیقی» The Sound of music براساس زندگی آنان ساخته شد.

۲ - اصطلاح آف شور بنکینگ Offshore Banking به موسساتی گفته میشود که در نقاط مختلف چون کی مین آیلند و برمودا و غیره با سیستم کم خرجی بدون مالیات حساب باز می کنند و سرمایه گذاری ها را تسهیل می بخشند.

کتابها و نشریات جدید



بزرگ، بهمه جا می گوید - خواه با زبان طنز و خواه با فریادی خشمگین. نوری خرازی را می بینید که در برابر همه نابرابری ها بفریاد می آید، فریادی که یا از فرط خنده اشگ به چشمان شما می آورد یا از شدت تأثر.

به اعتقاد من، اوج کار نوری در این مجموعه، متن سخنان اوست در گردهمائی «شب کاشان» (که کتاب هم نام خود را از این سخنرانی و گردهمائی وام گرفته) و مرثیه ای که برای محله اش و واژه های ناب مصطلح میان یهودیان کاشان خوانده است.

برای نوراله خرازی عمری طولانی و قلمی همچنان زاینده آرزو میکنیم و به انتظار کتابهای بعدی ایشان می نشینیم.

ایرانشهر

هفته نامه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و هنری از انتشارات شرکت کتاب.

ایرانشهر را چند ماهی است شرکت کتاب منتشر میکند. کاری که با دنیای ۰۸ آغاز شد و از بطن آن نشریه ای با محتوایی چشم گیر و در خور توجه زائیده شد. در دنیای ۰۸ جدول هفتگی برنامه های تلویزیونی، رادیویی و رویدادهای فرهنگی، هنری و اجتماعی منعکس میشد - کاری که با اوج گرفتن میزان فعالیتها و روزافزون شدن دستاوردهای رادیو تلویزیونی و فرهنگی هنری در جامعه ایرانیان امریکا نشین، جای آن بسیار خالی بود و این کار در ایرانشهر دنبال میشود. اما حاصل کار قلمزنانی که در این نشریه منعکس میگردد در سطحی است که می بینی دست اندرکاران ایرانشهر بیش از هر چیز محتوا را مد نظر دارند.

هفته ای یکبار نشریه ای با این کیفیت خوب را بدست مشترکان رساندن کار آسانی نیست. با تبریگی به همه قلمزنان ایرانشهر و آرزوی موفقیت و ماندگاری برایشان و درودی بر بیژن خلیلی و شرکت کتاب.

شب کاشان
چند داستان کوتاه و نوشتار
نوراله خرازی (نوری)
۳۶۸ صفحه

از انتشارات بنی بریت - گروه فریبرز مطلوب

بار دیگر همکار پرکار و پرتوان ما، نوراله خرازی، مجموعه جدیدی از آثار خود را زیر عنوان «شب کاشان» منتشر نموده اند.

نیازی را که کلیه قلم بدستان ما آرام آرام متوجه آن میشوند - یعنی برگرداندن نوشته های فارسی به انگلیسی برای آنکه جوانان ما بتوانند از آن بهره ببرند - نوری در این مجموعه تا حدود قابل توجهی پاسخگو بوده و بخشی از کتاب برگردان نوشته های فارسی نویسنده است. نویسنده باین کار بسنده نکرده و اشعار و نوشته هائی نیز از نوجوانان یهودی ایرانی جسیکا کانتر، استفانی کانتر و نلدا گبای را که خوانندگان ما با آثار آنان آشنائی دارند، در این مجموعه گنجانده است.

کتاب که به روان زنده یاد مسیو اسحق مطلوب موسس مدرسه کورش، پیشکش شده با مقدمه ای ستایش آمیز از خود نویسنده برای مسیو اسحق مطلوب آغاز شده و آقای لطفاله حی در دنباله این مقدمه، یاد مسیو اسحق، استاد مشترکشان با نوری را گرامی داشته اند.

در این مجموعه ۵۶ نوشته کوتاه از آخرین آثار نوری به چاپ رسیده که در مجموع رنگین کمائی است نمایانگر حال و هوای روحی و حساسیت های این نویسنده در این مرحله از زندگی خود. در مجموعه این نوشته ها، از شوخی با الیزابت تایلور گرفته تا بدنبال «اکسیر جوانی» دویدن، از تجربه کردن یکهفته یهودی بودن توسط یک نایهودی گرفته تا مرثیه ای در مرگ اسحق رابین، از «کلیه فروشان بمبئی» تا «نشئه قورباغه لیسیدن»، و از «بوزینه های هاید پارک» تا «تهاتر عاشقانه، دل دادن و قلوبه گرفتن» و بالاخره از شب کاشان - در تمام طول کتاب، نویسنده ایرا می بینید که با تیشه ای بشکل یک علامت سؤال

سلام ای اورشلیم! سلام!

بمناسبت سه هزارمین سال تولد اورشلیم

از: هوشنگ ابرامی

اورشلیم! جاودانه شهر جهان! پیر شهر جوان!

پایگاه معبد و قانون و عدل و داد!

سه هزارمین سال تولدت مبارک باد!

زمان، ای اورشلیم! براستی که چه برق آسا میگذرد. سه هزار سال گذشت؟! انگار دیروز بود که داود، مست عشق تو رقص کنان و پای برهنه، بدنبال دو لوح خدا، پیشاپیش مردم بسوی تو میرفت. چه روز دلفروزی بود آنروز. زاد روز ترا جشن می گرفتیم. و آنروز که مرا از تو جدا کردند، چه پردرد و ماتمزا بود آنروز. انگار کودکی را از آغوش مادری جدا می کردند. یا که معشوقی را از کنار عاشقی. در دیاری غریب، بریط ها را بدرخت آویختم و از دل گریستم و فریاد برآوردم که:

اورشلیم! شهر خوب من! نازنین شهر من!

فراموشت نخواهم کرد هرگز

گفتم اینرا و پایمردانه پای پیمانم ایستادم

و از یادت نبردم هرگز

باورم کن. بدستم یا زبانم یا که قلبم نگاه کن

تو نیز، ای مهربان هم پیمان من، تو نیز ایستادی و در این ایستادگی من و تو، در این سه هزار سال چه حکایت‌های افسانه آمیز و شگفت انگیزی نهفته است. کجا دارد تاریخ نظیر این حکایتها؟ اورشلیم! ای شهر جاودانه! ابر شهر زمانه!

نزدیک به سه هزار سال رو در رویت ایستادم و ندیدمت! تو نیز در غم گمگشته خود گریستی و بار دیگر دیدم آرزویت شد. امروز یکدیگر را می بینیم. من ترا می بینم که شاد و آرام و سنگین و باوقار برخاک خوب خدا غنوده ای و تو می بینی مرا که همپای تو ایستاده ام. در این سه هزار سال چه ها دیدیم من و تو؟! میان زندگی من و زندگی تو چه شباهتهای شگفتی است، آیا تو و من دو

همزاد نیستیم؟ میان تو و من کدامین از ما آئینه شفاف زندگی دیگرست؟ بگو اورشلیم!
روزی که بابلیان به اسارت ما گرفتند عشقت را در قلبم جای دادم و سرگردان و گریان براه افتادم.
و چه راهی! باورم نمی کنی اورشلیم. در این سه هزار سال با هر تپش قلبم ترا نه بر سینه ام که
درون سینه ام فشردم و سراسر دنیا را پیمودم. از دره ها و دریاها گذشتم. کوهها و کوهپایه ها را
در نوردیدم و شهرها و روستاهای بیشماری را پشت سر گذاشتم. تاریخ من در این سه هزار سال نه
تنها دنیائی تاریخ است که تاریخ دنیاست. هر چه بیشتر رقتم و هرچه خشم و خشونت افزون تری دیدم
عشق بتو در درونم آتشین تر و فریادم رساتر که:

ای اورشلیم! فراموشت نخواهم کرد هرگز
در برابرت دعا خواهم خواند هر روز
تا که روزی روزگاری سلامت دهم. و حالا،
سلام ای اورشلیم! سلام! سلامی گرم و پرمهر چون بوسه مادر

اورشلیم! عشقها و اشگها و پیمانها و فریادها همه بکنار. از این شباهت باور ناکردنی زندگی
من و تو در این سه هزار سال بگو. بگو اورشلیم، همزاد من! در این شباهت چه رازی، چه سری، چه
حکمتی نهفته است؟ آیا من سرگردان، یک اورشلیم گردان متحرک نبودم؟ در این سه هزار سال، قدرتهای
بی رقیب دنیا چند بار حصار ترا شکستند، بتو حمله کردند، دستگیرت کردند، به زنجیرت کشیدند و
یهودیانت را تا آخرین نفر بکشتن دادند... و تو ماندی. و تو ایستادی.

و در این سه هزار سال، ای اورشلیم! چقدر نامردمان دنیا مرا رنج دادند، عزیزانم را پیش
چشمانم بیدار مرگ فرستادند و با کولباری سنگین از غم و درد و اندوه از گوشه ای به گوشه دیگر
فرستادند و من ماندم. و من ایستادم. در این ماندنها و ایستادنها چه چیز جز عشق آتشین من و
تو یار ما و حامی ما بود؟

اورشلیم! هم پیمان! کوه ایمان! پیر جوان!

یاد داری روزی را که بابلیان با ارابه های سنگین، تیر و نیزه در دست، نعره کشان بسوی معبد
تاختند و اهل شهر خود را باختند؟ آن پیکرهای خون آلود انسانها، آن ایستادگی توده های مردم که با
چنگ و دندان می خواستند معبد را نجات بدهند یاد داری؟ آن آتش سوزی بزرگ معبد و فروریختنش
و سیاه شدن شهر را، یاد داری اورشلیم؟

می گوئی یاد داری. می پرسی که آیا من یاد دارم روزی را که سربازان ساسانی که در تب
مذهب میسوختند یثیواهای بزرگ بابل را - که تلمود را به نوشته در می آوردند - به آتش کشیدند.
پیشوایان دین را بقتل رساندند و چتر مرگ را بالای سر من گشودند؟

می گویم یاد دارم. می پرسم یاد داری تو ای اورشلیم! زیبا نگین شهرهای دنیا، روزی را که
رومیان چون درندگان گرسنه، جوانان مبارز ترا از پای در آوردند و معبد دوم را با خاک یکسان کردند
و به روی پیکرهای بیجان، هلله کنان از مشگهای شراب، خود را سیراب کردند؟

می گوئی یاد داری. می پرسی یاد دارم آنروز کیپور را که در کنیسانی کهن، مردها
صیصیت ها را برسر کشیده بودند و نفیر ناله سرداده بودند و زنان با دیدگان بسته رو ببالا نگاه
میکردند و دستهایشان را بسوی او دراز کرده بودند؟ آیا یاد دارم که مشعل بدستان عیسوی، چون
دیوانگانی زنجیر گسیخته دور کنیسا حلقه زدند، قهقهه مستانه زدند، و کنیسا را با جماعت درونش آتش

زدند. اجساد زغال شده را یاد دارم؟

می گویم یاد دارم. می پرسم یاد داری اورشلیم! قرنی را که مسلمانان قدس پرست و مسیحیان صلیب در دست بر سر تو - دُر گرانبهای دنیا - دنیا را به جهنم جنگ بدل کردند و تو گاهی دست اینان بودی و گاه اسیر آنان. و در این میان، من و تو چه زجرها که نکشیدیم. چه جویهای خون که براه نیافتاد و چه خرابیها که بیار نیامد اورشلیم؟

می گوئی یادداری. می پرسی یاد دارم روزی را که به فرمان دربار اسپانیا مرا بدست دژخیمان پست اهریمن خوی سپردند تا با هولناکترین شکنجه ها آزارم دهند، فرزندانم را جلو دیدگانم سر ببرند و نام انسان را با سیاهترین شرمها بیالایند؟

میگویم یاد دارم. می پرسم اورشلیم! از کدامین حمله با تو بگویم من؟ حصارهای تو را در این سه هزار سال بیش از سی بار فرو ریخته اند. بیش از سی بار بدست قهارترین خونخواران تاریخ که تا بدنشان مسلح بوده اند افتاده ای، و قرنهای نزدیک به سی قرن در اسارت مانده ای، همه خود را با چیرگی بر تو قهرمان خوانده اند، آشوریان، کلدانیان، ایرانیان، یونانیان، رومیان، مسلمانان، مسیحیان، عثمانیان و انگلیسیان هر کدام زمانی ترا در پنجه خود داشته اند و بداشتن تو بالیده اند. روزی را که جوانان مبارز را سربازان انگلیسی، بر خاک تو بدار کشیدند تا ترا از دست ندهند به یاد داری؟

می گوئی بیاد داری. می پرسی از کدام رفتار بیشرمانه ضد یهودیان با من بگوئی؟ از قزاقان مست چکمه پوش که در روس از صدای خرد شدن دنده های سینه من زیر پای اسبانشان کیف می کردند؟ از یاغیان کف به دهان آورده ای که شامگاه یک روز عید آزادی، به اتهامی پوچ و ساختگی، گتوی یهودیان را در پاریس به خاک و خون کشیدند. و یا از گرگهای درنده ژرمن که در پوست آدمها رفته بودند تا نسل مرا ریشه کن کنند؟

نمیدانم اورشلیم. سوگند به تویی که در قلب من جایداری و سوگند بخدائی که فرمانش را در قلبت جایدادی. اما این را میدانم، این را می بینم، این را با دست و قلب و روح لمس می کنم که پس از سه هزار سال ایستادگی در برابر سخت ترین و هول انگیزترین توفانهای روزگار که یک روزش می توانست شهری را و قومی را از پای در آورد هر دوی ما، من و تو، زنده و سالم مانده ایم و سرفراز و پرتوان ایستاده ایم. اینرا میدانم که تو مانده ای و من مانده ام. و این واقعیت انکار ناپذیر است که دست هیچ نامردی نمیتواند آنرا از صفحه تاریخ بزدايد. این واقعیتی است که ترا و مرا از لذت و غرور و افتخار و امید سرمست می کند.

اورشلیم! کوه عظیمی که کوه صیون را چون کودکی دلبنده در آغوش داری
تو اینرا 'خوب میدانی که میمانی. و من اینرا خوب میدانم که میمانم
اورشلیم! گفته بودم که فراموش نخواهم کرد هرگز
و از یادت نبردم هرگز.
اورشلیم! هم پیمان من! همزاد من!
فراموشم مکن.

بمان! زنده و پایدار بمان! جوان و جاوید بمان!
تا به ابد.



دکتر بیژن عافار

متخصص جراحی لثه و کاشتن دندان (ایمپلنت)

استادیار UCLA در بخش جراحی های لثه

عضو انجمن جراحان آمریکا

عضو انجمن دندانپزشکان آمریکا و کالیفرنیا

B.AFAR, D.D.S., M.S.

Periodontics & Implant Dentistry

Fellow Of International Congress Of Oral Implantologist

Associate Fellow Of American College Osseointegration

توجه فرمایید

دکتر بیژن عافار افتتاح مطب جدید خود را در وست وود به اطلاع عموم می‌رساند.

ولی

مطب هادر:

وست وود

18607 Ventura Blvd., # 209
Tarzana, CA 91356

(818) 784-4867

Westwood Medical Plaza
10921 Wilshire Blvd., Suite 904
Los Angeles, CA 90024
(310)443-4444

دوشنبه تا پنجشنبه مریض می‌پذیرد.

شوفار یا شلوار، نکته اینجاست



نمایشنامه در یک پرده

نویسنده: صیون ابراهیمی

بازی کنان:

- ۱ - ناصر خان
- ۲ - مریم خانم (همسر ناصر خان)
- ۳ - پرویز (پسر ناصر خان و مریم خانم)

صحنه نمایش:

سمت چپ صحنه آشپزخانه و وسط صحنه میز مستطیلی شکل نهار خوری قرار دارد که دور آن شش عدد صندلی است. کنار صحنه سرسرای منزل است. حد فاصل بین آشپزخانه و نهارخوری پیشخوان کوتاهی است بار مانند. گوشه سرسرا، پشت به سالن نمایش، تلویزیون قرار دارد.

مریم خانم توی آشپزخانه مشغول پخت و پز است. ناصر خان در سرسرا روی مبل نشسته و مشغول تماشای تلویزیون است. با دستگاه کنترل از راه دور مرتب کانال عوض میکند.

ناصر - این لامصب هم که هیچی نداره. کو این تی وی گایده؟ بی انصافها تکون میخوری آگهی خورد آدم میدن بعد هم که برنامه رو نشون میدن، همه اش سر بریدن و شکم سفره کردنه.

مریم - نگاه نکن. مجبوری؟

ناصر - آخه حوصله ام سررفته!

مریم - تورو خدا بیکاری بلند شو پست امروز رو نگاه کن، صورتحسابها رو چکهاشو بنویس. چشم بهم میزنی ماه میاد و ماه میره دوباره صورتحساب پشت صورتحساب. منکه از بس چک نوشتم اعصابم خورد شده. بیا همت کن یکبار هم تو بنویس.

ناصر - (با اکراه تلویزیون را خاموش میکند و بلند میشود. وسط سرسرا می ایستد و در حالیکه سر خود را باینطرف و آن طرف میگرداند می پرسد) کجاست؟

مریم - چی؟

ناصر - پست امروز.

مریم - (باتعجب) جدی میخوای بنویسی؟ بارک اله آقا. راستش باورم نمیشه. پاکتها کنار میز نهار خوریه.

ناصر - (بطرف میز نهار خوری میرود) ببین. برای همینه که برام سخته بهت کمک کنم. تا میام کاری برات بکنم، یک متلک میپرونی. (مشغول باز کردن پاکتها میشود. پاکت اول را باز میکند. چشمهایش گرد میشود). وای و واویلا. دوباره کی بایران تلفن زده - اینهمه تلفن راه دور مال کیه؟ چهل و پنج دلار! یکی توی این خونه نیست بگه باید از یه جانی پول در بیاد که اینجوری هم خرج بشه. (خطاب به مریم) تلفن ایران رو تو به مامانت زدی؟ (و قبل از اینکه مریم فرصت پاسخ دادن پیدا کند) بعله! اینه ها. شماره مامانته.

پونزده دقیقه چی میگفتی زن! حتما" با آقا داداشت
دو تائی افتاده بودید روی تلفن!

مریم - (با فریاد) آخه ... (خودش را کنترل
میکند. آرام ولی با عصبانیت) آخه یادت رفته
خودت گفتی: «بده، چند وقته با مامانت صحبت
نکردی، گناه داره بهش یه تلفن بزنی». نه به اون
محبت کردنت نه به این سرکوفت زدنت. (بغض
گلوش را میگیرد) طفلکی پیرزن، اینقدر پشت تلفن
گریه کرد که جیگرم ریش شد. تا اوادم آرومش
کنم ...

ناصر - (صورتحساب دیگری را در دست گرفته از
پشت میز بلند میشود و حرف مریم را قطع
میکند) اینهمه برق واسه چی مصرف شده؟ نگاه
کن. چهل و شیش دلار! (مریم جواب نمیدهد.
ناصر در حالیکه نگاهش به صورتحساب دوخته شده،
دوباره روی صندلی می نشیند. صدا میزند) پرویز.

پرویز - (از بیرون صحنه) بله بابا جان.

ناصر - قریونت برم عزیزم. اون دسته چک و قلم
را از جیب بغل من در آر بیار اینجا. (خطاب به
مریم) با قسط این ماه خونه، فکر نکنم دیگه چیزی
ته حساب بمونه.

مریم - ته حساب جاری بله. حساب سپرده ثابت
که الحمداله سر جاشه. بهره اش رو قبل از آخر
ماه می ریزن توی حساب جاری، اون وقت قسط
خونه رو هم که دادی بازم پول زیاد میآد.
ایرونیهائی توی این شهر هستند که همه خانواده با
هم کار میکنند تا بتونند خرجشون را در بیارند.
آخه چقدر ناشکری میکنی مرد؟

(حین صحبت مریم، پرویز با دسته چک و
قلم از در کناری سرسرا وارد صحنه شده بطرف
ناصر خان میرود. شلوار جین تنگی به پا دارد.
پسر ۱۸ ساله ای است با قیافه ای آرام و محبوب.
سلام میکند. دسته چک و قلم را به پدرش میدهد
و روی یکی از صندلی های نهارخوری روبروی پدرش
می نشیند.)

پرویز - مامان شام چی داریم؟ دارم از گشنگی

هلاک میشم.

مریم - کوفته برنجی پختم. باید صبر کنی تا
نیمساعت دیگه حاضر میشه. آبگوشت مرغ هم
داریم.

پرویز - ترو خدا زودتر مامان.

ناصر - (سومین پاکت را باز میکند. صورتحساب
کارت اعتباری است. با خود میخواند).
دندونساز خانم، دویست و پنجاه دلار. (خطاب به
مریم) زن مگه این بی انصاف فکت رو عوض کرده
که دویست و پنجاه دلار صورتحساب بالا آورده؟

مریم - ما بگیم غلط کردیم نمیخواهیم تو چک
بنویسی، ولمون میکنی؟ پا شو عزیزم، پا شو
تلویزیونت رو تماشا کن، خودم فردا می نویسم.

ناصر - (هنوز دارد صورتحساب کارت اعتباری را
میخواند. صحبت مریم را نشنیده میگیرد) دیگه
نمیدونستم توی این خراب شده دکترها هم کارت
اعتباری قبول میکنند! این یکی چیه؟ شلورا جین.

سی و شش دلار. اینو واسه کی خریدی؟

مریم - یعنی میگی سه هفته است این شلواره پای
پرویزه و تو ندیدی؟

پرویز - (به شلوار جینی که پوشیده اشاره میکند)
هاو دو یو لایک ایت دد؟

ناصر - (با مسخره درحالیکه دهانش را کج کرده
ادای پرویز را در میآورد) هاو دو یو لایک ایت
دد! مبارک باشه - زبون مادریتم یادت رفته.
مبارک باشه که تنبون سه چهار دلاری را خریدی
سی و شش دلار و مبارک تر باشه که شما و سر
کار خانم والده تون کمر بستید بنده را به خاک سیاه
بشونید.

پرویز - عجب روزگاریه ها! ما بعد از یکسال
التماس تونستیم مامان رو راضی کنیم یک شلوار
برامون بخره. سه چهار هفته از خریدش گذشته،
حالا باید به بابا جوابگو باشیم. (از روی صندلی
بلند میشود. به طرف ناصر خان میرود و صورتش
را می بوسد).

ناصر - (در حالیکه لبخند به لب دارد) تو هم
خوب بلدی کی ماچ رو به چسبونی! اما خدای من

شاهده اگه يك بار ديگه تو حرفهات انگليسي پروندي هر چه ديدى از چشم خودت ديدى. تو از اين ۱۸ سال زندگيت ۱۴ سالش توى ايرون بودى. تا وقتى هم كه بعد از صد و بيست سالگى سنگ روت بگذارند ايرونى هستى. اين خط و اين نشون، از اين ببعده توى اين خونه فقط و فقط فارسى حرف زده ميشه. اوكى؟ (زود اصلاح ميكند) يعنى قبول؟

پرويز - يس سر - يعنى بله قربان.

ناصر - (درحاليكه خنده اش را پنهان ميكند) پروونى نكن بچه! (پاكت بعدى را باز ميكند و با نجوا مشغول خواندن ميشود - به وسط صفحه ميرسد. خطاب به مريم) هر دم از اين باغ برى ميرسد! اينجا رو تماشا. من نميدونم اينها با چه روئى برداشتند اين كاغذ رو نوشتن!

مريم - كى؟

ناصر - اين مجله هه كه مال جويش فدريشنه. چيه اسمش (به بالاي نامه نگاه ميكند) شوفار!

مريم - مگه چى نوشته؟

ناصر - هيچى، نوشتند يك باج سى و شش دلارى بما بديد وگرنه ارسال مجله قطع ميشه. اى رو رو برم. يكى نيس به اينها بگه كى براتون نامه فدايت شوم فرستاده بود كه براى ما مجله درست كنيد و بفرستيد كه حالا تهديد به قطع ميكنيد. ترو خدا نگاه كن براى برداشتن كلاه خلق الله دست به چه كارهاى كه نمى زنند! اونهم با چه لحنى انگار ارث باباشونو طلب دارند!

مريم - (با بشقاب و قاشق و چنگال از آشپزخانه به نهارخورى ميآيد و شروع به چيدن ميز ميكند) جمع كن بابا، جمع كن بگذار ميز رو بچينم. نوشتن بسه. نگاه كن. نيم ساعته اينجا نشسته هنوز محض رضاي خدا يك چك هم ننوشته. (پاكت ها و دسته چك ها را جمع ميكند و روى پيشخوان جلو آشپزخانه ميگذارد ولى نامه شوفار هنوز دست ناصر خان مانده و دارد ميخواند - خطاب به پرويز) قريونت برم مامان بيا كمك كن غذا رو بياريم سر ميز. (پرويز بلند ميشود همراه

مريم به آشپزخانه ميروند و مشغول آوردن غذا مى شوند).

ناصر - ترو خدا بيا اين كاغذه رو بخون.

مريم - بگذار شام رو بكشم، چشم. (با پرويز شام را مى كشند و سر ميز مى نشينند).

ناصر - (خطاب به پرويز) به غذا ناخنك نزن.

بگذار اول براخا بگيم بعد. (هر سه سر ميز مى نشينند. ناصر خان يكدستش را روى سرش

ميگذارد و با دست ديگر نان را برميدارد و براخا ميگويد. مشغول خوردن شام ميشوند. ناصر خان

نامه را جلوى مريم خانم ميگذارد) بخون!

مريم - (نامه را ميخواند. خطاب به ناصر) خب.

بفرمائيد بينم كجاي اين كاغذ ايراد داره؟

ناصر - (باحالت مسخره) بنده كه عرض كردم، شما بفرمائيد.

مريم - ميخواى بحث اصولى بكنى يا مسخره بازى در بيارى؟

ناصر - (جدى) نخير. بحث اصولى ميكنيم.

مريم - بسيار خوب. بين عزيزم، يكدعه ايرونى

يهودى دور هم جمع شدن و حرفشون اينه كه به

دليل خيلى ساده اينكه ما يهوديان ايرونى دارى

يك زمينه مشترك فرهنگى، مذهبى و مى هستيم

- اين زمينه مشترك ايجاب ميكند در تصميماتى

كه جنبه اجتماعى و همگانى داره سعى كنيم يك

رويه مشترك داشته باشيم. اين گروه اسم خودشونو

گذاشتن فدراسيون يهوديان ايرانى. تا اينجاي قضيه

جنابعالى ايرادى مييينى؟

ناصر - (لقمه اى كه در دهان دارد را قورت

ميدهد) نخير قربون.

مريم - حالا، يكى از مشخصه هاى بارز اجتماعى

ما اينه كه هر كى دست بلند كرد و گفت ميخوام

كارخبرى انجام بدم، تنها چيزى كه بفكر ما ميرسه

اينه كه چه كاسه اى زير نيم كاسه است. يكبار

محض خنده هم شده، بنا را بر حقانيت نميگذاريم و

بگيم بگذار خلافتش ثابت بشه. خيرا! بنا را بر شك

ميگذاريم و ميگيم دنده اون مادر مرده ايكه

داوطلب شده كارخبرى بكنه نرم بيايد ثابت كنه كه

نیت خیر داره.

ناصر - زن. تو توی اجتماع نبودی این چیزها کجا حالیه؟ اینها همه اش دکونه.

مریم - حرف جنابعالی قریون شاهدی بود که از غیب رسید تا چیزی را که همین حالا گفتم در بست تائید کنم. سرکار معتقدی دکونه؟ - خب بلند شو تخته اش کن. تو ایرون اگر میگفتی همیشه، حرفی بود ولی اینجا که مسئله ای نیست. بلند شو برو توی این سازمان بنشین و اگر برای حرفت دلیل و مدرکی داری، اونهایی که خادم نیستند و خائن اند رو رسوا کن. تو اصلاً اسم گردانندگان این دستگاه رو میدونی.

ناصر - ای بابا. همه شون سروته یک کرباسند!

مریم - ده نشد، اسم بگو آقا، اسم. همین جوری هوائی که همیشه حرف زد و مردم رو متهم کرد.

پرویز - معذرت میخوام مامان میون حرفتونون پریدم. من خیلی درس دارم باید برم. دستت درد نکنه. شام خیلی خوشمزه ای بود. شب بخیر همگی. (بلند میشود).

مریم - نوش جان. شب بخیر مامان.

ناصر - شب بخیر بابا.

(پرویز از همان دری که وارد صحنه شده بود خارج میشود).

مریم - داشتم چی میگفتم؟ آهان صحبت این بود که تو مدعی عدم صداقت این ارگان هستی، البته در حالیکه معلوم میشه حتی یکی از اعضای اونو نمی شناسی، خب بلند شو برو اونجا. ماشالله وقت هم که زیاد داری. عوض اینکه بنشین و صبح تا شب بمن غرولند کنی، برو اونجا هم سرگرم شدی هم برای جامعه خودت کاری کردی.

ناصر - آخه تو بمن بگو اینها برای جامعه خودتون چکار کردند؟

مریم - اولاً "مگه ارث باباتو ازتون طلب داری که چکار کردند، ثانیاً..."

ناصر - (حرفش را قطع میکند) نخیر. کسی که خربوزه میخوره پای لرزش هم می نشینه. اینها مدعی خدمتگزاری به جامعه هستند، خب بیان بگن

چکار کردن.

مریم - تو پرسیدی و جواب نشنیدی؟ دخب همین مجله شوفار یک نمونه اش. بامزه است که برای این مجله لغز میخونی ولی به مجردیکه پستی میآره فوری روش خیمه میزنی و تا همه مقالاتشو نخونی نمیگذاری کسی بهش دست بزنه. تو نبود میگفتی نوشته های این مجله راهگشا و آموزنده است مخصوصاً برای ما که در زندگی به خودمون زحمت آموختن ابتدائی ترین دانستنی های سنتی و فرهنگی مون رو ندادیم؟

ناصر - آخه این مجله سه دلار تموم میشه؟ مجله تایم باون گندگی را دونه ای شصت هفتاد سنت میفروشن، اون وقت بنده سه دلار بدم یک شوفار بخرم یعنی سالی ۳۶ دلار؟ اصلاً حالا چی شده تو شدی وکیل مدافع اینها؟

مریم - من مدافع حرف حقم. راست میگی بابا، برو مجله تایم بخر بخون!

ناصر - تو هم با این چند کلمه انگلیسی که بلدی هی بما سر کوفت بزن ها. حالا بابات تورو فرستاده انگلیس درس خوندی و بزبون بلدی اینقدر به رخ کشیدن داره؟

مریم - یواش آقا یواش! پیرهن عثمانی از انگلیسی دونستن ما درست نکن. بنده یک مقاله خوب و قشنگ یا یک شعر ناب فارسی رو نمیدم و پونصد تا مجله انگلیسی بگیرم. تو هم اگه انگلیسی ات اونقدر روان بود که میتونستی مجله های فرنگی بخونی، باز هم نوشته ایکه بزبان مادریت نوشته شده رو به صد تا نوشته خارجی بزبون ترجیح میدادی. چرا دور میریم؟ مگر تو نبود که چند دقیقه پیش پریدی به پرویز که واسه چی انگلیسی می پرونی؟ اگر ما بعنوان افراد عضو یک جامعه یهودی فارسی زبان، یک مجله یا روزنامه یا، چی بگم یک مکتوب بعنوان وسیله ارتباط فکری و انتقال دانسته ها و اطلاعات، برای خودمون داشته باشیم، بچه مون هم بزبان و فرهنگ مادریش علاقمند باقی میمونه.

ناصر - و برای اینکار سی و شش دلار بی بزبون

تقدیم کنیم. با کمال پرروئی بر میدارند توی نامه شون مینویسند که کاغذ گرون کار میکنیم. خب برای همین کاغذ که اینقدر گرون تموم میشه!

مریم - اگر یادت باشه یکی از خواننده ها در چند شماره قبل این سنوال را کرده بود و جواب داده بودند که کل تفاوت قیمت در سه هزار جلد مجله که چاپ می کنند - اگه بخوان بجای کاغذ فعلی کاغذ ارزون تر مصرف کنند - دقیقا" هفتاد دلار. حالا هفتاد دلار رو تقسیم برسه هزار جلد مجله کن ببین تفاوت قیمت هر شماره چند میشه؟

ناصر - پول آگهی ها چی؟ به نویسنده ها هم که به اقرار صریح خودشون صنار نمیدن! آخه چطورممکنه ضرر بکنه!

مریم - مگر تو فکر میکنی کل پول آگهی چند میشه؟ همون روزنامه تایم که میفرمودید، تو میدونستی صفحه ای نود و پنج هزار دلار برای آگهی میگیره؟ به این ترتیب اگه مجله تایم را مجانی هم توزیع کنند ضرر که نمیکنند هیچ، استفاده کلان هم می برند. تو آقا جون، داری فیل را با فنجون مقایسه میکنی. گرفتاری دیگه ات هم اینه که هنوز یاد نگرفتی که آسمون بری زمین بیای، دلار توی این مملکت حدود یک تومن خرج میره - ولو اینکه بنده و سرکار صد تومن پولشو داده باشیم.

ناصر - تو هر چی میخوای بگو، منکه قانع نشدم. مریم - تو سلامتی ات هرگز با منطق قانع نمیشی. تو همونقدر برای یک شلوار خریدن سخت میگیری که برای خریدن شوفار - که تصادفا" هم قیمت هم هست. فوقش برای شلوار با یک ماچ پرویز مصالحه میکنی و برای شوفار بنده یکساعته برات دلیل و منطق میآرم و هنوز که هنوز، مرغ یک پا داره. حرف آخر من اینه: تو که به پسرته هشدار میدی که براخا نگفته غذا نخور، معتقد بیک چیزی هستی و اینکار را یک اصل میدونی. اعتقاد تو، حضرت آقا، به ملیت و دینته و دینت هم ریشه در قومیت و همبستگی مردم ما داره و این همبستگی هم میسر میشه مگر از طریق وابستگی

به هم و این وابستگی هم تنها راهش حشر و نشره. ما که گوشه ای نشستیم و با کسی محشور نیستیم میمونه نشر - و این نشریه همون نشره - والسلام! ناصر - یعنی سرکار میفرمائید سی وشش دلار حق اشتراک این نشریه حتی از سی وشش دلار پول شلوار پرویز هم مهم تره؟

مریم - تو میگی نیست؟ ناصر - چه عرض کنم.

مریم - یک کار میکنیم. میدونی که اغلب فروشگاههای اینجا لباس را بعد از استفاده هم پس می گیرند. راضی کردن پرویز هم با من که شلوار را پس بدیم. تصمیم به عهده تو که بین شلوار یا شوفار یکی را انتخاب کنی و همین حالا هم چک اونو بکشی.

ناصر - (مبهوت به مریم نگاه میکند) دهه!

مریم - دهه نداره. (بلند میشود و دسته چک و قلم را می آورد و جلوی ناصر خان می گذارد). یاالله بنویس ببینم.

ناصر - (قلم را بر می دارد و شروع به نوشتن می کند و حین نوشتن با صدای بلند نوشته اش را می خواند) مبلغ سی و شش دلار و صفر صدم در وجه شرکت گپ بابت یک عدد شلوار جین. (چک را از ته دسته چک می کند و داخل پاکت می گذارد).

مریم - (در حالیکه به ناصر خان چشم زهره میرود - با عصبانیت) جون توی جونت کنند ...

ناصر - (لبخند زنان) صبر کن هنوز تموم نشده (قلم را بر میدارد. مینویسد و با صدای بلند میخواند) مبلغ سی وشش دلار در وجه فدراسیون یهودیان ایرانی - مجله شوفار بابت حق اشتراک.

(مریم خانم لبخند زنان دستش را روی شانه ناصر خان میگذارد و ناصر خان سر خود را به طرف بالا بلند کرده به همسرش نگاه میکند و لبخندش را پاسخ میگوید.

صحنه آرام آرام تاریک میشود و پرده می افتد.)

زرار حلیم

دفتر حقوقی

کویسل سمر داو کا مہا ندرال امریکا و کالیفرنیا

امور خرید و فروش املاک
امور مالک و متاجر
امور ساختمانی
امور وام و بیمہ ملکی
قرارداد های تجاری
امور خرید و فروش مشاغل
تشکیل و ثبت شرکتها
وصول مطالبات

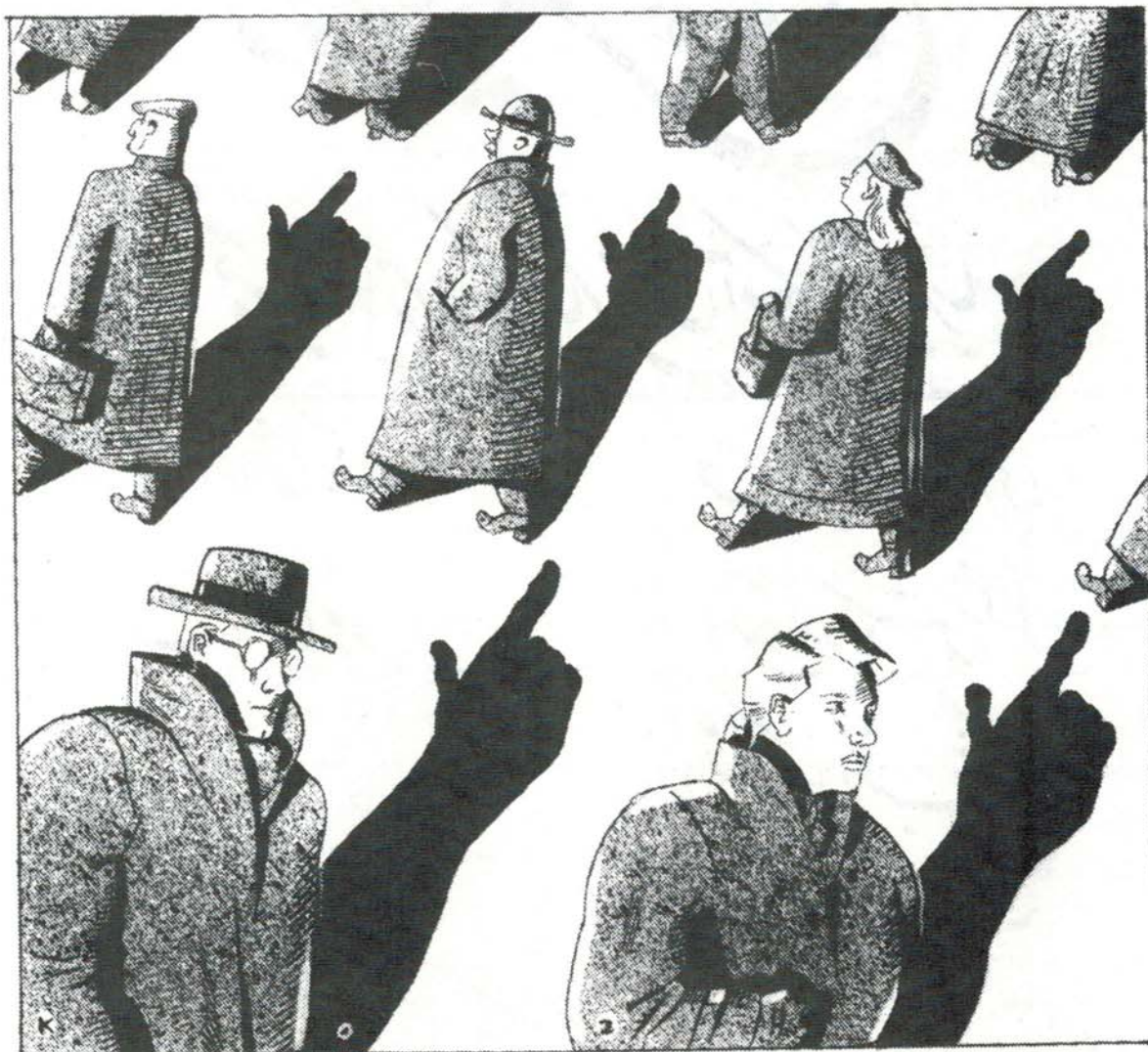
با ہمارے وکیل متخصص در امور ورثہ، طلاق، جنائز و تصادفات

مشاورہ اولیہ رایگان است

1888 Century Park East
Suite 2100
Los Angeles, California 90067

Tel: (310) 888-8013

دشمنان به ظاهر دوست



گفتن دارد. دیدم خیلی با حوصله دست کودکش را گرفته و قدم به قدم او را راه می برد. اما مطلب جالب توجه اینکه در همان مسیر چند قدمی کودکی چند تائی سیب گذاشته و طفل معصوم به سیبها که می رسید برحسب غریزه پایش را بلند میکرد و از مانع می گذشت. با خنده و تعجب گفتم این دیگر چه مدلیست، که سر سخن را باز کرد و داستانی گفت که من از زبان او بازگو می کنم. گفت:

یکی از خاله زاده هایم از شرق آمریکا دعوتمان کرد تعطیلات را در کنارشان بگذرانیم. بچه کوچکی دارد نزدیک یکسال و کار و باری دارند و مشغول زندگی روزمره، اما اینطور که خودش ابراز میکرد تنها هستند که تنهایی در واقع تا حدی قابل تحمل است ولی زیاده از حدش مرض می آورد. بسیار زن خوش صحبت و خوش فکر و قابل تأملی است و همیشه مطالبی در سینه برای

وقتی مادرم در کودکی دستم بگرفت و پا به پا برد تا شیوه راه رفتن را به من بیاموزد، الحق وظیفه اش را به انجام رساند و راه رفتنم آموخت اما چه سود که ضمن پا به پا بردن نه از راه سخت و ناهموار سخنی گفت و نه صخره و سنگلاخی را نشان داد. حتی سنگی سنگریزه ای را نشان نکرد که مبادا سر به آن بکوبم. پس تصویری که مادر در برابرم رسم کرد شکلی غیر واقعی از زندگی را در برداشت، چرا که در این مسیر بارها شده پایمان به سنگ خورده و سکندری رفته ایم و بارها با موانع و آدمهائی روبرو شده ایم که یکرنگ و یکرو و رفیق و شفیق نبوده اند و ما جور نابلدی مان را کشیده ایم. با این حساب، در کتاب و دفتر ما در همه گونه تعاریف و تفاسیل آمده بود الا موانعی مانند نارو زدنها و کینه توزیها و سر به سنگ خوردنها. همه گونه تفاسیل دیده میشد غیر از «شک». اگر زودتر از اینها شک را آموخته بودیم هیچگاه کلید یک دنیای خیالی و رویائی را بگردن نمی آویختیم و انتظار سدها و موانع را در مسیر زندگی می کشیدم و این چنان ناغافلانه و ساده لوحانه لقمه چپ گرگهای گرسنه امروزی نمی شدم و این چنین سرم بر سنگ نمی خورد.

در اینجا لبخندی غمناک زد و اضافه کرد که حکایت سنگ به سرخوردن من هم عبرت انگیز است و هر چه کشیدم از ساده دلی و ساده اندیشی کشیدم.

از همان چند سال پیش که به این شهر و دیار آمدم تنها بودیم، خیلی تنها. از تنهائی می آویختیم بر گردن هر نفس گرمی که بر ما می دمید. بر برگ زرد و سبز هر درختی که سایه ای را از ما دریغ نمی کرد و دل می دادیم به هر ابر عابری و هر لب خندانی که حاضر میشد خنده هایش را با ما تقسیم کند. با تمامی اینها اُخت می شدیم و درهم می پیچیدیم نه ساعتها که سالها بدین منوال اوقات را گذرانیدیم. غافل از اینکه هر نفس گرمی میتواند روزی آتش بیافروزد و

به آتش بکشد جان و دل را.

یکی از همین نفس های البته نه چندان گرم و دلچسب بر سر راهمان سبز شد. از آن دشمنان به ظاهر دوست. دامن طمع گسترانید، ناروا زد سخت و بیجا، و بر مسند نیرنگش تکیه کرد و به تماشای ما نشست.

او غیر از شغل اصلی اش که جامه در ویتترینهای لوکس می گذارد و بمردم می فروشد، درکار خاک و زمین نیز دستی دارد و برای مردم دام می گستراند، تورشان می کند، سرکیسه که شدند به حال خودشان رهایشان می کند. کارش به زبان ساده و بازاری کلاهبرداری است. کلاه از سر کسی برمی دارد و بر سر دیگری می گذارد و بقول معروف "شی تیلی" سرمایه مردم را بجیب خود می ریزد.

از نظر شکل ظاهر مبهم بنظر می رسید. معمولاً جامه هائی برتن میکرد تا بتواند ضمیر نادرست و نابخرد خود را در پشت خط های اطو کشیده کت و شلوار پنهان کند. قد و قواره ای بلند با کله ای طاس و ته مانده موهای سرش سرگردان و پریشان هر کدام به سونی، تو گوئی موها هم از اینکه بر سر همچو کسی خانه دارند در شرم و عذابند. صورت مانند کاغذ درهم فشرده ای چروک، با چشمهای ریز مه گرفته و فرورفته در حدقه چشم. چشمهائی پنهان در انبوه ابروها و در پس عینک ذره بینی که هرگز قادر نیستی به کنه آن پی ببری.

کنه وجود بعضی انسانها قابل رویت و قابل لمس است، یعنی بر روی سینه شان یک لایه شفاف کشیده شده که می شود از آن عبور کرد و به اعماق ژرف وجودشان دست یافت. برخلاف گروهی دیگر بدور خودشان یک لایه سنگی چیده اند که ارتباط را غیر ممکن می سازد و تا بخواهی دست بطرفشان دراز کنی به دیوار سهمگینی برخورد میکنی و برمیگردی.

اول آشنائیمان طبعاً با باغ دلگشا شروع شد و ببر و بیار و بزن و بکوب، آن قدر این ببر و

از این بود حتم داشته باشید هیچ کودکی رضایت نمی داد از شکم آرام بخش ما در به دنیای بیرون سفر کند.

انسان با اطمینان خاطر بر روی زمین راه می رود زیرا هیچگاه زمین بی علت دهان نگشوده و قصد بلعیدن کسی را نداشته و یا زاویه اش را در رابطه با انسانها دائم تغییر نداده است. انسان هر دانه و هر تخم را با اطمینان در زمین می کارد. می داند که زمین دست رد بر سینه هیچ جوانه ای نخواهد زد. انسان با اطمینان به شکوفائی، دانه را بدست خاک می سپارد و هیچگاه در مهربان بودن زمین شک نمی کند که آیا سبز خواهد شد آیا درختی بوجود خواهد آمد و یا سایه ای خواهد داشت، هیچگاه.

اینکه در هوا اکسیژن به اندازه کافی برای تنفس من و تو هست، این خود نشانه یک قرارداد پنهانی و دائمی ایست میان انسان و طبیعت. حالا اگر در این میان کسی یا کسانی پیدا میشوند که در کمال بی مسئولیتی و منفعت طلبی تمام اعتقادات ترا به آتش می کشند و معنای اعتماد را بهم می ریزند این دیگر نه گناه از مادر است و نه از روزگار و طبیعت. اگر در این میان جانور عجیب و غریبی پیدا می شود که دلش لک زده تا با بزرگتر از خودش مسابقه رقابت بگذارد و با خودش بر سر زندگی تو شرط بندی کرده و جنگ قدرت براه انداخته و تا سقوط ترا نبیند دلش خنک نمی شود، تنها دنائت طبع خود موجودات همانند خود را نشان می دهد و بس. موجوداتی که انگار بدنیا آمده اند تا دنیا را به گند بکشند و در گند هم باقی بمانند.

اینان به شکل گرگهای گرسنه کت و کراواتی پشت میز نشین ظاهر می شوند و از بخت بدشان نه این دنیا را دارند و نه آخرت را. گمراهان و گناهکارانی که حتی شیاطین حاضر نیستند راه دوزخ و جهنم را به آنان نشان بدهند. آدمهانی که شباهت زیاد به تیغه چاقو دارند. اگر انگشت را به نوک چاقو بزنی سوراخ می شود. اگر به لبه تیز

بیار زیاده از حد و نادان فریب بود که هر تنابنده ای را به شک و امیداشت الا ما ساده دلان را که دشمن را نشناختیم و به دامش افتادیم و همه را در راه اعتماد و اطمینان و دوستی باختیم.

بارها بسیاری سرزنشمان کردند که چگونه گول این شیاد را خوردید، چگونه در دام افتادید؟ پاسخ به این پرسش را می دانم. «اعتماد». اعتماد کردیم و به همین سادگی که می شنوی. لیکن او آنچنان دزدانه و ماهرانه و با تزویر آتش بر خیمه ما زد که صحنه کاملاً طبیعی مینمود. آنچه را او از ما ربود بغیر از سرمایه چند ساله که همه از کف رفت، اعتماد و ایمان ما به انسانها را به غارت برد. اصول و پایه های عقیدتی را بهم ریخت. علناً و قانوناً اعتقادات دیرینه ما را به تاراج برد و پشت پا زد برهر چه اخلاق در دنیاست. ما براستی روزگارانی را در کمال بی اعتقادی و بی ایمانی و گذرانیدیم. اما زودتر از آنکه دیر، شود دریافتیم که او لیاقت و ارزش اینکه ریشه ما را سست کند ندارد.

اعتماد و اطمینان بخودی خود در هوایی که تنفس می کنیم وجود ندارد. این مفهوم را انسانها در رابطه با یکدیگر طی زمان می سازند و بوجود می آوردند. برپایه اعتماد است که عشق زاده می شود. دو انسان، دو دل داده به پشتوانه «اعتماد» تمامی احساسات و عواطفشان را بهمیدگر تقدیم می کنند. اگر در هر رابطه ای اعتماد مورد پرسش و سنوال قرار بگیرد دنیا تبدیل به جای ناامنی خواهد شد و مزه تلخی خواهد یافت. هیچکس به هیچکس اعتماد پیدا نمی کند و اعتماد جزء تاریخ در می آید. آسمان از زمین میهراسد و زمین از آسمان. آسمان بر زمین خست می ورزد و نمی بارد، زمین هم غضب می کند و خشک می شود. اما طبیعت در رابطه با انسانها این چنین نکرده، هیچگاه بی وفائی نکرده، بد نکرده، کلک نکرده. همیشه و در همه حال اعتماد عمیقی میان طبیعت و انسان وجود داشته و آرامش انسان از پس این اعتماد و اطمینان است. اگر غیر

چاقو دست بکشی دستت را میبرد، در هر چند حالتش زخمی می شوی. مگر اینکه قادر باشی به سلامت از لبه کند آن گذر کنی.

من البته نه اعتقادی به آتش سوزان دوزخ آن دنیا دارم و نه عادت به نفرین کردن دیگری. اما همین موجود روزی اعتراف کرده بود که سالها پیش چندین میلیون تومان شریکش را در ایران بالا کشیده و روزی که زنش از بیماری غش کرده و دهان کف کرده روی زمین افتاده، تازه آن موقع سر به آسمان کرده و از شریک سابقش طلب مغفرت کرده، اما چه سود؟ نه دهان کف کرده کسی برای کسی خوش آیند است و نه آدمی که دارائی مادی و معنوی را باخته و گول شیطان را خورده میتواند راضی باشد.

نکته جالب اینکه دزدهای قدیمی برای یک سرقت ماهرانه می بایست بدنی فرزند و چالاک داشته باشند تا هم بتوانند از در و دیوار خانه مردم بالا بکشند و در و پنجره ای را بشکنند و وارد خانه شوند و هم اینکه در مواقع خطر قادر باشند پا به فرار بگذارند. دزدهای امروزی ما احتیاجی به شکستن در و پنجره و داشتن نیروی بدنی ندارند. تنها چیزی که لازم دارند داشتن نیروهای شیطانی و عقده های وامانده و واپس خورده و چشم طمع داشتن به مال دیگران است. دزدهای امروزی در ضمن نیازی ندارند تا شبها کنار خانه ما کشیک بکشند تا در پناه خاموشی و تاریکی شب به اموالمان دستبرد بزنند. اینها در روز روشن، سر صبر و حوصله، با نقشه و ابزار کار حساب شده جلو می آیند با بستن چند قرارداد رسمی و امضاء انداختن پای اوراقی که بخیال خودت با نیت پاک تهیه شده سرت را کلاه می گذارند. این را راست راستی می گویند پیشرفت فرهنگ و تکنیک. پیشرفت تنها در ساختن نیست. ما در خراب کردن و بهم ریختن هم پیشرفت کرده ایم. آنچنان با پنبه سر میبرند که تا بخواهی صدا از حلقوم در آوری نه جای زخم برجای مانده نه اثری از چاقو. اینان هیچ مدرکی برای اثبات جراحات باقی نمی گذارند.

در اینجا قصد ندارم رل مظلوم را برای خود بپذیرم. احتیاجی به داد و فریاد ندارم. اینکه آی آدمها مرا نگاه کنید که چه شریف و نجیبم و بخواهم از نجابتم دکان بسازم. از این نجابت هم شرمنده و عصبانی نیستم. زمانه من را این چنین نازکدل و زودباور و خوش خیال ساخته و از این بابت هیچگاه گله مند نیستم. تنها دریغ بر من است و بدا بر من اگر بخواهم این حادثه را فراموش کنم که فراموشی من خطری است بزرگ مبادا که دوباره در چنگال صیاد گرفتار آییم.

خاله زاده چه با آب و تاب برآیم میگفت و عقده دل خالی می کرد. دوباره نفسی تازه کرد و شروع کرد به گفتن که از این نمونه ها در اطرافمان زیاد دیده می شود. همه ما میدانیم اینجا بهشت مطلق نیست و همه میدانیم دزدی علنی دوست و رفیق و برادر با برادر و خواهر با خواهر را. اما چگونه است که پنهان کاری می کنیم و به روی خودمان نمی آوریم. در عین حالیکه عیب را هر کجا که هست باید گفت و آن قدر روی آن پافشاری کرد تا شیادان آبرویشان برود و دیگر میدان عملی برای کلاهبرداری نیابند. این موجودات تا سدی در برابر خود نبینند همچنان می تازند و همچنان سیری ناپذیرند.

در داستان آمده که کسی رفت جنسی خریداری کند به او یک سنگ دادند که سیاه و سفید بود مانند چشم این نوع موجودات سیری ناپذیر. سنگ را گذاشتند در یک کفه ترازو و در کفه دیگر هر چه سیم و زر ریختند باز سبکتر از سنگ مینمود. پیش حکیمی رفتند تا حل مشکل کنند حکیم گفت:

کمی خاک بریزید روی کفه ترازو که سنگ در آن قرار گرفته، درست می شود و این همان چشم آدمهای طماع است که با هیچ چیز پر نمی شود الا با خاک.

چشم تنگ دنیا دار را
یا قناعت پر کند یا خاک گور.

همین و بس.

کلامی و پیامی ...



عقد کنان

گفتم: مهمانیها و عروسیها خیلی پرخرج و سنگین است.

گفت: چه اشکالی دارد؟ یا مردم راستی راستی پول دارند و خرج میکنند که پول خودشان است و دارندگی است و برازندگی و نوش جانشان و یا کسانی هستند که ندارند و برای حفظ آبرو از این و آن قرض می کنند و خرج می کنند. اینها هم انشالله بعدها پولدار خواهند شد و قرض و قوله ها را خواهند پرداخت یا اگر خدای نکرده به بن بست خوردند صدمه اش به خودشان خواهد خورد به ما چه مربوط است؟

گفتم: آخر مسئله باین سادگی ها نیست که تو میگوئی. صدمه اینکار به همه اجتماع خورده و می خورد.

گفت: بی خود جوش نزن میدانم چه می خواهی بگوئی. صدمه این حرفها را شنیده ام ولی اینهمه که گفتند و نوشتند چه نتیجه ای داشت؟ من دلم بیشتر از جای دیگر می سوزد.

گفتم: از کجا؟

گفت: از این مراسم عقد کنان.

گفتم: چطور مگر؟

گفت: مسئله ای را که من هیچ وقت نتوانسته ام قبول کنم اینست که چرا مردم باید مراسم عقد کنان یا بقول خودمان کتوبا را که یکی از مراسم خصوصی است، جلو چشم پانصد ششصد و گاه هزار نفر اشخاصی (که بااستثنای عده ای انگشت شمار هیچکدام از آنها علاقه و اشتیاقی بدیدن آن ندارند و فقط بخاطر انجام وظیفه و رودربایستی در آن مراسم حضور پیدا کرده اند)

انجام دهند، و تازه خدا میدانند چند نفر از آنها سعی کرده اند هرچه دیرتر به مجلس عروسی بیایند که از شرکت در مراسم عقدکنان شانه خالی کنند ولی بدشانسی آورده اند چون صاحب مجلس حواش جمع بوده و آنقدر مراسم را به بهانه های مختلف به تاخیر انداخته تا تقریباً همه مدعوین جمع شده اند!!

دوستم ادامه داد: دلم میخواهد برای آنکه بهتر و بیشتر متوجه مطلب شوی چند دقیقه حواست را بمن بدهی و بحرفهایم گوش کنی و بعد منصفانه قضاوت کنی که حق با من است یا نه. در این چند سالی که به امریکا آمده ای تو هم حتماً بارها دریکی از سالنهای هتل که مراسم عقد کنان در آن انجام می گیرد، روی صندلیهایی که مثل عبادتگاه ها کنار هم چیده اند نشسته ای و شاهد مراسمی بوده ای که برای نزدیکان عروس و داماد بسیار جالب و هیجان انگیز بوده ولی برای تو کسل کننده و ملال آور بوده است و تو چقدر بی صبرانه منتظر پایان مراسم سان دیدن از ملتزمان رکاب عروس و داماد و بعد از آن هم به آخر رسیدن بقیه این مراسم تکراری نشسته ای. دوستم که بشدت هیجان زده شده بود ادامه داد: حالا اگر خوب دقت کرده باشی، همانطور که گفتم، در میان اینهمه جمعیت شاید ۳۰ تا ۴۰ نفر از نزدیکان و دوستان بسیار صمیمی و نزدیک عروس و داماد هستند که این مراسم برایشان جالب است و ممکن است از آن لذت ببرند. خوب حرف من هم همین است که آیا بهتر نیست مثل سابق که در ایران بودیم، مراسم زیبا و قشنگ و بیاد ماندنی کتوبا را دو سه شب قبل از عروسی در منزل عروس یا داماد خیلی خصوصی با حضور همان سی یا چهل نفر انجام بدهیم تا همه بتوانند احساسات واقعی خود را آنطور که هست به طور طبیعی نه مصنوعی نشان دهند و پدر و مادرها بتوانند آزادانه و آنطور که دلشان می خواهد فرزندان خود یعنی عروس و داماد را بعد از مراسم کتوبا در آغوش بکشند و ببینند و ببوسند و نقل و نبات به سروروی آن ها

بریزند و با آنها برقصند و شادی کنند و مادر داماد یک ای یار مبارک و یا یک شیرای عروسی برای پسرش از ته دل بخواند و بدون هیچگونه رودربایستی احساسات خود را آنطور که هست نشان دهد؟

آیا وقت آن نرسیده که این مراسم را از حالت ملالت بار و خسته کننده ای که در هتل ها انجام میگیرد به خانه ها منتقل کرد و آن را به مراسم شادی و خوشی و رقص و پایکوبی یا بهتر بگویم به روال طبیعی خود باز گرداند؟
گفتم: اجازه بفرمائید از خوانندگان شوفار می پرسم و جوابش را خدمتتان عرض میکنم.
راستی نظر شما چیست؟



معجزه اشک

در اطاق عمل هنگامه ای برپا بود. دکتر روی قلب جوان بیست ساله ای که چند لحظه پیش روی تخت عمل از کار ایستاده بود فعالیت میکرد. یک، دو، سه، چهار، یک، دو، سه، چهار. با هر شماره با دو دست خود محکم به قلب او فشار میآورد. کم کم دستیاران و پرستارها داشتند ناامید شده و از تلاشی که بنظرشان بیهوده میآمد دست می کشیدند و نگران و دلواپس به دستهای دکتر خیره مانده بودند. ولی او همچنان بکار خود ادامه می داد. یک، دو، سه، چهار.

دستیار دکتر از کار خود دست کشید و به چهره او که بنظرش از حالت عادی خارج شده بود خیره ماند. چشم دکتر به صفحه مانیتور بود.

دکتر که کمی آرام شده بود گفت، «معذرت می خواهم که عصبانی شدم حق با شماست». این بار دستیار سؤال کرد، «که اگر حق با من است پس چرا شما به تلاش خود ادامه دادید؟» دکتر جواب داد: «بخاطر اشکهای چشم مادری که از پشت شیشه های اطاق اورژانس به من و بدستهای من امید بسته بود. چگونه می توانستم امید او را به نومییدی تبدیل کنم. چند بار قطع امید کردم و خواستم از ادامه کار خود دست بردارم ولی نگاه التماس آمیز این مادر مرا بکوشش هرچه بیشتر خود وادار نمود. شاید هم بتوان اتفاق امروز را معجزه اشکهای یک مادر نامید کسی چه میداند؟»

دکتر در حالیکه به پشت شیشه اطاق اورژانس اشاره میکرد گفت، «شاید تقصیر از من بود که چشمان اشگبار مادر بیمار را بشما نشان ندادم تا توانی را که دیدن این صحنه بمن میداد، شما هم از آن بهره می گرفتید».

خط صاف و مستقیمی از طرف چپ مانیتور به سمت راست در حرکت بود. سیل اشگ از چشمان نگران مادر جوان که از پشت شیشه اطاق اورژانس پیکر ساکت و آرام پسرش را می دید سرازیر بود و پزشک از این اشگها غافل نبود ...

ناگهان خطوطی لرزان و کج و معوج روی صفحه مانیتور پدیدار شد. قلب جوان به حرکت آمده داشت دوباره به زندگی باز می گشت. معجزه ای رخ داده بود. دکتر نفس عمیقی کشید و بقیه کارها را بدست آسپستان ها سپرد. ماسک و کلاه خود را برداشت و با عصبانیت خطاب به دکتر دستیار خود گفت، «شما به چه علت از کوشش خود دست کشیدید و نومیید شدید؟»

دکتر دستیار جواب داد: «شما خودتان خوب میدانید که از نظر علمی کار بجائی کشیده بود که هیچ امیدی به حیات مجدد این جوان نداشتیم و تلاش ها بیهوده به نظر می رسید و تعجب همه ما از این بود که چگونه شما با اینهمه نیرو تلاش بکار خود ادامه می دادید؟»

تدریس پیانو و کی بورد

☆ ☆ تعلیم خودسالان و بزرگسالان ☆ ☆



آرنژمان و تئوری موسیقی

آهنگسازی

موسیقی ایرانی

بداهه نوازی Pop, Jazz, Blues

توسط بیژن ابراهیم زاده

۴۸۱۶-۳۱۳ (۸۱۸)

PAYMAN KHORRAMI, M.D.
Diplomate American Board of Internal Medicine
Gastroenterology

دکتر پیمان خرمی

دارای برد تخصصی در امراض داخلی
فوق تخصص در بیماریهای گوارشی

* UCSF Medical School Graduate

* فارغ التحصیل از دانشگاه UCSF

* Internal Medicine Degree from UCSD

* تخصص امراض داخلی از دانشگاه UCSD

* Gastroenterology Fellowship Training at UCLA

* فوق تخصص گوارشی از دانشگاه UCLA

* Member American Gastroenterology Association

* عضو انجمن گوارشی و انجمن

and American Society of Gastrointestinal Endoscopy

اندوسکوپی آمریکا

* Diagnosis and Treatment of Gastrointestinal,

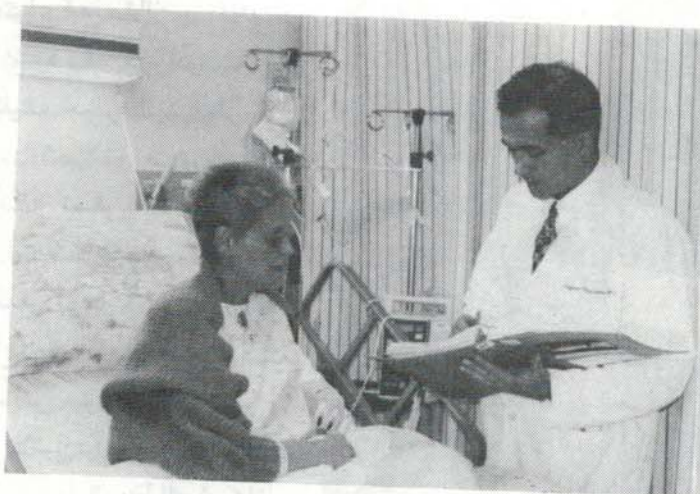
* تشخیص و درمان بیماریهای معده، روده،

Liver, Pancreas, and Gall Bladder Disorders

کبد، لوزالمعده، و کیسه صفرا

* Gastrointestinal Endoscopy

* اندوسکوپی روده و معده



2080 Century Park East
Suite 1804
Los Angeles, CA 90067



(310) 553-5588

گی خودمانی با مهین عمید الهه شعر و ادب

(بخش دوم)

دردی بودم که گفتمی نیست اما چه کنم نهفتنی نیست
گفتم که غبار غم برویم غم همچو غبار رفتنی نیست

در شماره قبل بخش اول گفتگوی خانم گیتی بروخیم با مهین عمید (نگاه)، شاعر پرتوان معاصر از نظر شما گذشت که در آن این دو بانوی صاحب قلم یهودی ایرانی به گفتگو درباره چگونگی تولد شعر در ذهن سراینده آن از دیدگاه خانم عمید و شعر زنانه و زنان شاعر نشسته بودند.

در این شماره این گفتگو را دنبال میکنیم.



شرفار
نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی



گیتی: این مصاحبه بدون یک سؤال درباره شعر نو مقدر نیست. کلاً نظرتان درباره جهش و پرواز و پرش جدید از سکوی سنت های شعری چیست و شعر نو را در مجموع چگونه می بینید؟

مهین عمید: شعر نو احتیاج به مقال جداگانه ای دارد که درباره آن گفتگو شود که در حوصله این گفتگو نیست ولی چون تکلیف میفرمائید نظر کلی خودم را بعرضتان میرسانم. شعر نو ضرورت زمان بود به دو دلیل، یکی آنکه نسلی که شروع به سرودن شعر نو نمود، اول با شعر شروع کرد (به غیر از «نیما» که بدعت گذار بود) آنهم به دلالتی که همه میدانند و احتیاج به گفتن من نیست. شاعران نوپرداز اکثراً کسانی بودند که تازه با ادبیات اروپائی و امریکای لاتین آشنا شده بودند، حرفهائی برای گفتن داشتند ولی مطالعه کافی در شعر قدیم ایران نداشتند. اکثراً جوان بودند و نوعی شعار یا شاید مسلک را خواستند تبلیغ کنند که چون شاید توانائی کافی نداشتند که آنرا در قالب سنتی بریزند، چارچوب شعر نو برای بازگویی



گفتگویی با خانم مهین عمید - شاعره صاحب نام

این اندیشه هایشان خیلی سهل تر بود.
گیتی: تا بحال برایتان اتفاق افتاده که درجانی
قافیه را فدای معنا یا بالعکس کرده باشید؟
مهین عمید: تقریباً نه. اشعار من قالب خود را
پیدا کرده و در همان قالب، ناخودآگاه متولد
میشوند.

گیتی: با در نظر گرفتن همه آنچه که گفته شد از
شعرای موج دوم معاصر ایران کدامیک را بیشتر
می پسندید؟

مهین عمید: برای من شاعر مطرح نیست، شعر
مطرح است. هر شعری که محتوایش به ذهنیات
من نزدیک باشد، پذیرفته تراست ولی بهر حال در
رأس سراینندگان شعر نو فریدون مشیری، فروغ
فرخزاد، نادرندادپور و برخی دیگر از شعرای خوبان
قرار دارند.

گیتی: اوائل شروع کارتان در آثار خود بیشتر تحت
تأثیر کدام شاعر یا شاعره ایرانی یا خارجی بودید؟
مهین عمید: من کلام منظوم را در دوران کودکی
یعنی از سن دوازده سالگی شروع کردم آنهم با طنز
کودکانه. هنوز هم گاه گاه طنز میگویم، در آن
زمان این کار برایم یک نوع شوخی و بازی کودکانه
بود چون گوش من از طریق پدرومادرم با شعر آشنا
بود، هردوی اینها بقول امروزی ها بسیار فرهیخته
بودند، مادرم هنوز دنیائی است. اولین شعری که
نوشتم تحت تأثیر ایرج میرزا بود. کلمات ایرج با
طبع کودکانه من خیلی سازش داشت و بعدها آنچه
که بروح و اندیشه من نزدیکتر بود طبعاً
پذیرفتنی تر بود. گاهی چند خط شعر از منوچهری
دامغانی مورد توجه قرار میگیرد گاه از یک شاعر
گمنام و گاه چهار بُت یا معلم برایم وجود دارد که
عبارتند از فردوسی، سعدی، نظامی، حافظ.

گیتی: پس مولانا چه؟

مهین عمید: ... بله مولانا را هم اضافه کنید،
میشود پنج تا ...

گیتی: مهین خانم می خواهید مرا خوشحال کنید؟
مهین عمید: نه واقعاً "مولانا هم جزو آنها است
و بسیاری دیگر از شعرا. مثلاً" عطار، منطق الطیر

عطار مرا از این رو به آن رو کرد، عاشق عطارم.
مرا مجبور به انتخاب دشواری کرده اید. اصلاً
برای من فقط شعر مطرح است. من از یک زن
شاعر بنام «خانم سلطان» که در هزاوه اصفهان بدنیا
آمده شعری دیده ام که کمتر از اشعار هیچکدام از
استادان ادب نبوده است. مادر «پژمان بختیاری»
خانم «ژاله قائم مقامی» بنظر من معلم «پروین
اعتصامی» بوده است. پروین خیلی از مطالبی که
ژاله گفته تکرار کرده.

گیتی: از نظر ذوق، سبک یا احساس، خود را با
کدام شاعره ایرانی نزدیک تر احساس میکنید؟
مهین عمید: من کار و سبکی خاص خودم دارم
و دوست ندارم خودم را با هیچ شاعره ای مقایسه
کنم. ولی استاد خزائلی وقتی با اشعار من آشنا
شد گفت «پروین دیگری زاده شد».

گیتی: آیا محافظه کاریهای خانواده های یهودی
ایرانی برای ذوق شعری شما دست و پاگیر بوده است
یا از این جهت هرگز باکی نداشته اید؟

مهین عمید: بطور قطع همه کس مسائلی دارد
که خصوصی است و شرح همه مسائل بمانند عریان
در میان خلق دیدن است و این از نظر من زیبنده
نیست. ولی در کل بخاطر روشنفکر بودن،
خانواده ای که در آن رشد کردم زیاد دست و پاگیر
نبود و شوهرم هم خوشبختانه هرگز سد راه من
نشد. ولی گاه با کسانی برخورد میکنم که مطلقاً
با دنیای من بیگانه اند و بهمین مناسبت یک دو
بیتی زاده شد:

عارفی گفت شعر دلکش و نغز
با کلام خدا همانند است
مردکی بی خرد از او پرسید
جان من شعر تر منی چند است

گیتی: این دو بیتی طنز گونه است، پس شما هنوز
مانند دوران کودکی شعر طنز هم می سرانید؟
مهین عمید: بله منتهی طنزها خیلی جنبه
خودمانی تری دارد و از نظر من بعضی هایشان
قابل عرضه نیست.

(مهین خانم چندین دفترچه ضخیم پراز اشعاری که

هنوز بحالت دست خط است پیش رو دارد. نگاهی سریع به لابلای دفترچه‌ها میندازم و باورم نمی‌شود بانوئی در کنار همهٔ مسئولیتهای مادری توانسته باشد اینهمه سریع، چنین راحت اینهمه شعر روان و نغز بسراید. اشعاری که آنها را تایپ نکرده، نه فتوکپی شان کرده و خدای نکرده اگر بلائی بر سرشان بیاید حاصل اینهمه ذوق و احساس از میان خواهد رفت. می‌گوید: «این‌ها فقط حاصل ده سال عمر من در امریکا است». و من بخود می‌گویم ای کاش تایپ فارسی بلد بودم تا این اشعار را تایپ کنم و همتی کنم تا مهین خانم این جواهرات ناب را بصورت مجموعهٔ جدیدی بچاپ برساند، هر کس چنین کند صواب کرده است. ضمن ورق زدن دفترچه، از ایشان می‌پرسم ...

گیتی: مهین خانم راستی تا بحال چند بیت شعر سروده اید؟

مهین عمید: چندین هزار بیت، شمارش از دستم خارج شده، واقعا "نمیدانم".

گیتی: کدامیک از اشعارتان برایتان عزیزتر است؟ مهین عمید: همیشه آخرین شعر عزیز است. این شعر را که آخرین شعرم است در ژانویهٔ ۱۹۹۶ سروده‌ام.

فلک کردار می‌رقصد دل اندر سینهٔ تنگم
ز نام تو شفق آسا شود، مهتاب گون رنگم
نفس میسوزد از گرمای آتش خانهٔ سینه
چنان درخویش میسوزم که با خورشید هم سنگم
بسان موج می‌لغزد، ز مژگان اشک پالوده
چو سرما برده می‌لرزد، به لب‌ها صوت و آهنگم
به نای و ناله میماند، نوای گفته‌های من
جدا از تو چنان نالم، که پنداری شب آهنگم
بسرمای زمستانی شود مانند افکارم
چو گردابی خروشنده بخود پیچد دل تنگم
نمیدانم چه میدانی ز فریاد خموشیها

ز احوال چه می‌پرسی، به فریاد آمده چنگم
«نگاه» از فرط بی‌خوابی، به شام تار میماند
شده ساکن به یک گوشه، تو گوئی پارهٔ سنگم
گیتی: دربارهٔ چه موضوعی بیش از همه شعر

سروده اید؟ یا در حقیقت آن چه موضوعی است که هر چه بیشتر برایش بسرانید باز برایتان تازگی دارد؟

مهین عمید: بنظر دوستانم غم، یکی از ایرادهائی که از من میگیرند اینست که چرا همهٔ حرفهایم مملو از گله و غم است و از هر جا شروع کنم بالاخره به گریز به صحرای کربلا ختم میشود و همیشه ناچارم بگویم که

گر دایرهٔ کوزه ز گوهر گیرند

از کوزه برون همان تراود که در او است

گیتی: در دین یهود اشعار حضرت داود و سلیمان از محبوبیت خاصی برخوردارند. نظرتان بعنوان یک شاعرهٔ یهودی دربارهٔ این اشعار چیست؟

مهین عمید: احساس ستایش آمیزی نسبت به این اشعار دارم. البته موقعیت زمان و مکان را باید در نظر گرفت. سلیمان پادشاهی بود که در حین قدرت و اقتدار روح لطیفی داشت که بتواند آن کلمه‌ها را بگوید. قدرت و عقل او با احساس توأم بود و این زیبا است، قابل بحث است. بعضیها وقتی به عقل می‌رسند با احساس غریبه میشوند. باز لازم به تکرار است که در زمینهٔ این ادبیات من موقعیت زمان و مکان را در نظر میگیرم. بر این احساسم مردانی که می‌بایست با آنهمه گرفتاری در اطرافشان دست و پنجه نرم کنند، نوشتن این مسائل عاطفی برایشان تزکیهٔ نفس یا فرار از خشونتها بوده است. شاید هم من بیراهه می‌روم چون هر کس قیاس به نفس میکند و احساس مردم را در ترازوی خود می‌سنجد. از نظر من مناجات‌های داوید یک نوع تزکیهٔ نفس است. اشعار این دو پادشاه سرشار از احساس است.

گیتی: کدامیک از سوژه‌های مذهبی تا بحال الهام بخش شما در سرانیدن شعر بوده اند؟

مهین عمید: مسئلهٔ استر و مردخای برای من خیلی الهام بخش بوده. استر را اسطورهٔ شهامت و از خود گذشتگی زن یهودی می‌دانم، بهمین دلیل این داستان یا ماجرا را دوبار به شعر در آورده‌ام.

از شاعران دیگر به یونسکو فرستاده شد و در نشریه بین المللی یونسکو بچاپ رسید. با اینکه این شعر بسیار سنتی است و ترجمه آن مشکل است، مطلب مورد توجه قرار گرفت. به این شعر جایزه ای تعلق گرفت و بهمین دلیل نامم در کتاب Who's who هم آمد. شعر عامیانه «سرگردان» توسط یک مستشرق امریکائی ترجمه و در یکی از نشریات امریکائی بچاپ رسید. شعر دیگری بنام «سخن شناس» بعد از جنگ شش روزه سروده شد و توسط مرحوم «موسی کرمانیان» به زبان عبری ترجمه و در نشریات ایسرائل به چاپ رسید. در حال حاضر یک نفر در حال ترجمه مجموعه این اشعار برای دانشگاه های امریکا است ولی چون هنوز طبع و نشر نشده صحیح نیست درباره اش صحبت کنم.



مسئله قربانی شدن اسحق بدست پدرش هم از سوژه های مذهبی بشمار می رود که مرا تکان داده است و درباره اش نوشته ام. برای اورشلیم، خانه خدا هم شعری سروده ام. جسته و گریخته به هر مناسبتی اشعاری نوشته ام که متأسفانه قسمتی از آنها در ایران مانده.

گیتی: در پیشرفت کار شما موثرترین افراد چه کسانی بوده اند؟

مهین عمید: مادرم اولین مشوقم بود. ابتداء اشعارم را مخفی میکردم ولی او مجبورم میکرد همه را برایش بخوانم هنوز هم این اصرار را بخرج میدهد. ولی کلاً محیط خانواده ما محیط مستعدی برای پرورش استعدادها بود. پدرم مرد بسیار باسوادی بود. در ۷۰ سال پیش برای رعیت هایش مدرسه مختلط ایجاد کرده و از تهران برایشان معلم میبرد. او موجودی بود بسیار روشنفکر و متفاوت با همه. دانی هایم جزو اولین روزنامه نگاران یهودی بودند و برای نشریه هگنولا می نوشتند. مادرم شعرشناس بود، باهوش و نکته سنج بود. من عشق را در خانه از پدر و مادرم آموختم. در همدان ۶۵ سال پیش پدرم برای مادرم معلم سرخانه گرفته بود که انگلیسی و فرانسه و درس تار را بیاموزد. در دورانی که یکی از شرایط تحمیلی اش بر زنان این بود که دور دانسته ها خط بکشند در خانواده ما برای ادامه تحصیل دخترها هم اهمیت فراوان قائل بودند. برای ما در زمان کودکی داستانهای بچگانه تعریف نمی کردند، تمام صحبت از شاهنامه بود و اشعار شعرای معروف و سعی داشتند این اشعار را بما بی آموزند و بهمین دلیل خواهر و برادرم هم هر دو شعر میگویند.

گیتی: آیا اشعار شما فقط در نشریات فارسی زبان چاپ شده یا در نشریات دیگر هم بچاپ رسیده است؟

مهین عمید: سال ۱۹۷۲ میلادی که سال جهانی زن بود، یکی از اشعارم بنام «سبوی بی می» توسط سازمان زنان ایران به سه زبان فرانسه، انگلیسی و ایتالیائی ترجمه شد و همراه چند شعر

هراس

همه شب با هراس سرکردن
روزها سینه را سپر کردن
لحظه هر لحظه را به امیدی
از بد حادثه گذر کردن
هر زمان در زمان نیاسودن
دردل ماجرا خطر کردن
سود و سودای دل ندانستن
در قمار زمان ضرر کردن
خواندن و خواندن و نوشتن درد
روز و شب را عبث هدر کردن
از فراسوی عمر برگشتن
زیر و بالای آن شمر کردن
کشت اندیشه را نوردیدن
طلب از دشت بی ثمر کردن
همچو کبابوس دهشت افزائی
حاصل عمر را نظر کردن
عشق و نفرت زهم نیالودن
شرح این قصه مختصر کردن
با هراسی چوشام آخر عمر
در دل نیک و بد سفر کردن
ناشناسان آشناوش را
از دل مهربان بدر کردن
تا مگر مردمی بیاموزند
بیهوده کوششی دگرکردن
پی زدن در جماد انسان گون
آبسان رخنه در حجر کردن
به عبث تا نهان شویم از خلق
سر خود را بزیر پر کردن
سهم عشقی نبرده از هستی
دل بی عشق را سپر کردن
ره نبردن به عمق وهم و خیال
از کتابی خطی زبر کردن
با "نگاهی" که شسته دیده به اشک
سازشی با تف شرر کردن
همچنان دلککی زخنده تلخ
پوششی بهر چشم تر کردن
صد هزاران رقم بود بهتر
تا که با ابلهان بسر کردن

گیتی: راستی مهین خانم اینهمه اشعار نغز و زیبا
سروده اید چرا کتاب دومتان را منتشر نمی کنید؟
مهین عمید: در پهنه ادبیات فارسی شخص باید
خیلی پرجرات باشد تا اثری بدست مردم بدهد که
اگر نه ببری از نقص، لااقل نقائص کمتری داشته
باشد. به به های مردم آسان پذیر نمیتوان بسنده
کرد چون کتاب را کسانی می خوانند که حال
خواندن دارند و آنها از کسانی که شعر را میشنوند
بیشتر می فهمند و بهمین دلیل سند بی سوادی و
نادانی نباید به دست مردم داد.

* * *

شاعره خوب ما، مهین عمید، در نهایت
فروتنی گرایش به آن دارد که کارهایش به حد کمال
نزدیک باشد و همین وسواس، توأم با قریحه سرشار
و طبع روان است که باعث میشود اشعارش چون
شهد و شکر به مزاق خواننده خوش آید. ستوهای
مرا پایانی نیست ولی ساعت ها است مزاحم اوقات
با ارزش ایشان شده ام. وقتی منزلش را ترک
میکنم هوا مطبوع تر و دلنشین تر، گرمای آفتاب
دلچسب تر و روز روشن تر و زیباتر بنظر می آید.
از آن معدود روزهایی است که اگر چه موقتی،
موجی از احساس خوش بینی تفاله های بدبینی را
در قلبم به سوئی می زند و توان و قدرتی تازه در
خود می یابم. از اشعار زیبایی که برایم خوانده
است سرمستم، اشعاری که در طول این گفتگو تا
آنجا که خودم بیاد دارم سه بار اشک به دیده ام
آورده. به وجودش بعنوان یک الهه ادب فارسی
مفتخرم.

به یهودی تکلیف شده به دیدن اهل دانش
شکران بگوید، در دل شحیانو میگویم و از خداوند
می خواهم امثال مهین عمید را در جامعه ما
فزونی بخشد.

با تقدیم شعر محکم و پرمحتوای دیگری از
مهین عمید به خوانندگان شوفار، این گفتگوی
دلپذیر را به آخر می برم.

THE MORTGAGE STORE

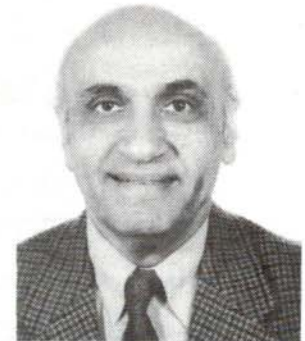
Financial Inc.



الكس كورن



ريموند اسحقیان



ایرج اسحقیان

MORTGAGE BANKER & BROKER - RESIDENTIAL & COMMERCIAL

وام برای: خرید املاک تجاری - املاک مسکونی

MORTGAGE BANKER

۱ - تصویب وام در شرکت ما بجای ارسال مدارک به بانکها (جلوگیری از اتلاف وقت)

CONVERT YOUR COMMERCIAL ADJUSTABLE LOAN TO FIXED RATE:

COMMERCIAL (MIXED USE) - (INDUSTRIAL) - (SHOPPING CENTER)

* 9.5% FIXED 10/30 YEARS LOAN

وام های تجاری خود را از نرخ های متغیر به ۹/۵ درصد ثابت تبدیل نمایید.

CREDIT CORRECTION

۲ - درست کردن کردیت شما (کردیت کارت - پوئن های منفی روی TRW یا سایر موسسات اعتباری)

افرادی که پس از درست شدن کردیتشان از شرکت ما وام میگیرند، مخارج درست کردن کردیت را نمی پردازند

SHORT PAY OFF - PRINCIPAL REDUCTION

۳ - کم کردن اصل وام به هر دلیل (ارزش ملک کمتر یا برابر وام و عقب افتادگی پرداخت اقساط)

برای اطلاعات بیشتر با تلفن های زیر تماس حاصل نمایید:

(800) 900 - (LOAN) 5626 (310) 596 - 6991 (714) 375 - 3333

EXT. 136 الكس كورن (ربانی)

EXT. 137 ایرج اسحقیان

Pager (310) 239 - 8700

* Rate subject to change without notice. Qualifications do apply.

سیر و سفری در دنیای ژن ها

بخش اول

چگونه دانشمندان ژنتیک به محل و ساختمان یک ژن

و معایب آن پی می برند

در سال ۱۹۶۸ در دانشگاه تهران، پرفسور رهبر موفق به کشف هموگلوبین خاصی شدند که در بیماران مبتلا به مرض قند وجود دارد و اهمیت زیادی در کنترل بیماری مزبور دارد. این کشف باعث دستیابی به این واقعیت گردید که هموگلوبین مزبور باعث نارسائی های کلیه، اعصاب، چشم و رگهای بدن میگردد. این کشف عمده باعث گردید که در کتب و رساله های پزشکی گوناگون، بویژه کتابی که از سوی دو تن از استادان دانشگاه هاروارد منتشر شده، درباره کشف پرفسور رهبر و سایر اکتشافات حاصل از این دستاورد پژوهشی به تفصیل سخن بگویند.

سازمان بیماران قند امریکا در گردهمائی بزرگی که در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۹۶ در سانتاباربارا تشکیل گردید بزرگترین جایزه خود را بنام Lifetime Scientific Achievement Award به ایشان اعطاء نمود و همچنین کمیته اجرائی «سازمان اروپائی تحقیقات بیماری قند» در کنفرانسی که در ماه سپتامبر آینده در وین پایتخت اطریش برگزار میگردد، به ایشان مقام «عضو افتخاری» این سازمان را اعطاء مینماید.

با تبریک به پرفسور شموئیل رهبر، عضو برگزیده هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی.

چون نقش ژن ها و سالم بودن شان مهمترین عامل سلامتی جسم و روان انسان است و معایب ارثی و یا اکتسابی ژن ها تاثیر قطعی در مستعد شدن به ابتلاء بیماری های مختلف جسمی و روانی دارد، کوشش عظیمی در جهان برای شناختن معایب ژن ها در ایجاد بیماری ها در جریان است.

یک زمانی بود که ژن بصورت یک موجود وصفی و خیالی بصورت مبهمی در فکر انسان وجود داشت یعنی، می دانستیم که چیزهائی به اسم ژن وجود دارند که خصوصیات بدن موجود زنده را تعیین می کنند مثل ژن قد، رنگ چشم، رنگ پوست و رنگ مو و فرم عضلات و غیره. کارش

را حدس می زدیم، وصفش را می شنیدیم اما نمی دانستیم چیست و کجاست چه شکل است و از چه درست شده و چطور کار می کند. اما امروزه خیلی از ژن ها شناخته شده و جنس آنها معلوم گردیده و محل و آدرس آنها هم شناخته شده است - یعنی ژن ها از صورت توصیفی و خیالی بصورت یک موجود فیزیکی و قابل لمس و اندازه گیری در آمده است.

خوشبختانه پیشرفت علوم و پیدا شدن روش های بررسی مواد سازنده بدن و سازنده ژن ها کمک زیادی به موفقیت دانشمندان نموده است که اولاً ارتباط کار یک ژن مخصوص را با یک بیماری بشناسند و بعد محل و موقعیت آن ژن را و ساختمان آن را شناسائی کنند و احیاناً آن ژن مخصوص را بطور خالص در آزمایشگاه تهیه کنند و بفهمند که مثلاً یک ژن و ماده ای که آن ژن در بدن درست می کند چه عمل حیاتی در دنیای پیچیده سلول زنده اجرا می کند.

چند تا ژن در بدن یک انسان وجود دارد؟

برای اینکه با بیان ساده ای این مطلب را توضیح بدهم اجازه دهید چند مثال ساده در این زمینه بیاورم: بر طبق محاسبات دانشمندان، در بدن یک انسان در حدود یکصد هزار ژن مختلف فعالیت دارند و هر سلول بدن انسان نسخه های تمام این یکصد هزار نوع ژن را در هسته خود که مثل صندوقچه است نگاهداری می کند. هر سلول بدن بطور کامل دو نسخه از همه یکصد هزار ژن را در گنجینه خود یعنی در هسته دارد. سلولهای مختلف بدن از این لحاظ با هم فرقی ندارند مگر سلولهای جنسی یعنی اسپرماتوزئید و اوول که بجای دو نسخه از هر ژن فقط یک نسخه از تمام صد هزار ژن را در خود دارند.

هر ژن در حالی که در روی رشته حیات (DNA) محل معینی دارد مسئول ساختن یک ماده حیاتی است مثلاً یک آنزیم یا هورمون که کار

مهمی را در سلول زنده انجام می دهد. در حقیقت هر ژن نقشه و قالب یک ماده حیاتی است در هسته سلول از هر ژن یک فتوکپی از نقشه ها و قالب ها تهیه می شود و از روی این نقشه و قالب ماده زنده ای در سلول ساخته می شود. درست مثل یک کارخانه صنعتی بسیار بزرگ که نقشه ها و قالب ها در اطاق فرماندهی کارخانه نگاهداری می شود و کپی نقشه ها و دستورات و قالب ها به کارخانه فرستاده می شود تا از روی آنها یک محصول مورد نیاز در کارخانه ساخته شود.

یکصد هزار ژن سلولی به دنبال یکدیگر روی رشته حیات مثل مهره های تسبیح قرار گرفته اند و سرشته این رشته حیات هم معلوم نیست کجاست، مثل یک کلاف کاناوا که بهم فشرده شده و هسته سلول را تشکیل می دهد. اما نه آدرس هر ژن و محل آن روی رشته باریک حیات معلوم است و نه هیچ جا روی یک ژن نوشته شده که مثلاً من ژن مربوط به رنگ چشم هستم یا من ژن قد و بالای آدم هستم. بهمین دلیل پیدا کردن یک ژن مخصوص یا معیوب در میان یکصد هزار ژن دیگر نظیر این است که کسی بخواهد دنبال یک جنایتکار در قاره امریکا به جستجو پردازد در حالی که نه عکس و اسم و رسمی از آن شخص دارد و نه می داند چکاره است و کجا زندگی می کند.

چطور آدرس یک ژن شناخته می شود

اولین کاری که دانشمندان ژنتیک شروع کرده اند اینست که جاهای مختلف این نوار طولانی رشته حیات را علامت گذاری کنند که بعد محل هر ژن را با نزدیک و یا دور بودن با یکی از این علامت ها مشخص نمایند - مثل یک جاده که بین دو شهر کشیده می شود و جاده با سنگ های کیلومتر شمار (Land Mark) در فاصله هر مثلاً یک کیلومتر علامت گذاری شده است - آسان هم نیست! فرض کنیم هر ژن روی رشته حیات و یا

جاده زندگی معادل یک شهر باشد - حالا یکصد هزار شهر داریم که باید علامت گذاری شود. دور کره زمین چهل هزار کیلومتر است اگر جاده صد هزار کیلومتری بخواهیم داشته باشیم این جاده باید دو و نیم دور کره زمین کشیده شود و اگر فاصله بین دو شهر یک کیلومتر باشد، باید یکصد هزار سنگ کیلومتر شمار (مارکر) درست کنیم و نصب کنیم «که هر سنگ کیلومتر شمار نزدیک یک شهر باشد». مثلاً از لوس آنجلس تا تهران که حدوداً پانزده هزار کیلومتر است باید ۱۵ هزار سنگ کیلومتر شمار نصب شود. شهر ویکتورویل بین سنگ کیلومتر شمار ۱۸۰ و ۱۸۱ قرار دارد، لاس وگاس بین سنگ ۴۱۶ و ۴۱۷ لندن نزدیک سنگ شماره ده هزار و زاگرب بین سنگ ۱۲۱۵۵ و ۱۲۱۵۶ قرار گرفته. راننده ماشین تکلیفش معلوم است در لوس آنجلس کیلومتر شمار ماشین را روی صفر می گذارد و پس از پیمودن ۱۸۰ کیلومتر می فهمد نزدیک شهر ویکتورویل است.

در مورد یکصد هزار ژن باید یکصد هزار علامت مارکر مثل سنگ کیلومتر شمار درست کرد «که هر علامت نزدیک یک ژن باشد» که بتوان آدرس ژن را نزدیک آن مارکر مشخص کرد. حالا گذاردن سنگ کیلومتر شمار روی جاده آسان است. یک اتوموبیل و دو نفر مهندس هر یک کیلومتر که ماشین می رود توقف می کند و سنگ مخصوص آنجا را نصب می کنند و علامت می گذارند، اما رشته حیات خیلی باریک و بسیار بهم فشرده است و فقط موجوداتی که قدشان باندازه چند اتم باشند می توانند روی این رشته راه پیمائی کنند. بنابراین کار بسیار مشکل و نشدنی بنظر می رسد. اما قدرت علم برتر از این مشکلات است و تا این ساعت که این مطلب را می نویسم پنجاه و سه هزار علامت و مارکر در پنجاه و سه هزار نقطه در روی رشته حیات (DNA) انسانی علامت گذاری شده است و تا سال دو هزار میلادی جمعاً یکصد هزار مارکر و علامت در روی این رشته حیات مشخص

خواهد شد یعنی یک علامت مارکر نزدیک بهر ژن قرار خواهد گرفت (مثل یک سنگ کیلومتر شمار نزدیک به هر شهر در مثال بالا). باید در این جا بگویم که رشته حیات (DNA) در هسته سلول انسان که آنرا می شود به نوار ضبط صوت تشبیه کرد بصورت ۲۳ جفت کلافه کانوا بسته بندی شده و در هسته سلول بطور فشرده قرار دارد - یعنی یکصد هزار ژن جمعاً روی ۲۳ کلافه وجود دارد و از هر کلافه یک جفت وجود دارد که بهم شبیه هستند و هر کلافه بنام کروموزوم نامیده می شود که تعداد معینی از ژن ها را در بردارد. بعضی کروموزوم ها درشت ترند و تعداد بیشتری ژن روی آنها قرار گرفته - بعضی کوچکتر و تعداد کمتری ژن روی آنها وجود دارد، ولی جمعاً همه شامل یکصد هزار ژن می شوند. از روی شکل و بزرگی کروموزوم ها، آنها را از شماره یک تا ۲۳ شماره گذاری کرده اند و این کروموزوم ها با میکروسکوپ در درون سلول قابل دیدن هستند. گاهی با میکروسکوپ می توان معایب این کروموزوم ها را تشخیص داد - حالا وقتی یک ژن را تشبیه به یک شهر کردیم - یک کروموزوم مثل یک قاره بزرگ است که تعداد زیادی شهر و شهرک دارد.

چه اهمیتی دارد که محل یک ژن معلوم گردد

ممکن است شما سئوال کنید که چه فایده ای دارد که محل ژن پیدا شود؟ جواب اینست که مثلاً وقتی پژوهندگان دنبال ژن مسئول سرطان پستان فامیلی جستجو می کردند - اولین بار در آزمایشگاهی در امریکا معلوم شد که ژن سرطان پستان روی جفت کلافه کروموزومی شماره ۱۷ در منطقه ۲۱ آن قرار گرفته. فوراً در سراسر جهان محققین با در دست داشتن محک های مخصوص آزمایش این منطقه مخصوص، تمام بافت های سرطانی بیماران خود را با این محک مورد آزمایش قرار دادند و معلوم کردند که نتیجه آزمایش مثبت است یعنی علت اصلی این نوع سرطان پستان عیب

آن ژن مخصوص بوده است که در تمام بیماران وجود داشته است و این ژن در اختیار دانشمندان قرار گرفت که بدنبال یافتن درمان آن بروند.

جاده طولانی و رشته دراز ژن ها

اما اهمیت شناختن شاخص ها (مارکر) و علامت گذاری در رشته حیات که هر علامت نزدیک یک ژن باشد (یعنی کیلومتر شمار در جاده حیات) خیلی بیشتر از این هاست. باز اجازه دهید چند مثال برایتان بیاوریم:

اولاً در قرار دادن علامت ها و کیلومتر شمار جاده ها جنس کیلومتر شمار معمولاً از سنگ است که روی آن کیلومتر مربوطه نوشته شده است. چون جاده از سنگ درست شده و کیلومتر شمار هم از جنس سنگ می باشد - همین شباهت هم در علامت ها و شاخص های ژنتیکی وجود دارد یعنی علامت ها در حقیقت یک ژن شناخته شده و یا قطعه ای از ماده سازنده ژن ها یعنی (DNA) می باشد که این علامت ها بفاصله معینی از یکدیگر در روی رشته حیات قرار دارند - مثل دو سنگ کیلومتر شمار جاده که از هم یک کیلومتر فاصله دارند. در ژن ها فاصله های بین ژن ها و یا بین علامت ها (مارکرها) با واحد ژنتیکی تعیین می شود. مثلاً فاصله دو علامت از یکدیگر "یک سانتی مورگان" است.

مثلاً آدرس ژن سازنده هموگلوبین اینطور روی رشته حیات مشخص می گردد که: ژن هموگلوبین روی کروموزوم شماره ۱۱ در منطقه ۲۲ بین سنگ مارکر شماره ۱۱۳۵۶ و ۱۱۳۵۷ قرار گرفته است. حالا برویم به دنبال مطلب اصلی یعنی چگونگی پیدا کردن محل یک ژن مورد نظر بوسیله ارتباط دادن آن ژن با شاخص ها و علامت های ژنتیکی.

باز باید در اینجا چند تا مثال ساده بیاورم - فرض کنید شما توی خیابان یا مهمانی فردی را می بینید که بینی بزرگی دارد. از روی

تجربه ذهنی حدس می زنید که این مرد ممکن است از نژاد یهود باشد - همینطور موهای قرمز وحنائی از خصوصیات نژادی یهودیان است. شخص دیگری را می بینید که نسبتاً قد کوتاه است و شکل پلک ها و چشم او به اصطلاح مونگولی است، حدس می زنید که این شخص از نژاد چینی است و یا ژاپونی. پوست سفید و چشم آبی رنگ علامت و مارکر نژاد اروپایی و رنگ تیره و موی تیره و فرفری شاخص و علامت نژاد آفریقائی است. در این موارد شما از روی نشانه ها و علامت های ظاهری به خصوصیات ارثی و ژنتیکی پی برده اید: - شکل بینی - موی قرمز - مونگولی بودن چشم ها - تیره بودن رنگ پوست و موی تیره و فرفری همه علامت یا مارکر ژنتیکی هستند. مثال دیگر:

در امریکا که گاوداری صنعت بزرگی است موسسات بزرگ دام پروری که اغلب برای بهبود نوع گاو و تولید شیر بیشتر گاوهای خوب و مناسب را برای جفت گیری و بوجود آوردن گاوهای با شیر زیادتر بکار می برند مدتها مشاهده می کردند که بعضی گاوهایی که روی پوست سفیدشان خالها و لکه های قهوه ای رنگ درشت وجود دارد مقدار شیر بیشتری تولید می کنند و گوساله هایی که از همان مادر دنیا می آید اگر خالدار نباشد شیر کمتری تولید می کنند و عملاً معلوم شده بود که بین وجود این لکه ها و خال های قهوه ای و تولید شیر زیاد ارتباط مستقیمی وجود دارد و مثل اینکه این دو خاصیت با هم به گوساله ها به ارث می رسند یعنی وجود خال قهوه ای و تولید شیر زیاد. اخیراً پژوهندگان نشان داده اند که در حقیقت این ارتباط وجود دارد و ژن مربوط به خال قهوه ای و ژن تولید شیر زیاد در روی رشته حیات (DNA) کاملاً نزدیک هم قرار دارند و همسایه هستند و همیشه با هم به ارث می رسند.

بقیه در شماره آینده

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خیره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI
CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981



شهین «صراف» دردشتی

نقاشی که آثارش

صاحبنظران آکادمیک را

به خود جلب کرده است

به عنوان نمونه؛

در تابلوی جوهر آفرینش مقام زن، با شکلی اسطوره‌ای، چنان بر پرده کشیده شده که به وضوح یادآور اهمیتی است که زن، به عنوان موجودی که زندگی در بطن‌اش شکل می‌گیرد، دارد که این خصیصه او را با طبیعت یکی می‌کند.

تابلوی ژاندارک، زنی که یک روز از جانب کلیسای کاتولیک به جرم جادوگری سوزانیده شد، و روز دیگر، از جانب همان کلیسا، به مقام تقدس نایل آمد و در صف مقدسین قرار گرفت! در واقع تکرار این فاجعه در زندگی زنان به ویژه در جوامع عقب‌نگهداشته شده را، نشان می‌دهد. شاید نیاز و تشنگی مفرط ما ایرانیان برای شکوفا شدن استعدادهایی که در میان ما وجود دارد، ما را بر آن بدارد که از شکوفایی چنین استعدادهایی، بیش از اندازه ستایش کنیم و به اصطلاح دست به اغراق بزنیم! اما، این امر در مورد آثار شهین دردشتی مصداق ندارد. چرا که، هر وقت نمونه آثارش برای دریافت تایید به جهت برگزاری نمایشگاه به مراکز آکادمیک فرستاده می‌شود، بلافاصله مورد استقبال قرار می‌گیرد و پروانه برای برگزاری نمایشگاه، صادر می‌شود. از جمله این مراکز دانشگاه‌های هاروارد و کلمبیا هستند که نمایشگاه این نقاش پس از یو. سی. ال. ای در آن جاها برگزار خواهد شد.

روز یکشنبه ۳ تیرماه، برابر با ۲۳ جون، در باشگاه استادان دانشگاه کالیفرنیا - لس آنجلس، نمایشگاه آثار هنری خانم شهین دردشتی برگزار گردید که با استقبال بسیار زیاد روبرو شد. برای خانم دردشتی آرزوی موفقیت مینمائیم.

برگزیده‌ی آثار نقاشی و برداشت‌های هنری شهین "صراف" دردشتی، در قالب کتابی بسیار نفیس، با محتوایی کاملاً تازه و بی‌سابقه، به دو زبان فارسی و انگلیسی از طرف کانون پژوهش و آموزش چاپ و پخش شده است. این کتاب نمونه بارزی است از شکوفایی هنر زن ایرانی در این سوی مرزهای میهنمان.

اهمیت این شکوفایی بیشتر از این نظر قابل توجه است که به سهم خود خلاء حضور ناکافی زنان ایرانی در عرصه هنر نقاشی را پُر می‌کند.

شهین دردشتی، گرچه یک نقاش امپرسیونیست است، اما در آثارش سبک‌های رئالیستی، آبستره و اکسپرسیونیستی نیز، آن هم در یک سطح بالا از توانایی معمولی، دیده می‌شود. شهین دردشتی، خود را هنرمندی با تعهد اجتماعی، به ویژه در قبال جامعه زنان معرفی می‌کند و می‌گوید:

« ... این تعهد را از طریق سوژه‌هایی که برای نقاشی انتخاب می‌کنم نشان می‌دهم.»

به کار گرفتن سوژه‌های اجتماعی در نقاشی تازگی ندارد. اما تفاوت کار این نقاش در این است که همه سوژه‌هایش تازگی دارد که گاه در آثار نقاشان دیگر، شاید نشود دید.

بدون شک می‌توان ادعا کرد که در اکثر آثار نقاشان متعهد مضامین به صورت استعاری بر روی پرده کشیده می‌شود، به خصوص آنانی که در محیط‌های اختناق آمیز پرورش یافته‌اند، و حال آن که، سوژه‌های اجتماعی این نقاش به همان صورتی که هستند و یا بگونه‌ای عریان و غیر استعاری نشان داده می‌شوند.

اسرار برجهای سالیانه و فال گیری



- حوت است.

۱۲ برج در آسمان وضع ثابتی دارند و خورشید نیز جزو ثوابت است. زمین که سیاره است بدور خورشید دوران و حرکت انتقالی دارد و ضمن گردش بدور خورشید هر سی یا سی و یکروز از برابر یکی از برج ها میگذرد. هرگاه خورشید و زمین و یکی از برجها در یک خط ردیف قرار گیرند آن ماه بنام آن برج خوانده میشود. مثلاً وقتیکه خورشید و زمین و برج حمل در یک خط ردیف قرار گیرند ماه حمل است و پس از سی و یکروز که زمین در دوران خود بدور خورشید از برابر حمل گذشت در برابر برج ثور واقع میشود و سپس از برابر برجهای دیگر بترتیب با زمانی سی و یکروز یا سی روز و در آخرین مرحله از برابر برج حوت در مدت ۲۹ یا ۳۰ روز خواهد گذشت و دور کامل انتقالی زمین تکمیل شده و مجدداً سال نو

زودیاک یا منطقه البروج عبارت از دوازده مجموعه ستارگان ثابت است که هر مجموعه بفاصله ۳۰ درجه از یکدیگر بر روی کمر بند دایره ای شکلی در آسمان کروی قرار دارند.

هر یک از این مجموعه ها خود از چندین ستاره ثابت تشکیل شده اند و با اینکه دوری ستاره های تشکیل دهنده هر مجموعه از زمین متفاوت است، از زمین در یک سطح دیده میشوند. هر یک از این مجموعه ها را برج نامیده و بشکل حیوانات زینتی تصور نموده اند. بااستثنای برج لیبرا (میزان) هر یک از آنها را بنام حیوان شناخته شده زمینی نامگذاری نموده اند که بعداً دلیل این نامگذاریها شرح داده میشود.

در نجوم خاورمیانه اسامی این برجها بترتیب برج حمل - ثور - جوزا - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو

تکرار خواهد شد و مدت کامل سال شمسی ۳۶۵/۲۴ شبانه روز میباشد.

در قدیم تا قرون وسطی یعنی تا قریب پانصد سال پیش عقایدی درباره اثرات نیروی هر یک از برجها بر روی انسانها با تقارن روز تولد آن شخص با یکی از برجها در بین مردم شایع بوده و گروهی از منجمین برای هر یک از برجها و تقارن آن با تولد شخص و با حرکات و موقعیت سایر سیارات منظومه شمسی و کره ماه تولید اثراتی را در سرنوشت و حالات اشخاص تعبیر کرده بودند که جنبه فال گیری و سرنوشت خوانی داشته و امروزه پس از شناسائی علمی نیروی طبیعت و فرضیه های بوجود آمدن سیارات و عمده آن کشف قوانین جاذبه عمومی و سرعت نور و تکامل دستگاههای ردیابی ستارگان و اندازه گیری فواصل آنها با زمین و شناسائی مواد ساخت هر ستاره با دستگاه های انکسار نور و قوانین مربوطه به اتم افکار بشر متوجه واقعیات کائنات شده و توجه به این مسائل تصویری کمتر گردیده بطوریکه امروزه فال بینی جنبه تفریحی آن بیشتر شده.

منظومه شمسی:

منظومه شمسی که زمین جزو آنست و کره خورشید در مرکز آن واقع شده و دارای قدرت عظیم کمک به تولید و رشد نباتات و جانداران و انسان زنده روی زمین است، در فاصله ۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه نوری زمین قرار دارد و با نیروی جاذبه خود زمین و هشت سیاره عظیم دیگر و قمرهای آنها را در فضا پایدار نگه داشته و بدور خود میگرداند. اثر نیرو و انرژی موثر خورشید بهیچوجه قابل مقایسه با نیروی برج ها نیست که فی المثل یکی از آنها مثل برج حمل (که شامل مجموعه ۴۳ ستاره است) ۱۵۰ سال نوری با زمین فاصله دارد و نزدیکترین ستاره این مجموعه ۷۵ سال نوری از زمین دور است و میدانیم که بموجب قانون جاذبه نیوتون اثر نیروی جاذبه دو سیاره با مجذور فاصله بین آنها نسبت معکوس دارد یعنی هر چه دو سیاره از هم دورتر باشند نیروی موثر آنها بر هم با

مجذور فاصله بین آنها کمتر میشود و این مقایسه میرساند که نیروی موثر برج حمل بر روی زمین و موجودات آن در برابر نیروی خورشید صفر است.

یکی دیگر از نیروهای اساسی کائنات نیروی اتمی است. و خورشید یکی از عظیم ترین منبع انرژی اتمی است و دائما در سطح آن اتم هیدروژن در اثر حرارت زیاد به اتم هلیوم و بعد به اتم سایر شبه فلزات و فلزات تبدیل میگردد و انفجارهای هیدروژنی در سطح خورشید با دوربین های قوی تلسکوپی با بیش از چند کیلومتر ارتفاع در سطح خورشید مشاهده شده. دانشمندان، با کمک دستگاه انکسار نور تشکیل و موجود بودن تمام فلزات و شبه فلزات را در سطح خورشید تأیید نموده اند و نظیر همان شبه فلزات و فلزات در سطح زمین مشاهده میشود.

با توجه به این اکتشافات و در نظر گرفتن این واقعیت که نور و حرارت خورشید باعث رشد نباتات و ادامه حیات نباتات و حیوانات و انسان بر روی زمین است، در اینجا این سوال مطرح است که نیروی کدامیک از برجها میتواند با خورشید قابل مقایسه بوده و یا بر آن اثر بگذارد؟

وجه تسمیه برجها:

قبلاً باید متذکر شد با اینکه فصول بهار و تابستان و پائیز و زمستان را با تقارن برجها شرح داده اند، چهار فصل سال از طرز و شرائط گردش زمین بدور خورشید و تمایل محور زمین نسبت بسطح مدار خود بدور خورشید احداث میشود و برجها هیچگونه زلی در فصول زمین ندارند.

بهار: محور زمین عمود بر سطح مدار گردش زمین بدور خورشید است و نیمکره شمالی و جنوبی زمین بیک فاصله از خورشید میباشد. محور زمین (که از قطب شمال و جنوب عبور فرضی نموده). وقتی در نیمکره شمالی بهار است، در نیمکره جنوبی زمین پائیز میباشد.

تابستان: در اول تابستان قطب شمال زمین به خورشید نزدیکتر شده و محور زمین ۲۳/۵ درجه مایل شده و قطب شمال و نیمکره شمالی در معرض

۴ - سرطان: شروع گرمای تابستانی و شروع عقب گرد قطب شمال و ذخیره گرما و تولید مثل خرچنگ.

۵ - اسد: شیر نماینده شدت هوای تابستانی.

۶ - سنبله: خوشه های فراوان گندم، جو، ذرت و حبوبات.

۷ - میزان: شروع مجدد برابری شب و روز.

۸ - عقرب: رطوبت هوا و فراوانی تولید و زردی درختان.

۹ - قوس: موسم شکار حیوانات.

۱۰ - جدی (بُز): شروع بلند شدن مدت روز و عبور خورشید از معبر نیمکره جنوبی به نیمکره شمالی.

۱۱ - دلو: بارانهای زیاد و آب فراوان و جریان آب زیاد در رودخانه ها.

۱۲ - حوت (ماهی): حرکت ماهیها از دریاها بطرف رودخانه ها برای تخم گذاری و صید فراوان ماهی.

تابش عمودی نور خورشید واقع میشود. باین ترتیب قطب شمال شش ماه روز و نیمکره شمالی در تابستان و روزهای طولانی تر واقع میشود.

پائیز: در سه ماهه سوم مجدداً محور زمین عمود بر مدار خود است و نیمکره شمالی و جنوبی بطور مساوی از نور و حرارت خورشید استفاده میکنند. زمستان: در سه ماهه چهارم باز محور زمین نسبت بمدار خود متمایل شده و ایندفعه قطب و نیمکره جنوبی بطرف خورشید متمایل شده و قطب شمال از خورشید دورتر شده و دوره زمستانی آن شروع و قطب شمال در شش ماهه شب فرو میرود و برج ها بهیچوجه دخالتی در این حالات زمین ندارند.

۱ - حمل (گوسفند): اولین ماه بهار دوره رشد نباتات در اثر تعادل هوا و حرارت و تولید مثل گوسفندان که بزرگترین منبع تغذیه انسانها است.

۲ - ثور (گاو): توسعه وسیع علفزارها و تولید شیر فراوان توسط گاو و تولید مثل فراوان آن ها.

۳ - جوزا: گله ها و رمه ها فراوان گاو و گوسفند در روی سطح زمین.

املاک در اسرائیل

اگر مایل به فروش، خرید یا ساختمان در زمین خود در اسرائیل هستید

ما میتوانیم به شما بهترین پیشنهاد و راهنمایی را بدهیم

لطفاً با نشانی ما در اسرائیل تماس حاصل فرمائید

Sinai Mashian

Dizengoff St., 50 - Unit 1309
Tel Aviv, 64322
Israel.

Tel: 972 - 3 - 629 5879
Fax: 972 - 3 - 629 5879
Mobile: 972 - 05 - 317 221

کیتترینگ گلت کاشر جک بروخیم رویال کیتترینگ

**Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Berookhim**
زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)



برگزار کننده جشنهای شما

در هتلهای لوس آنجلس و مکان های مورد نظر شما

با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سروس.

برای پیدا کردن سالن به شما یاری می دهیم.

۹۹۹۳-۴۵۸-(۳۱۰)

(310) 458 - 9993

کیتترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)

واقع در خیابان ویلبر

نامه به سردبیر



یکی از صفات نوراله خرازی، نویسنده خوب ما، فروتنی و وارستگی پیش از حد اوست که همیشه بما تکلیف میکند از چاپ نامه های تعریف آمیز از ایشان خودداری نمایم. دو نامه ایرا که در زیر بچاپ رسیده، پیش از چاپ برایشان فرستادم و کسب تکلیف کردم که آیا اجازه میدهند که این احساسات از دل برآمده را در شوفار منعکس کنیم یا نه.

نامه ها با توضیح استادمان نوری بشرح زیر بازگشت داده شد:

سردبیر گرامی

یکی دو نامه مملو از تعریف و تمجید از حقیر را برای بنده فرستاده اید و درباره چاپ آن در شوفار استفسار فرموده اید.

قدر مسلم این است که هیچکس از تعریف بدش نمی آید و هرچه مدح و تمجید پُر آب و تاب تر باشد و درباره آن غلو شده باشد نشسته و کیف آن زیادتر است گرچه فرد تمجید شده در دل میدانند این خبرها نیست و نویسنده نامه از روی حُسن ظن از گاه کوهی ساخته است.

نامه های آقای دکتر شعاع و آقای سوفر از این تیپ است و آشی است که یک وجب روغن روی آن است ولی باید گفت مدح زائدالوصف این خطر را دارد که فرد مورد تمجید قرار گرفته گاه خودش را گم میکند و این شبهه برایش پیدا میشود که

علی آباد هم شهری است.

ولی گروهی هم هستند که وقتی مورد تعریف و تمجید قرار میگیرند اگر با خود صادق باشند یکنوع شرمساری برایشان دست میدهد چون در دل میدانند چنته خالی است و گاه شک میبرند نویسنده نامه آنها را دست انداخته است.

حقیر خوشبختانه یا بدبختانه جزء گروه شرمساران هستم و بجای خود را گم کردن دست و پایم را گم میکنم ...

بهر حال بعد از همه این مقدمات و جانماز آب کشیدن های حقیر و گرد و خاک کردن ها و ناز و غمزه آمدن های ابتدای این نامه، در پاسخ به پرسش شما که این نامه های تمجید را چاپ بفرمائید یا نه: برادر جان نیکی و پرسش!!!

نوری

آقای سردبیر

با تقدیم سلام و آرزوی موفقیت هرچه بیشتر برای نویسندگان و مدیران آن نشریه، مقاله نوشته شده توسط آقای نوراله خرازی در شماره ۱۰۰ صفحه ۴۱ را با دقت خواندم و هزار بار به نویسنده آفرین گفتم و دریغم آمد که این احساس قلبیم را بازگو نکنم چون هرچه در نوشته آقای خرازی دیدم واقعیت است و انشالله دامن نفرین های همه جوامع بشری بزودی دامن گروه نفرین شده حماس را خواهد گرفت.

آقای خرازی عمرت دراز و دستت پر قدرت و همتت همیشه برقرار باد

ارادتمند - سوفر

آقای سردبیر

این نامه ایست از دل برآمده به نوراله خرازی.

نوری جان دست مریزاد واقعا دست مریزاد و احسنت به تو این همشهری گرامی با آن قلمت که شیوا می نویسی و ساده و سهل و ممتنع.

فراموش کرده بودند ولی تو که چهل سال است در خاک بیگانه ای، عشق به صدای بنان و تار نی داود و شعر حافظ و سعدی و بالاخره فرهنگ عامیانه اسرائیل های کاشان «کف گریفا...» را براحتی روز اول در ذهنت داری و همین هاست که مرا مست می کند.

ارادتمند - دکتر شعاع

آقای سردبیر

شوفار بطور مرتب بوسیله دوست و آشنای صمیمی خودم آقای الیاس اسحاقیان بدستم میرسد که همیشه برای من لذت بخش و جالب بوده، بخصوص از موقعی که خانم گیتا کروویان سردبیری قسمت انگلیسی آنرا عهده دار شده اند، بهبودی و شکوفائی چشم گیری در این مجله احساس میکنم. روی جلد بخش انگلیسی شماره ۹۹ شوفار نیز یکی از تابلوهای زیبای خانم طوبی کروویان بچاپ رسیده بود با این وعده که در شماره های آینده با ایشان مصاحبه ای انجام گیرد. از آنجا که من با این بانوی هنرمند و خانواده شان آشنائی طولانی دارم و میدانم که ایشان بر هنرهای سه گانه نثر و شعر و نقاشی تسلط کامل دارند، بی صبرانه در انتظار این مصاحبه میباشم.

پاریس - صادق طوییا

راستش را بخواهی هر وقت شوفار بدست من میرسد، اول بسراغ نوشته های تو میروم، نوشته هائی زیبا و ساده با یک دنیا معنی و ملاحظه که در ذهنم جوزقند و گلاب قمصر تداعی میشود و تا آن مقاله را نخوانم آرام نمی گیرم. حُسنِت باتفاق ملاحظه جهان گرفت آری به اتفاق جهان میتوان گرفت

تو جهان قلم را تسخیر کرده ای ... در این روانی ها یک آنی وجود دارد که در کمتر نوشته ای میتوان دید. مثل بابا لنگ دراز اثر جان وبستر که تا بحال ده ها بار تجدید چاپ و به اغلب زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است و طرفه اینکه بیش از سی چهل صفحه حجم ندارد و نویسنده بدینوسیله به خواننده میگوید که لازمه یک نوشته خوب کاغذ سیاه کردن نیست. کشش این کتاب طوری است که از کودک دبستانی تا استاد ادبیات را به خود جلب می کند و در هر سطری شاهد از چندین کتاب دیگر میآورد که اعجاب آور است.

روی این حساب من هر وقت نوشته ای از تو را میخوانم بیاد او یا آناتول فرانس می افتم که او هم در شاهد آوردن ید بسیار طولانی داشت و حالا نمی دانم که روح کدامشان در قلم تو حلول کرده است.

گاهی اوقات من خنده ام میگیرد از ایرانی هائیکه هنوز یکسال نشده بود به امریکا آمده بودند فارسی را که زبان مادریشان است

Dr. Esagoff

داروخانه هپس

دربورلی هیلز

دکتر آشر اسحق اف

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین تر از و بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

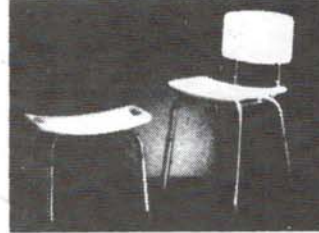
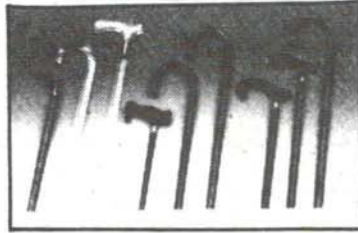
- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

CENTURY PHARMACIES
& HOME HEALTHCARE CENTER

داروخانه های سنچری

و مرکز وسائل سلامتی و بهداشتی در منزل

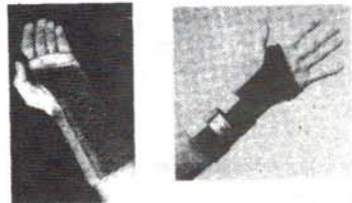
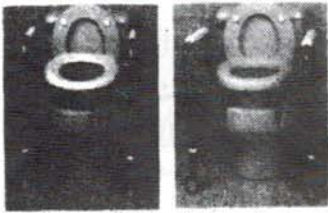
داروخانه ای که کلیه نیازهای دارویی و بهداشتی شما را برآورده می کند
با موجودی فراوان از انواع داروها و محصولات بهداشتی



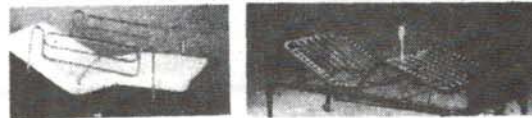
تحويل مستقیم دارو به منازل و از طریق پست

تخفیف مخصوص سالمندان

ما قیمت‌های داروخانه های بزرگ آمریکا را از قبیل Thrifty و Save-On می شکنیم



جوراب واریس - کرسی های طبی - کمربند های طبی
برای سرویس سریعتر
از پزشک خود بخواهید
نسخه شما را برای ما فکس کند
کلیه انواع وسایل مخصوص سالمندان ،
تخت های الکتریکی بیمارستانی



در سه نقطه مختلف لوس آنجلس کاملاً در دسترس شما

وست لوس آنجلس

۱۱۸۷۰ سانتا رینکا بلوار
۳ بلاک شرق باندی در شایینگ سنتر صورتی رنگ
(310) 473-1568

ولی

۱۸۲۵۴ شرمین وی
جنب میلرز مارکت
(818) 708-708-0

بورلی هیلز

۴۱۵ کرسنته در ایوشمالی
...روی سیتی هال در جنوب سانتامونیکا بلوار
(310) 246-5999

روزهای یکشنبه از ساعت ۱۲ تا ۴ بعد از ظهر، برای راحتی شما باز است



PCS

BLUE SHIELD

PAID

MEDI-CAL

MEDI-CARE

اگر بیمه دیگری دارید با ما مطرح کنید

قبول مدیکال و مدیکر و اکثر بیمه های جدید HMO

پرستشهای نه گانه
اثر: دنیس پرگر
وجوزف تلوشکین
درباره یهودیت
ترجمه: کیت برنوسیم (سیانلوب)

از انتشارات فدرایون یهودیان ایرانی

این کتاب در کتابفروشی نسترن - شماره ۱۵۱۸ وست وود بلوار
تلفن ۰۴۰۶ - ۴۷۰ (۳۱۰) بقیعت ۲۶ دالر در معرض فروش میباشد
عواید حاصله به «صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران» واریز
خواهد شد

RAMINEH & FANI

Certified Public Accountants

12100 Wilshire Boulevard, Suite 635
Los Angeles, CA 90025

(310) 447 - 5500

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

بیژن رامینه C.P.A. حمید فانی C.P.A.



لطفه های یهودی

پس از صرف نهار، آقای رابرتسون دسته چک خود را در آورد و چکی بمبلغ ۲۶۰ دلار کشید و به آقای جیکوبز داد. جیکوبز پس از اینکه نگاهی به چک انداخت، آنرا به رابرتسون برگرداند و گفت: «معذرت میخواهم، پول نهار قبلاً پرداخت شده».

* در یکی از کشورهای خاورمیانه که بدلیل وجود نظام دیکتاتوری یهودیان حق هیچگونه اظهار نظر سیاسی ندارند، چهار دوست یهودی در رستورانی نشسته اند و قهوه میخورند:

اولی: «آخ»

دومی: «آخ، ای خدا».

سومی: «آخ، ای خدا، چی بگم»

نفر چهارم در این موقع از صندلی خود بلند شده فریاد میزند، «اگر دست از بحث و مجادله سیاسی برندارید، میگذارم میرم ها!»

* پس از جنگ جهانی دوم که تعداد زیادی از یهودیان اروپا می کوشیدند به امریکا مهاجرت کنند، آقای فینگل که اهل آلمان بود بعد از ماهها

* اوراهام، یکی از جوانان مذهبی عضو تیم اسکی در اسرائیل به مقام اول رسید و بعنوان قهرمان اسکی اسرائیل به المپیک فرستاده شد.

در مسابقات اسکی با مانع که اوراهام بنظر میرسید بتواند مقام اول را بدست آورد، او با فاصله زیادی از نفر ماقبل آخر، آخرین مقام را بدست آورد. وقتی خبرنگاران علت این شکست را از او پرسیدند، اوراهام جواب داد، «نمیدانم کدام شیر پاک خورده ای، به هر یک از تیرهای مانع یک مزوزا چسبانده بود. خوب طبیعی است، من باید یکی یکی توقف میکردم و مزوزاها را میبوسیدم».

* آقای جیکوبز که یکی از متخصصان جمع آوری اعانه برای یکی از سازمانهای یهودی امریکائی بود، آقای رابرتسون یکی از ثروتمندترین اعضای جامعه را به نهار دعوت کرد تا از او برای سازمان خود کمک مالی بگیرد.

انتظار به او نوبت رسید تا برای مهاجرت با کنسولگری امریکا مصاحبه کند و کنسول باو گفت، «متاسفانه سهمیه کشور شما پر شده و فعلاً برای مهاجرت جایی نیست.»

فینگل پرسید:

- میفرمائید کی مراجعه کنم

- ده سال دیگر

- خیلی ممنون، بفرمائید صبح یا بعدازظهر؟

* روچیلد سرمایه دار معروف یهودی، حین مسافرت به قهوه خانه کوچکی در یک ده یهودی نشین رفت و دو تا تخم مرغ نیمرو برای صبحانه سفارش داد.

صورتحساب را که قهوه چی بدست او داد، فریاد روچیلد بلند شد که: دو تا تخم مرغ بیست روبیل؟ مگر اینجا قحطی تخم مرغ است؟ و قهوه چی جواب داد: خیر قربان، ولی قحطی روچیلد که هست!

* یعقوب که هیچگونه کار اجتماعی نمیکرد و به کنیسیای خود نیز کمک نمیکرد ولی همیشه ادعایش زیاد بود، نزد راو خود رفته با او گفت: جناب راو، من دیشب خواب دیدم که تمامی اهل این کنیسا مرا به رهبری خود انتخاب کرده اند و ...

راو حرف او را قطع کرده گفت: برو هر وقت همه اهل کنیسا هم خواب دیدند که تو رهبر آنها شده ای، برگرد بقیه داستان را تعریف کن!

* مردی که اصرار داشت هنگام وضع حمل زنش در اطاق زایمان حضور داشته باشد، وقتی فهمید نورسیده ها دوقلو هستند، غش کرد.

ساعت بعد وقتی به هوش آمد، باو گفتند که برادرش یعقوب به بیمارستان آمده و بجای او روی نورسیدگان اسم گذاشته است. مرد برآشفته که برادر من آدم بسیار احمقی است و بلد نیست اسم روی کسی بگذارد. حالا بگوئید بینم اسم بچه ها را چه گذاشته؟

- اسم دخترت را گذاشته استر
- خوب، الحق اسم قشنگی است، اسم پسرم را چه گذاشت؟
- «برادر زاده یعقوب».

* در روسیه شوروی سابق، ساعت سه بعد از نیمه شب، بشدت به در خانه ژاکوبوفسکی میگویند: - کیه؟

- پست چی

ژاکوبوفسکی در را باز میکند و با دو مامور کا. گ. ب روبرو میشود:

- یهودی هستی؟

- بله.

- این درست که درخواست مهاجرت به اسرائیل داده ای؟

- بله

- اینجا خانه داری، تامین زندگی داری، بچه هایت تحصیلات درست کمونیستی میکنند، مگر روسیه چه اشکالی دارد که میخواهی به اسرائیل مهاجرت کنی؟

- راستش دوست ندارم در کشوری زندگی کنم که پستی ساعت سه بعد از نصفه شب آدم را از خواب بیدار میکند.

* در یک آسایشگاه روانی، بیماری یهودی از خوردن غذا بدلیل کاشر نبودن خودداری میکند و بقدری ضعیف میشود که مدیر آسایشگاه بالاخره دستور میدهد بطور جداگانه برای او غذای کاشر تهیه کنند.

یک روز شبات که رئیس از آسایشگاه بازدید میکرده، متوجه میشود که این بیمار در صندلی راحتی لم داده و دارد سیگار میکشد. رئیس با عصبانیت بطرف بیمار رفته باو میگوید، «نفهمیدم، سرکار جان ما را به لب رساندی که غذای کاشر میخواهی، آنوقت روز شبات داری سیگار میکشی؟» و بیمار جواب میدهد، «خب بیخود نیست که بمن میگویند شوته!»

Sadaf
International Gourmet Foods®

صدف

کلیه ادویه جات - سبزیجات خشک - خورش ها - آش ها لبنیات

(کشک و ماست) - نوشیدنی ها - حبوبات و آبلیموی صدف

کاشر می باشد



و تحت نظر ربای بوکسپن

تهیه و بسته بندی می گردد.

انتخاب صدف، انتخاب بهترین هاست

YOUNG TALENT

WAILUPE CIRCLE

Angela Rastegar - 11 years old

In Wailupe Circle, the day begins when the sun creeps out from behind the mountains, and alarm clocks announce its presence. Birds' songs fill the air like a snake's poison flowing through its victim's body. Cars soon slip out of their driveways, heading for work or school. Soon their roars cannot be heard, and the palm trees gracefully wave to clouds as they pass by. Fish hide in the cool shadows as the sun hovers above in its midday point. The neighborhood is quiet now, but soon cars will scurry home, and the blabber of voices, with the banging of pots and pans, will fill the air. The sun then slips under its blanket of water. The trees are lulled to sleep as the sounds of showers and radios meet their ears. The stars come out and gracefully dance together like children, playing in harmony. The night gets still, waiting patiently for a new day.

אִסְרָאֵל בַּאֲנָדָז

רַאשִׁי מְפִיד בְּרַאי פִּשְׁתִּיבָנִי אֶז אִסְרָאֵל

\$100

State of Israel Certificate*

**A MEANINGFUL GIFT
FOR ANY CELEBRATION!**

Bar/Bat Mitzvah - Wedding - Birthday - Anniversary
**Pass on the tradition of supporting
Israel through your gifts to family and
friends**

*The State of Israel \$100 Certificate is non-interest bearing, matures in 5 years, and after one year can be redeemed in Israel for Shekels or used toward a round trip flight to Israel on El Al Israel Airlines, under current provisions.

**4th ZERO COUPON
BOND**

7.50%

Effective Yield to Maturity and Current
Purchase Price of \$2,854 for Bonds
Purchased Through July 24, 1996

**Matures at \$6,000, 10 years from issue date
(last day of Sales Quarter in which
subscription is accepted by Fiscal Agent)**

**5th ECONOMIC DEVELOPMENT
ISSUE (EDI) BOND**

7.30%

**Fixed Annual Interest Rate For Bonds
Purchased June 15 - July 24, 1996**

Prior to maturity, bonds may be redeemed by employee benefit funds, which include IRAs, Keoghs, and union funds, 4 years from issue date, and by others 5 years from issue date.

*Interest payable by check mailed June 1 and December 1.

*Early redemption is made on 120 days notice, which can be given prior to the expiration of the relevant holding period. The bonds are redeemed at par plus accrued interest.

*Check must be received by July 24, 1996 to ensure that the current fixed annual rate is received.

*Matures: April 30, 2005.

This is not an offering, which can be made only by a prospectus from: Development Corporation for Israel/State of Israel Bonds Los Angeles Office: 6222 Wilshire Boulevard, Suite 300, Los Angeles, California 90048

**To purchase an Israel Bond, or to
get more information, call:
Tom Bregman at (213) 939-3000**



Development Corporation For Israel

ISRAEL BONDS

HAVE YOU LOST MONEY INVESTING IN SECURITIES?

You May Be Able to Recover Your Actual Losses, & MORE!

If You Have Been the Victim of Stock Broker Abuse Including Unsuitable Investments, Unauthorized Trading, Misrepresentation or Excessive Trading, There Are Legal Remedies Available.

No Recovery, No Fee

***Call For a Free Consultation With Lawyers
With More Than 25 Years Experience In The Field!***

AIDIKOFF & KESLUK
A Law Corporation
9255 Sunset Blvd., Suite 411
Los Angeles, CA 90069

PHILIP M. AIDIKOFF, ESQ. ROBERT A. UHL, ESQ.
(800) 382-7969

آیا بابت سرمایه گذاری در سهام و اوراق بهادار زیان کرده اید؟

شما ممکن است بتوانید زیانهای را که متحمل شده اید.

پس بگیرید و حتی بیشتر!

چنانچه مشاور سهام شما برایتان سرمایه گذاری نامناسب نموده، معاملات غیرمجاز و یا بیش از حد عادی روی حساب شما انجام داده،

راه های قانونی برای بازسازی زیان وارده وجود دارد.

چنانچه وجهی وصول نشود، حق الزحمه ای مطالبه نخواهد شد

برای مشاوره با وکلای که بیش از ۲۵ سال سابقه در این

زمینه دارند، با ما تماس بگیرید.

YOUNG TALENT

WATCHING

Monica Daneshrad - 13 years old

When I was little, I watched myself looking out the window.
I watched people break their bones with sticks and stones.
I listened to unassisted cries for help.
I looked at pictures filled with woe.
I read books filled with tragic deaths.

When I was little, I wondered what could be done.
Could we put down those sticks and stones?
Could we assist those cries for help?
Could we understand those woeful pictures?
Could we forestall those tragic deaths?

When I was bigger, I watched myself crawl out that window.
We released those sticks and stones.
We assisted those cries for help.
We finally understood those woeful pictures.
With all this and a bit more, we can and will forestall those tragic deaths.

When I was bigger, I no longer had to wonder.
I no longer had to watch.

I had to Act.

SHOFAR

Is looking for you.

Have a thought? A Poem? A story or essay?

We're Listening.

YOUNG TALENT

WHY THE STARS ARE IN THE SKY

Alex Nahai - 9 years old

This is the story of how the stars came to be in the sky.

Most people think that the stars are big balls of fire and that they look so small to us because they are so far away. The truth is this:

A long time ago, there was an artist named Arthur. He was thirty years old. He was born in 1867 in California. He was tall, but not very smart. He had a house, but he liked to paint on the street where more people could buy his art.

One night, before going to bed, Arthur went into his storage room and found a ladder. It was old and it was very dusty. Arthur remembered that he needed to fix his chimney. So he took the ladder and started to climb.

But it was dark, and he was tired, and he could not see. He kept climbing and climbing. The higher he climbed, the longer the ladder became. He climbed so high that before he knew it, he was in outer space.

Suddenly, he felt like painting. He didn't see his usual canvas. By mistake, he thought the black sky was his canvas. He didn't remember buying a black canvas either. Maybe it was just an unusual canvas, he thought.

In those days there was no such thing as stars. Arthur thought the canvas was too dark and gloomy, and needed light. He still had a paintbrush and a palette in his jacket. But he only had yellow paint left on his palette. So he started painting dots of yellow on the night sky and it looked so pretty he started painting more and more. He painted until he was tired. He looked to see if his ladder was there. But it wasn't. His ladder must have floated away in space.

Desperate to get back to Earth, Arthur jumped from one spot of light to another, until slowly he had climbed back down to his house. He went in and there in his storage room was his ladder!

It was still night-time, but when Arthur came out of his house, he saw that the sky, which had always been just plain black, was now full of tiny white dots. Arthur realized that he had drawn them. He understood that because they were so far away, they now looked white instead of yellow.

Arthur told all his friends what he had done. He named the little yellow dots in the sky "Stars". And they are here to this day. □

BNAI ZION WESTERN REGION



Homa Sarshar



Fred Goldman

Bnai Zion Western Region announced that their top Honors of 1996 will go to **Fred Goldman**, "Ish Gibor" - Man of Courage Award; **Dr. Faye Kellerman** and **Dr. Jonathan Kellerman** (husband and wife) will receive the coveted "Literary Achievement Awards". **Homa Sarshar** will receive the prestigious 14th annual "America-Israel Friendship Media Award."

Presentations ceremonies will take place at a dinner, August 8, 1996 at the Beverly Hilton Hotel - International Ballroom, at 6.00 p.m. Proceeds from the dinner will benefit Bnai Zion's charitable works in Israel and the U.S.

Fred Goldman's son Ron Goldman was murdered on June 12, 1994 outside the home of Nicole Brown Simpson. Viewed by many as the "voice" of the "victims" Fred Goldman personifies "the pain and suffering, and injustice felt by an entire nation of violent crime victims". Fred Goldman is a Man of Courage.

The evening will bring together other honorees, according to **Hamid Nahai, Esq.**, President of Bnai Zion Western Region and **Margaret Marketa Novak-Dattels**, Executive Vice President, General Chairman of the Event.

Homa Sarshar, the first accredited and award winning Jewish woman journalist, in pre-Khomeini Iran earned her M.A. in Communications Management from the Annenberg School of Communications at

U.S.C., in Los Angeles in 1981. A prolific linguist, author and researchers, Sarshar earned a B.A. in French Literature at the University of Tehran in 1968, where she translated Albert Camus' book "Jonas ou l'Artiste au Travail", to Persian. She was a well known Television Producer, Director and Talk-Show Host on National Iranian Radio and Television (NIRT) Tehran, Iran, from 1972 until the revolution in 1978. She has received extensive recognition and numerous professional awards for her journalistic efforts in Europe, the Middle East and in Los Angeles, where her activities included the establishment of the Iranian Jewish Oral History Center in 1995. An ardent Zionist and woman's activist, she is President of Iranian Women's Studies Foundation - West Coast since 1990. In 1984 Sarshar received a Medal of Recognition and Appreciation for her Contribution to the Games of the XXIIIrd Olympiad Los Angeles, California.

Internationally famed best-selling mystery novelists-authors, Dr. Faye Kellerman, "Ritual Bath", "Milk and Honey", "Sanctuary", "The Quality of Mercy", "Prayer for the Dead", and husband Dr. Jonathan Kellerman, his first novel "When the Bough Breaks" published in 1985, became an instant best-seller which was adapted as a television movie. Currently 20 million copies in print, Jonathan Kellerman's eleven mystery novels "Over the Edge", "Private Eyes" and "The Web". "The Clinic", his twelfth will be published in December 1996. □

YOUNG TALENT

THE FAIR

Stephanie Kantor

It is nighttime in the bustling fair that is my body.
The booths sell heartache, sorrow and misery.
But these, I do not buy for they already -
unwillingly, come naturally.
Excellence is what you strive to win at the end of an arcade game.
To win LOVE, you must go through the trickiest game of them all.
An unknown maze that usually leaves you broken when you finally discover it.
You can buy hope inside your popcorn basket, and confidence in your coke.
The merry-go-round takes you to flashing colors and the uniqueness of your personality.
Good sportsmanship earns you a ticket in which to get a smile.
The grand prize is inner peace.
But now the fair is closed.
And I cannot find my way back.
EXCELLENCE, LOVE, HOPE, CONFIDENCE, UNIQUENESS, SMILES and INNER PEACE
are lost to me now.
Do you know where the fair is?
It is nighttime on the bustling fair that is me!



گیتا کروبیان

"Personalized attention given to each case."

GUITTA KARUBIAN

ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

* Attorney at Law

* Real Estate Broker

* Over 19 years of experience

Real Estate . Business . Immigration

Family Law . Dispute Resolution

MEILAH-KONUN

Eli Kantor

Sixteen years ago this month, my wife and I were married, and an American entered the fascinating, entertaining and challenging world of Persian-Jewish culture. My hope in writing this article is to reflect a view of Iranian society through American eyes.

Of all the life-cycle events in Persian-Jewish culture, few are as important, meaningful and spiritually uplifting as "*Meilah-Konun*", the ritual of circumcision. While having children, especially sons, is important in most cultures, particularly in Ashkenazic-Jewish culture, I had no idea how important it was in the Persian-Jewish community, until the birth of my son, Jonathan, 6 years ago.

Thus, although everyone was overjoyed and thrilled at the birth of my daughters, Jessica and Stephanie, and came to the hospital and to our home to visit them, their enthusiastic reception paled in comparison to the birth of my son.

After 10 years of marriage, our third child, Jonathan, was born. That shabbat, I went to my father-in-law's temple, where I was given great honors and respect as "*aba ha-ben*" (the father of the son). I received an *aliyah* to the torah, and was also given the special honor of carrying the torah in the "*hakafah*" procession around the temple. My wife's grandfather (of blessed memory), "*Baba Bozorg*" sang "*shirah*" (special songs of blessing) for me and my son. Everyone greeted me with warmth and affection, even people I didn't know. Thus, I felt that I had finally arrived and been accepted as a full fledged member of the community.

The night before the "*Meilah-Konun*", I reviewed the prayers in my "*siddur*" (prayer book) for the circumcision ceremony, since I was totally unfamiliar with them. Then it occurred to me that since Rav Davood was performing the "*Meilah-Konun*", he would probably use the Persian *siddur*. So, I looked at the Persian *siddur* which was given to me as a gift, and discovered to my surprise that the prayers were different and longer than those in my Ashkenazic *siddur*.

On the day of "*Meilah-Konun*", I met with Rav Davood before the ceremony, and asked him which *siddur* we would be using. He told me: "You are the father; you are Ashkenazic; so, we will use your *siddur*." I told him: "Rav Davood, for 10 years I have been married to a Persian girl, eaten your food, gone to your temple, so we should use your *siddur*."

Rav Davood performed the "*brit meilah*". *Baba Bozorg* sang *shirah*, and then Rav Davood spoke. He said: "Today, not only did I have the great honor of bringing Eli's son, Jonathan, into "*brit Avraham Avinu*" (the covenant of our father Abraham), but also for the first time in our history, I happily witnessed an Ashkenazi become a Sepharadi."

I felt that I had gone through a rite of passage that day, too. I had arrived or rather, finally come home. I became a part of an unbroken chain of Jewish tradition extending back more than 3500 years, all the way back to Abraham. □

HIGH BLOOD PRESSURE

Ramin Ebrahimi, M.D.

BLOOD PRESSURE: Everybody has it, and everybody needs it. In fact, without certain level of pressure in the blood vessels, blood could not circulate through the body. Without circulating blood, vital organs could not get the oxygen and food they need to function.

Blood pressure does not always remain the same. It changes moment to moment according to the body's needs. For example, blood pressure will rise with exercising or excitement and will drop with resting or sleeping. Fluctuations are perfectly normal.

As blood is pumped from the heart through the vessels to different parts of the body, it pushes against the walls of the vessels. This force is called Blood Pressure. When the heart is pumping, the pressure goes up and when it is relaxing the pressure goes down creating two levels of blood pressure. The higher is called Systolic and the lower is called Diastolic blood pressure. These pressures are measured in millimeters of mercury.

HIGH BLOOD PRESSURE: In adults a systolic blood pressure of greater than 140 or a diastolic pressure of greater than 90 is defined as high blood pressure.

CAUSES OF HIGH BLOOD PRESSURE: In about 90% of the cases of high blood pressure, no known cause is identified. However, certain factors increase the chance of developing high blood pressure. These factors include heredity, sex, age, race, obesity and sensitivity to sodium. Heavy alcohol use and oral contraceptives also have been related to developing high blood pressure. In about 10% of the cases high blood pressure is caused by disorders of the blood vessels, kidneys, heart, and hormonal disorders.

SYMPTOMS OF THE HIGH BLOOD PRESSURE: High blood pressure may cause headache, chest pain, visual changes or other symptoms. However, most people with high blood pressure have no symptoms. That is why it is sometimes referred to as the "Silent Killer".

WHY SHOULD HIGH BLOOD PRESSURE BE TREATED? Untreated high blood pressure can damage many organs of the body, including the Heart (heart attack), Brain (stroke), Kidneys (kidney failure), Eyes (bleeding and loss of vision). People with high blood pressure have lower life expectancy than those with "normal" blood pressure. For these people, the most common cause of death is heart disease.

HOW TO TREAT HIGH BLOOD PRESSURE: For many people with mild high blood pressure, exercise, weight loss and proper diet may be enough to control their blood pressure. People with more severe high blood pressure may need medications as well as the above measures to control their blood pressure. □

*Dr. Ramin Ebrahimi is Assistant Professor of Medicine
and Director of Cardiac Catheterization Laboratory at University of California, Irvine.*

THE IRANIAN AMERICAN JEWISH FEDERATION

IS DEVELOPING THE

PERSIAN AMERICAN LINE OF SUPPORT

(P.A.L.S.)

PALS IS A "LINE OF SUPPORT" WHICH CONSISTS OF TRAINED PROFESSIONALS WHO WILL PROVIDE COMMUNITY RESOURCES, AND INFORMATION IN ADDITION TO EMOTIONAL SUPPORT TO CALLERS AT NO COST

The "Line of Support" addresses issues such as:

- * Relationship Counseling
- * Family discord
- * Premarital Counseling
- * Marital Counseling
- * Child Rearing/Parenting
- * Interpersonal Issues
- * Family Violence
- * Depression
- * Anxiety
- * Post Traumatic Stress Disorder
- * Eating Disorder
- * Drug/Alcohol Abuse
- * HIV/AIDS Testing, Counseling
- * Medical Referrals

TO ASSIST P.A.L.S.

THE FOLLOWING PROFESSIONALS ARE NEEDED:

2 Psychiatrists

3 Psychologists

8 Interns in Psychology or M.F.C.C.

2 Clinical Social Workers

(SUPERVISION HOURS ARE PROVIDED)

All Professionals Providing Treatment Will Be Compensated.

FOR FURTHER INFORMATION PLEASE CALL:

MR. MEHRAN BANAYAN

(213) 385 - 6664 Extension 44

WHITE FEATHERS

Jacques

I am a bird of white feathers,
like in the time of Noah the Prophet,
bound in the prison of the Ark,
With nowhere to fly,
and nowhere to land.

And then,
The waters subside, and land begins to appear

Overwhelmed with desire to fly,
Overjoyed with the craving to land,

I am desperate to begin wisely this flight

How am I destined to fly?
Where am I destined to land?

The land of motherly love,
The land of forgiveness and affection,
without expectations?

Letting all else go
Flying high and closing the eyes
and soaring and sliding
And feeling the wind of freedom and trust,
From the tip of my beak,
Around closed eyes,
And wide open wings,
To the tips of my white feathers?

Or
The land of fatherly wisdom,
where one must first look for the mountains,
look out for waters and locate the land, precisely.

And then, If one must,
Surge and Float and Sail, with eyes Open
Since, This is reality.

I am confused.
I love the maternal wisdom,
And its notion of freedom.
Yet I can't deny paternal fears

Which I am led to believe
are as real as
The peak of Mt. Ararat.

Then
I have
a vision
That helps me see, for now...

I surrender to the magic of freedom
I prostrate to the wisdom of the heart

And
My eyes I keep closed.
Let the love in my heart lead the way
and trust my faith and my fate:
That I have nothing to fear
Except for fear
And that
the fear of the waters and mountains
make life not worth the flight.
And the land not worthy of landing.

Yet, if I do crash,
Onto the reality of the hard rocks
or the freezing waters,
My Noah will find a pair of me
And place us
In his ark of purity and Love
And set us free,
In the ocean of rebirth.

And I have decided that,
If I believe and have faith
And am persistent,
I shall see the mountains and barriers
That I have been taught to fear
As my own creations.

And I shall one day
Fly high and soar to new horizons
with eyes anxiously closed
And see rainbow colors
I have never dared see before,
I shall one day land on soil
I have never seen possible
A pure and virgin territory,
Where fear and doubt is not welcome.

our cultural identity that is in jeopardy, but the psychological, emotional, and moral well-being of our present and future generations.

We ought to endeavor towards embracing the best, culturally and morally, of

both worlds, Persian and American. In so doing, we must attempt to avoid an adoption of superficial values and lifestyles, and work toward a deeper understanding of the ultimate effects of these beliefs for ourselves individually and for our community. ▣



FANTASY IS EVERYTHING

J.T. O'Hara

Middle-aged is when you wish you could have some of the naps you refused to take as a kid. It's not that you are more tired than usual, I think it signals you have a problem when you look in the mirror and you see that you have Jack Nicholson's eyes and not his income! It's very discouraging because the mind will make contracts the body can't keep.

My children lately are accusing me of being quite forgetful. I tell them not to worry, old age is the one disease there is no cure for. I do admit that when I'm alone I walk into a room with a smashing idea and by the time I turn on the water at the sink I can hardly remember my rank, name and serial number. But these embarrassments are only witnessed by my dog.

I decided to turn this entire malady around. I told my offspring it could possibly be true that I am forgetful, but then the way it works is that I could have very well had an

affair with Alexander Haig and just have had it slip my mind. I could possibly have had one hundred and twenty thousand dollars in my savings account and just forgotten which bank it was in. My stories were getting better each day until one day I received among many valentines an unsigned hand painted one, artistically drawn with a red heart which read "J.T. and me forever!" I hung it up for days and asked every potential candidate who called if they were the bearer of such sweet sentiments. No one confessed, which made the scenario even more interesting. As days passed I kept believing that Kevin Costner had a secret crush on me and that he first set eyes on me at the dry cleaners and asked for my name and address. But because he was shy he just couldn't bring himself to sign his name. I believe seventy percent of married men cheat in America anyway. The rest cheat in Europe. So every time I look up at my anonymous valentine, I dream of the French Riviera and fantasize on anybody I feel like. ▣

Ms. O'Hara is an author and literary packager.

introduction of recent pollutants partly due to spinning distractions of the American hope and glory, and partly due to the misery and destitution brought on by our innate patriotic sentimentality towards the Middle-East, and our ultimate forced migration west. Most look at the way the Persian community in the United States represents itself now and believe this is our way, our heritage. It is not! My intention has defined itself as a rescue mission: To restore positive meaning via positive feelings back into a culture and way of life that once held higher values, and to celebrate the integrity once so highly esteemed within the Persian tradition. The currently misunderstood concept of *Khastegari*, or suitorship, is a good example.

Khastegari is a method whereby protection of the emotions is given the highest consideration, creating a specific type of "dating" with utopian ideals. The chance of getting hurt or jaded is minimized and the opportunity to learn about and meet people while maintaining one's integrity and respect is maximized. Cultural etiquette sets boundaries that are well understood by all involved with *Khastegari*. Rational and logic take first priority in order to create the best match possible, allowing the couple to make the emotional or intuitive decisions later. If after meeting and continuing to date they decide to join in matrimony, all the credentials have already been met. *Khastegari* is only one of the many aspects of the Persian culture that are currently viewed derogatorily and taken for granted, pushing many younger people in our community away from our traditions and therefore away from our identity.

Some have moved away from Persianness and latched on to Jewishness due to the inability to recover from the prejudice experienced as post-revolutionary Iranians. This leads to the adoption of Israel instead of Iran as "home". After many interviews with Iranians living in the Diaspora (the area outside of Israel), I was able to investigate their

kinship to their home country and their level of patriotism. I found that Muslim Iranians, for example, were able to return to their birthplace more easily, and therefore had a deep attachment to their country. They tended to identify first with their nationality, and second with their religion. Conversely, Jewish Iranians who face very restricted travel back to Iran, identified with their religion before their nationality, sometimes forsaking nationality altogether. This helps to explain why Jewish Iranians in the states contribute approximately ninety percent of their time and communal charity to Jewish causes as opposed to Persian ones.

Judaism has become a political force for many Iranian Jews, a powerful armament for the creation of a model society constructed upon the ruins of a deteriorated, dejected one. Notwithstanding this, Iranians in the United States are in as great a need of communal assistance, if not more so, than the many organizations for Israel. It is absolutely admirable how dedicated organizations such as Hadasa and B'nai B'rith are to their cause; but, why are there so few organizations dedicated to helping the Iranians in our own society? It is not as important for us to create shelters where any battered Iranian wife could seek anonymous refuge? Where confused Iranian teenagers could seek empathic counsel? Where financially challenged families can look for a helping hand? I consider these and many other issues existing in the immediacy for our own community just as much a priority as the pursuit of our religious sanctions.

With today's prevailing attitude that the "grass is always greener", our Persian youth have unfortunately fallen victim. They have forsaken their Persian identity to go to the other side without a foundation to support them if they fail. Inherent in this assimilation is a need for ease; with this ease comes the lack of energy needed to continue teaching the language and developing the arts, thereby, losing the beauty of our culture. It is not only

AN IRANIAN RENAISSANCE

Mona Shenassa

I recently returned from a one year sojourn in Europe and the Middle East. Primarily there to do research for a project I am currently working on, I was also able to use the great wealth of knowledge abroad to learn more about the essence of Persian culture. Having studied Persian history, culture and heritage as viewed by Middle-Easterners living in the United States, I was able to broaden my understanding by researching contrasting views of Middle-Easterners living abroad. Many perspectives held by those living outside the greater Los Angeles area towards our culture was still untinged by their migration west. I developed a growing impatience with the one-sided negative outlooks towards our Persian identity held by our contemporary Iranian community in Los Angeles.

I believe the forced exile out of Iran and subsequent move to America has created an emotional void which has evolved into a societal identity crisis for the Los Angeles Iranians. Unfortunately, this sense of longing has driven many Iranians to completely assimilate into the American lifestyle, sacrificing their "Persianness" in hopes of filling the communal abyss. This skittish prostitution of our rich background disguises an ailment. It is a motion taken with no thought of consequences, an empty step towards filling a void caused when our country, our home, was ripped away from us. I fear that this unpensive act of desperate merging will lead us to a fate like that of many other immigrant communities in this country that are dealing with "typically Western problems" such as teenage pregnancy, gang violence, rape, indulgence in illegal substances and other criminal activities. These vices exemplify everything that the Persian culture and way of life ideally are set up to prevent.

This is not to berate the American way of life. One must acknowledge and praise the forward thinking and uniquely unjudgemental characteristics of the "American way". There is no other country that strives as adamantly to continually reinvent itself and push past unprejudicial biases towards an all-encompassing acceptance of all. However, for most immigrants, their newly found freedom here and release from stringent ethnic codes are often extreme. Living in the land of opportunity we are surrounded by more choices, and with this unquestionable privilege comes a need for a greater degree of self-discipline and restraint. If not, this available abundance can very easily manifest into a life of unnecessary and dangerous excesses. The ability to differentiate and pick from the best will enable us to maintain our Persian ways while liberating our culture from the superfluous buildups that cause us to see with clouded vision, layers upon layers of unnecessary buildup that may stand between us and the true essence of our ways.

At first glance my view may appear to propagate a retrogressive step as a reaction against change. Upon further investigation it is a valid assertion of cultural maintenance and indigenous values. In actuality, it is a call for an "Iranian Renaissance" and thereby, a revival of values through the expression of a social order, based on our existing one: Just, honorable, and genuine. This revivification stands for a new sense of commonality, purity and communal spirit in place of excessive individuality, mistrust, and degeneration of previous few decades.

As one studies the Persian culture at it's inception, the elements that create longevity have been forgotten and even lost with the

Children need to learn not only what is "right" but *why* is it right. Only then will they be able to continue to distinguish right from wrong as they make their way through life. We must teach our children ethical reasoning.

Some years ago, I had fashioned a proposal to introduce the principles of law to high school students. My goal was not to turn out seventeen year old lawyers nor to teach teenagers the letter of the law. I wanted to teach kids the essence of law which is ethics. The law is filled with concepts like "rights" and "responsibilities", "due diligence" and "duty of care". Maturing minds and blossoming selves have much to benefit from exposure to the fundamental precepts of the law which enforce successful relationships. As we weave in and out of our various roles as parents, guests, tenants, students, consumers, business people, and citizens our rights and our responsibilities change. Yet there is an unchanging set of principles, universal truths that ensure harmony and dignity for all when respected.

Our children need to be taught that ethics and morality are derived from universal principals of rational thoughts. As the world around us spins faster and faster with change, we must hold onto these basic laws of ethics or we will lose our foothold and our sanity. We are sure to be confronted with ever more controversial issues as society struggles with new born techno/socio/medical/legal dilemmas and each must be solved. If society is to endure, we must turn our attention to providing our children with an education that will turn out character giants able to find the right solutions to these moral and ethical questions.

*Staywell,
Gretta
Karubian*

HALVES

Rebecca Moradian

June escaped too soon
When old souls finally met
And lived like bats
Learning every feathered wing
Just before sunrise
Days melting into nights
Without a glimpse of the others face
Except for raw smiles
Lit by radiant stars

July's numbers ran to thirty-one
With a blink
When two wanted a lifetime
After staring in a mirror
Through the eyes

August is almost gone
And fall seems so far away
For moments
To be tickled by fallen leaves
Drenched under hard rain
And protected by beautiful wings
Before Winter comes
And pulls a dream to reality
In the snow
To remind that every day drifts
As a new moment
When two become one



CHARACTER GIANTS

President Clinton has recently been addressing congress and the nation on character building. Despite the many weighty domestic issues presently on his lap, from the budget deficit to depletion of the nation's natural resources, the President has been drawing our attention to the decaying moral character of America's youth. Not our children's literacy, not their physical health and fitness nor their chances for future employment. Instead Mr. Clinton is mainly talking about their moral fiber. Their basic decency. That tells you something.

Wherever we look in today's rapidly changing world of advancing technology and dysfunctional family we see young people who seem to be absolutely lost. Recently, the shock of children using handguns and the prevalence of youthful gang violence has been replaced with news of a new horror: Children from upper-middle class families and neighborhoods, many of whom are at the top of their classes academically, band together and go on mindless "crime sprees". The kids involved seem to view these sprees as viable alternatives to a day at Disneyland. And then there are the Menendez brothers.

Our world is changing faster than a CD player changes cuts. Almost daily explosions in technology and computers reverberate into the fields of medicine and science making dramatic differences in the quality of our life. Just at the time when strong enduring principles are most needed to guide us through morally complex questions brought on by this changing world it seems our youth is morally unprepared to deal with it all. Our temples and churches, traditional sources of ethical and

moral teaching are no longer regularly attended by most young people. The increased intensity of life as we approach the next millennium has noticeably shaken the family structure and weakened the family's role as an arbiter of morality. Parents have less time for actual parenting and children have more to distract them from the family dinner table. The very definition of family has been modified to encompass things like "surrogate mothers", "test tube babies", "sperm donors", and children divorcing their parents.

Yet it is our job to nurture our children so that they develop fully and completely. We must nurture not only our children's minds and muscles but also sensitize them to feelings of empathy, courage, respect, conscience, personal pride and shame. We need to teach them their obligations to the human community to which they belong and present things like honesty and dependability as absolute values. We need to give them something to believe in.

Our children need moral and ethical guidance. "Morality" is neither a vague notion nor merely a matter of intuitiveness. "Ethics" are a set of clearly defined guidelines which can be taught to those who will decide our future.

During the "teen" years, self-interest begins to decline. At this stage abstract principles of right and wrong can develop; at this stage children can be taught the logic of ethics. A child who is old enough to reason can be taught geometry, the scientific method and how to use a computer. The same child can also be taught to be reasonable and to comport his or herself in a reasonable manner.

SHOFAR



*Iranian American
Jewish Federation*

6505 Wilshire Blvd., Suite 510
Los Angeles, CA 90040
Telephone : (213) 655 - 7730
Fax : (213) 655 - 1221

* Shofar is a publication of the Iranian American Jewish Federation, a non-profit organization.
* Writers contributions to Shofar are voluntary and free. * All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source. * Certain articles appearing in Shofar have copyright. * Shofar will not assume responsibility for the contents of advertisements.

Editor-in-Chief:

Sion (Simon) Ebrahimi

Editor - English Section

Guitta Karubian

Financial Manager

Ezatollah Delijani

Administrative Editor: **Elias Eshaghian**

Staff Photographer: **Mansour Pourethead**

Farsi Section:

Staff writers:

*Guity Borookhim Barokh Borookhim
Shokooh Darvish Houshang Ebrami
Sam Kermanian Nouri Kharrazi
Nasser Oheb Nina Ostovar
Farzaneh Talei Parvaneh Yousefzadeh*

Advertise in Shofar

Full page (inside)	\$ 250
Half page	\$ 150
One third page	\$ 125
One fourth page	\$ 100

*For more advertising information,
please contact us at the above
telephone number.*

IN THIS EDITION

Page

4	Editorial	Guitta Karubian
5	Halves.....	Rebecca Moradian
6	An Iranian Renaissance	Mona Shenassa
8	Fantasy Is Everything	J.T. O'Hara
9	WhiteFeathers.....	Jacques
11	High Blood Pressurc	Ramin Ebrahimi, M.D.
12	Mcilah-Konun	Eli Kantor
13	TheFair.....	Stephanie Kantor
14	Bnai Zion Western Region	
15	Whc The Stars Arc In The Sky	Alex Nahai
16	Watching	Monica Daneshrad
18	Wailupc Circle.....	Angela Rastegar

HICCUPS

✧ Joseph the artist had not paid rent in three months and Goldberg, his landlord put him on notice, "Pay your rent or get out!"

"Do you realize what your are doing?" asked Joseph. "There will come a day people will come from far away to look at this apartment and they will say, 'Joseph, the famous artist, used to live here!'"

"If you don't pay your rent right away," responded Goldberg, "they'll be saying it tomorrow."

✧ Jacob: You are telling me that you've been married for thirty two years and you wife still looks like a newly wed?

Issac: No, I said I'm married thirty two years and my wife still *cooks* like a newly wed.

✧ Father: "Rabbi, I don't know what has come over my son. A nice 16 year old boy has become a Communist."

Rabbi: "At this young age, there's no reason to be concerned. When a young man becomes a communist, it means he has a soft heart. But if he still believes in communism when he is an adult, then he has a soft head."

K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

(310) 785-0800

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908



*Iranian American
Jewish Federation*

SHOFAR

A Publication of:

Iranian American Jewish Federation



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

July & August 1996

Volume 102



SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, California 90048



Dr. SOLOMON AGHAI
121 N Oakhurst Dr
Beverly Hills CA 90210-5504

AS4638

Bulk Rate
U.S. Postage
PAID
Beverly Hills, CA
Permit No. 236

ADDRESS CORRECTION REQUESTED